

نامه
مردم



فهرست

صفحه	نویسنده	موضوع
۱	دکتر رضا رادمنش	سیاست ما
۶	ابراهیم گلستان	اجزای سیاسی فرانسه در برابر قانون اساسی
۱۷	ترجمه: مهندس شرمینی	انحراف های بورژوازی در علم الاجتماع
۲۸		عروج یهوه
۲۹	نمایوشیچ	مادری و پسری
۳۲	احسان طبری	جهان بینی مارکسیستی و منابع تاریخی آن
۳۹		ماده و تشعشع
۴۰		اردشیر
۴۴		دکتر رضا رادمنش
۴۷		دکتر فریدون کشاورز
۵۰	ا. ط.	دانستنیهای درباره جهان بزرگ
۵۲	گردآورده: زیور ماهوند	پلنگ و دله
۵۳	فرخ شیرزاد	از منتهای سورمق
۵۴	دکتر اپریم	درآمد ملی و سطح زندگی در ایران
۶۷	مهندس زاوش	کوربراتیسم و سندیکالیسم
۷۵	احسان طبری	شغالشاه
۸۷		امثال ملل
۸۸	اردشیر او انسیان	محاسن و معایب حزب ما
۹۸	مهندس بدرالدین مرعشی	ذخائر زیرزمینی ایران
۱۰۷	محمد حسین تمدن	منظره ای از استنتاجات ایدآلیسی در علم جدید
۱۱۸		امثال ملل
۱۱۹		در پیرامون روش و نقشه کار « مردم »
فهرست گراورها :		
۲۸	مقابل صفحه	اردشیر
۵۲	»	دکتر رضا رادمنش
۸۸	»	دکتر فریدون کشاورز

پشت جلد : « قیام کاوه ». تابلو از: ضیاء پور. دسمن از : مؤید عهد .

بمناسبت دستور کمیته مرکزی که :

پرچم کابوایی را پرچم رسمی حزب توده ایران اعلام کرد .

نامه

مردم

سال اول (دوره پنجم) شماره دوم اول آبان ۱۳۳۵

سیاست ما

دکتر رضا رادمنش

ملت ما، یکی از دقیقترین مراحل تاریخی خود را طی میکند. وضع سیاسی کنونی ایران، بسیار مبهم و پیچیده است. در جهان بعد از جنگ، میهن ما بموقعیت باریکی دچار گردید. وضع سیاسی ما از بسیاری لحاظ، از وضع سیاسی یونان و داردانل هم بفرنجتر است.

امروز دیگر روزگاری نیست که بتوان با سیاست روز مره و باری بهر جهت، گرانبهاترین اوقات تاریخی ایران را بیهوده تلف نمود. امروز بیش از هر روز، اتخاذ یک روش منطقی که با اوضاع و احوال کنونی جهان وفق دهد و مردم ایران را از فقر و پریشانی رها سازد، ضروری است.

بسیاری از سیاستمداران جهان، دقیقانه ناظر تحولات اجتماعی و سیاسی ما هستند. آزادخواهان ممالک خاورمیانه، با انتظار نتیجه تجربه ای میباشند که ملت و کشور ما مشغول انجام دادن آنست.

آزادبخوانان ایران و کلیه احزاب و دسته‌های آزادخواه، مسئولیت تاریخی مهمی را به‌عهده دارند. آینده ما منوط به تشخیص و تعیین روشی است که آنان اختیار مینمایند.

در جهان امروز، دیگر نمی‌شود جدا از دنیای خارج فکر نمود و وضع ایران را مستقل از سیاست بین‌المللی پنداشت. برای روشن کردن وضع مبهم کنونی ایران، باید عوامل چندی را در نظر گرفت. تردیدی نیست که بدون توجه بکلیه آن عوامل، مرتکب اشتباه غیر قابل‌جبرانی خواهیم گردید.

یک نظر اجمالی به پیرامون کشور پهناور ایران، موقعیت جغرافیائی ما را بخوبی آشکار می‌سازد. مبین ما از جنوب و جنوب شرقی به بزرگترین مستعمرات روی زمین یعنی هندوستان، کشور چهارصد میلیونی، کشوری که آنرا تاج امپراطوری بزرگترین امپریالیسم روی زمین مینامند، محدود است. ما از مغرب و مشرق و جنوب، بکشورهای تحت نفوذ و نیم مستعمره همین امپراطوری محدودیم.

از طرف شمال، کشور ما به آزادترین ممالک روی زمین، کشور بزرگ اتحاد جماهیر شوروی، کشوری که مهمترین رکن سیاست کنونی جهان است، محدود می‌باشیم. بنابراین ما از طرفی، هم‌جوار با سر سخت‌ترین امپریالیسم روی زمین هستیم و از طرف دیگر در مقابل عالیتین درجه سوسیالیسم قرار داریم.

وضع جغرافیائی ما بدرجه‌ای مهم است که حتی بسیاری باشند، آنرا تنها عامل مؤثر تعیین‌کننده مقدرات کشور ما میندازند و عقیده دارند کلیه ناکامی‌های ملت و کشور ایران از همین وضع جغرافیائی سرچشمه میگردد. علاوه بر آنکه، همین وقوع ایران بین دو دستگاه سوسیالیستی و امپریالیستی، خود یک امر اقتصادی است. اگر صرفاً از لحاظ اقتصادی نیز بکشور خود نظری بیافکنیم می‌بینیم که کشور ما از بسیار لحاظ بکرمانده و منابع زیرزمینی آن کاملاً دست نخورده است. کشور ما مهمترین منابع نفت خاورمیانه را در اختیار دارد و در سال‌های اخیر، نفت استخراج‌شده از خوزستان، به بیست میلیون تن رسیده است. دستگاه دریا داری امپراطوری انگلستان با نفت ما می‌چرخد. نفت همیشه مهمترین عامل اقتصاد بین‌المللی است. و بزرگترین رقابت‌ها بر سر آن انجام می‌گیرد. قسمت‌های مهمی از منابع نفتی ما هنوز استخراج نشده و با استخراج منابع دیگر، وضع اقتصادی ما بحالت اهمیت فراوانتری کسب خواهد کرد. کشور ما از لحاظ اقتصادی و بخصوص از نظر منابع نفت، موقعیت مهمی را در دنیا احراز کرده است. موقعیت اقتصادی ما و چگونگی استفاده از آن، در سرنوشت ما بسیار مؤثر است. ولی نباید

عامل اقتصادی نفت را تنها عامل مؤثر تعیین کننده مقدرات کشور خود پنداشته و عوامل دیگر را بکلی از نظر دور داریم.

اکنون از جهت رژیم اقتصادی، ساکنین کشور ایران را در نظر گیریم: مناطق وسیعی از زمین های حاصلخیز ایران در دست مالکین بزرگ است. بیش از دو ثلث جمعیت ایران بزراعت مشغولند و از ابتدائی ترین مزایای تمدن بی بهره اند. در قسمت مهمی از کشور ما اصول فتووالیسم حکمفرما است و در نتیجه، میلیون ها از مردم ایران در قید بندگی و بردگی خان های خود گرفتارند، از طرف دیگر در ظرف ده سال اخیر، صنایع جدید توسعه یافته و با توسعه آن صدها هزار کارگران ایرانی در تحت رژیم سرمایه داری اداره میگردند.

بنابراین ما در يك مرحله خاص از دوره های تاریخی زندگی نمیکنیم بلکه در کشور ما نمونه های مختلفی از ادوار تاریخی در کنار هم جادارند.

در چنین شرایطی چگونه مبارزات سیاسی در داخل اجتماع ایران روشن میشود. از یک طرف تمام کسانی که در سایه اصول کهنه و ارتجاعی زندگی پر-برکتی دارند سعی میکنند وضع مساعد خویش را حفظ نمایند و بدین منظور از قوای استعماری نیز کمک میگیرند و از طرف دیگر نهضت دموکراتیک ضد استعماری و ارتجاعی بوجود آمده و با تمام قوا میکوشد کشور ایران را از عقب ماندگی نجات دهد و زندگی پر سعادت را برای اکثریت نزدیک بتمام ملت ایران تامین نماید.

در آذربایجان، یکی از استان های بزرگ ایران، مبارزه دو طرف بطوری شدت یافت تا جائیکه در یکسال و اندی پیش فدائیان دلاور آن توانستند ارتجاع و استعمار را از استان خود بیرون رانند و به يك سلسله اصلاحات دموکراتیک دست زنند. آذربایجان آتیة درخشانی را نوید میدهد و اقدامات فرقه دموکرات آذربایجان سر مشق آینده اقدامات قوای دموکراتیک سائر نقاط ایران است. آذربایجان پشتیبان پیروزی برای احزاب آزادیخواه و مترقی ایران است و همیشه باید آنرا بحساب قوای دموکراتیک در مبارزات داخلی اجتماعی ایران گذاشت.

با توجه بوضع کنونی اجتماعی ایران و چگونگی مبارزاتی که در داخل اجتماع ایران وجود دارد، بخوبی روشن میگردد که وضع اجتماعی ما یکی از عوامل بسیار مؤثر در تعیین سر نوشت آینده ما است. روش سیاسی يك حزب مترقی باید با توجه بکلیه این عوامل مؤثر که هر يك بنوبه خود اهمیت خاصی دارند تعیین گردد.

هیچگاه نباید بنهائی يك عامل را مجزی از عوامل دیگر در نظر گرفت. تمام عوامل مذکور در بالا، در صورت ماموثر است و روش سیاسی ما باید با در نظر گرفتن تمام آنها تعیین شود.

بی جهت نیست که حزب توده ایران که نقش رهبری نهضت‌های دموکراتیک ایران را در تاریخ معاصر بازی کرده است از آغاز فعالیت خود، روش سیاسی خویش را با شعارهای «باهرگونه استعمار کشور ایران مبارزه کنید» و «کارگران، دهقانان، پیشه‌وران، روشنفکران بر علیه ارتجاع متحد شوید!» بیان نموده است.

ما از خیلی پیش، خطر استعمار را احساس کرده‌ایم. استعمار از دیرزمانی در کمین مانده است. دوران بیست ساله دیکتاتوری و مداخلات علنی چیکاک‌ها و گلد‌ها و اندروودها و ترات‌ها در حوادث اخیر اصفهان و شیراز که بارها از طرف محافل رسمی دولت ایران رسماً تأیید شده است؛ و برانگیختن شیخ عبدالله در خوزستان، بهترین گواه و شاهد نقشه‌های شومی است که استعمار بر علیه آزادی و استقلال ما، یکی بعد از دیگری طرح می‌کند. این قبیل اقدامات با اظهارات اخیر آقای بوین که «مجدداً و مجدداً اعلام میدارد که مایلیست ایران کشوری مقتدر، سعادتمند، مستقل و کشوری باشد که دست اجانب از امور داخلی آن کوتاه شود.» کاملاً منافات دارد. مگر اینکه قبول کنیم سیاست استعماری انگلستان، بعدی با ملعبه ساختن منافع ملی ما خود گرفته است که خود را در کشور ما اجنبی نمی‌پندارد!

نفوذ استعمار در خاک ایران، بزرگترین خطری است که کشور ما را تهدید میکند. استعمار برای تحکیم موقعیت و توسعه نفوذ خود همیشه از قوای ارتجاعی در ایران استفاده نموده است. ارتجاع تنها ملجأ و پناهگاه استعمار است. حوادث اخیر فارس بهترین شاهد ادعای ما است. تسلیم در مقابل تقاضاهای مرتجعین و فتودال‌ها بمنزله تقویت استعمار می‌باشد. بنابراین بر علیه آزادی و استقلال ملت و کشور ایران است. تنها از طریق مبارزه با نفوذ ایلیم و اصول ارتجاعی می‌توان نفوذ استعماری را ریشه کن نمود. از این جهت است که حزب توده ایران با کمال سرسختی مبارزه می‌کند و شعار «بر علیه ارتجاع متحد شوید» را از دیر زمانی داده است.

برای تشخیص آزادیخواهی احزاب نباید بمرام‌ها و بیابیه‌ها و گفتارهای آنها رجوع نمود. باید دید احزاب مزبور در عمل چگونه با استعمار خارجی و ارتجاع داخلی مبارزه مینمایند. اگر حزبی خود را آزادیخواه بنامد ولی در

عمل تضعیف قوای دموکراتیک و تقویت نیروهای ارتجاعی بکوشد، آزادبخواه نیست .

بنظر ما میهن پرست واقعی کسی است که آزادبخواه باشد. تنها توجه به جنگ های پارتیزانی درممالک اشغال شده بوسیله قوای اهریمنی فاشیسم این حقیقت را بخوبی بشود میسراند. در تمام این کشورها مرتجعین و دزدان اجتماعی باقوای غالب ساختندولی فقط آزادبخواهان حقیقی که همه آنها به احزاب دست چپ و اتحادیه های کارگری منتسب بودند به جنگ های پارتیزانی اقدام نمودند و بالاخره میهن خود را از شر دشمنان داخلی و خارجی نجات دادند .

درجه موفقیت آزادبخواهان مربوط به نسبتی است که در اجتماع بین قوای دموکراتیک و قوای ارتجاعی موجود است. بدیهی است هر قدر قوای دموکراتیک نسبت به قوای ارتجاعی فروتر باشد، بهمان اندازه موفقیت آزادبخواهان بیشتر خواهد بود .

دیروز که دزدان و غارت گران از صحنه مبارزات سیاسی بدور ریخته میشدند و قوای دموکراتیک در دستگاه حاکمه نفوذ پیدا میکردند بخوبی معلوم بود که در میدان مبارزه اجتماعی وزنه آزادبخواهان بقوای مخالف میچربید. ولی امروز توطئه های اخیر در جنوب و برسمیت شناختن تسلط یاغیان و ظهور مرتجعین بنام پاماسک های جدید در گوشه و کنار ایران و سرکنار رفتن نمایندگان احزاب آزادبخواه از دستگاه دولت، نشان میدهند که تغییراتی بضرر آزادبخواهان در تعادل قوای اجتماعی پیدا شده است. این خطری است که آزادی های فردی و اجتماعی ما را تهدید میکند. این خطری است که تیشه بریشه آزادی و استقلال و تمامیت ارضی کشور مامیزند. ما این خطر را پیش بینی میکنیم و برای مواجهه با آن، از هیچ کوشش و فداکاری فروگذار نخواهیم نمود. ما توجه دقیق تمام آزادبخواهان را به تغییرات نامناسب اخیر جلب نموده، آمادگی و همکاری قوای دموکراتیک واقعی را بسیار ضروری میدانیم .

احزاب سیاسی فرانسه در برابر قانون اساسی

ابراهیم گلستان

در بیست و یکم مهر (۱۳ اکتبر) در فرانسه بآراء عمومی مراجعه شد تا معلوم گردد آیا مردم آنکشور طرح جدید قانون اساسی را می‌پسندند یا نه . چنانکه میدانیم پس از نجات فرانسه قرار شد از مردم سؤال شود آیا به قانون اساسی موجود آن زمان یعنی قانونی که در سال ۱۸۷۵ بتصویب رسیده بود متمایل هستند ؟ جواب ملت فرانسه منفی بود .

مقارن این فریاد که در ۱۱ اکتبر سال گذشته انجام گرفت، قرائن و نشانه‌ها نمایندگان این انتخاب کردند و قرار بود که اگر جواب مثبت شود این نمایندگان ، بعنوان نماینده مجلس بشمار روند و اگر جواب منفی بود ، از آنها مجلس مؤسسانه تشکیل گردد و باین مجلس وظیفه طرح یک قانون اساسی جدید محول شود .

با عدم تمایلی که ملت فرانسه نسبت بقانون اساسی سال ۱۸۷۵ از خود نشان داد ، نمایندگان ، بطرح قانون اساسی نوینی پرداختند و مقرر کردند که طرح جدید نیز بآراء عمومی تسلیم شود . طرح جدید جنبه های مترقی بسیار داشت و با تصویب آن سازمان اجتماعی فرانسه بر اساس دموکراتیکی استوار می گردید و راه برای پیشرفت های اجتماعی آماده ترمی شد . اما این قانون جدید که در مجلس مؤسسان بنیروی تمایل نوده زحمتکش فرانسه ، بوسیله آراء حزب کمونیست و سوسیالیست تصویب شد ، هنگام مراجعه بآراء عمومی رد گردید . علت این امر تبلیغات بسیار شدید و پر دامنه ارتجاع در داخل و از خارج فرانسه بود . ژنرال دوگل و نهضت جمهوریخواه کاتولیک و حزب فاشیستی پ . ا . ال . (P.R.L) دشمنان سرسخت آن بشمار می رفتند و تبلیغات خود را با استفاده از روحیه بورژوازی و امینش فرانسویان شهرهای کوچک و بوسیله پول فراوان ترسها و « کمیته د فورژ » Comité des Forges ها و تبلیغات بسیار قوی و موذیانة کلیسای کاتولیک انجام می دادند . این فعالیت ضد ترقی طلبی آنها بوسیله سستی و روحیه ایوره تونیستی سران حزب سوسیالیست تکمیل می شد . حزب کمونیست فرانسه جداً تقاضا میکرد که برای آماده شدن و پیروز گردیدن ، اتحاد کامل طبقه کارگر لازم است و باید حزب های سوسیالیست و کمونیست مشترکاً اقدام کنند و مبارزه نمایند .

برای حزب سوسیالیست که از اصول علمی سوسیالیسم پیوسته جدا می شود و مکتب « اخلاقی » « نوارمانیسم » را می‌پسندد ، این پیشنهاد قابل توجه نبود . حزب سوسیالیست جواب می داد که اگر شرط پیروزی ، وحدت طبقه کارگراست ، این وحدت عملاً در سازمان اتحادیه های کارگری فرانسه (C.G.T) موجود می باشد . آقایان سوسیالیست هائی خواستند خود را عالم باین مسئله نشان دهند که (C.G.T) یک سازمان حرفه ای و اقتصادی است و آنچه که در این گیرودار سیاسی مورد لزوم

است وحدت و مبارزه سیاسی مشترک طبقه کارگرمی باشد و برای تأمین این منظور حزب سوسیالیست است که باید تصمیم مثبت بگیرد ... و با عدم رغبتی که در این زمینه ، در آقای لئون باوم بود ، اتحاد سیاسی و مبارزه مشترک صورت نگرفت و فرناندم بضرر طت فرانسه بطور کلی و در درجه اول بر علیه آرمان طبقه زحمتکش ، پایان یافت .

یکماه پس از فرناندم ، انتخابات مجدداً آغاز گردید تا نمایندگان جهت مجلس و مؤسسات دیگری انتخاب شوند . باز حزب کمونیست اصرار میکرد که احزاب سوسیالیست و کمونیست به پشتیبانی یکدیگر وارد معرکه انتخابات شوند و باین ترتیب اکثریت قابل توجهی در مجلس جدید بدست آورند .

لئون باوم که هرگز در سازمانهای کارگری نام نویسی نکرده و اصلاحه و اتحادیه ای هم نیست و باین وصف از یکطرف سنک طرفداری کارگران را بسینه میزند ، از یکطرف اتحاد کارگران را در سندیکای کارگری کافی میدانند و از جانب دیگر با «سوسیالیسم اومانیتی» خود از هر چه که نشانه سوسیالیسم باشد میگریزد ، این بار نیز حاضر به قبول پیشنهاد کمونیست ها ، این تنها طرفداران ترقی و آرمان کارگری ، نگردید .

این عمل سوسیالیست ها ، اگر چه سبب شد که حزب جمهوریخواه کاتولیک کرسی بیشتری بچنگ آورد و «حزب اول» شود ، لیکن از جانب دیگر کمونیست ها را بیشتر مورد اعتماد مردم نشان داد . به نحوی که آنها با وجود تقلیل یافتن تعداد نمایندگان نشان پیش از یکصد هزار رأی جدید بچنگ آوردند . و نیز این مخالفت سوسیالیستها از حیثیت و اعتبارشان کاست و هم از لحاظ نماینده وهم تعداد آراء ، نسبت بدفعه قبل ضعیف تر شدند . مجلس اخیر فرانسه ، ثمره و نمونه ای از فعالیت ارتجاعی و ضد نهضتی است که در دنباله جنبش شدید ترقیخواهان بعد از جنگ بظهور بیوست . در این مجلس از «مونیشی» های ورشکسته مانند الادیه تا عناصری نظیر پل ریئو و فاشیست هایی از قبیل اعضای حزب (پ . ار . ال) بانث می شدند .

در یک چنین مجلسی طرح يك قانون اساسی جدید تنظیم شد و روز ۲۷ مهر تقدیم رأی ملت گردید . و در مقاله حاضر است که ماسه می کنیم مسائل عمده قانون اساسی جدید ، دل احزاب و برخورد آنها در طی تنظیم این قانون ، و موافقین و مخالفین آن را مورد بررسی قرار دهیم . در این باره کوشش خواهد شد هر چه بیشتر اخنصار مراعات گردد . یکی از مشخصات فرانسه بعد از «رهائی» وجود تمایلات شدید بر علیه امتیازات اقتصادی و فشار طبقاتی می باشد . منتها ، این مسئله مانع از اشتباه مردم در انتخاب راه صحیح نشده است . از آن طرف ، سازمانهایی که منافقان در برقراری اصول پوسیده می باشد با شتاب این مسئله را درك کردند و به چاره برخاستند .

نتیجه اصلی این سرعت در اخذ چاره و تصمیم ، ایجاد حزب «ام . ار . پ .» (نهضت جمهوریخواه توده ای) بود .

لیکن آن دسته از مردم فرانسه که در طی روز های محنت بار اشغال آلمان مبارزه کنندگان واقعی ضد فاشیست را شناخته بودند و صحیحاً درك میکردند که رهائی قطعی ملت از چنگال بیعدالتی را باید فقط از کوشش های صادقانه این مبارزه کنندگان

توقع داشت، به صفوف حزب کمونیست روی آور شدند. روش منطقی این حزب در کلیه امور سیاست داخلی و خارجی، فداکاری و سرسختی و هیران بزرگ آن، مبارزه جوی و از خود گذشتگی افراد این حزب و شرافتی که در روزگار سلطه آلمان ها به بهای خون و زندگی هفتاد هزار نفر شهید کمونیست بدست آمده بود، اعتماد توده های وسیعی از مردم فرانسه را بجانب آن جلب کرده است.

در میانه این دو قطب حزب سوسیالیست (S.F.I.O) قرار گرفته است که روشی متزلزل و منطقی در راه اصول علمی دارد. و اگر چه میکوشد خود را «مبارز» معرفی کند، لیکن هر روز شاهد کناره گیری اعضاء چندین ساله خود می باشد که امثال و اشتباه و هیران خود را نمی بخشند.

ما، در این جا از حزب فاشیستی (پ. ا. ر. ال) و رادیکال سوسیالیست ها و دسته بندیهای «خورده با» سخنی نخواهیم گفت. اما چون گفتارمان در مسئله رفتارندم و قانون اساسی است از معرفی «ام. ا. ر. ب»، ژنرال دو گل و دسته بندی طرفداران او «اویون گویست» که در واقع یکی از بزرگترین امیدهای ارتجاع جهانی برای سرکوبی نهضت های توده ای است خودداری نمی توانیم کرد.

چون اصول عقیده و معیار ترکیب احزاب کمونیست جهان، چیزی نیست که نزد روشنفکران نامعلوم باشد، از معرفی حزب کمونیستی فرانسه و آراء و عقاید آن صرف نظر می نمایم. گفته هایی که از سران این حزب در خلال سطور آینده نقل خواهد شد، معرف روش سیاسی روزانه این حزب خواهد بود.

الف) حزب نهضت جمهوریخواه توده ای

بطور کلی این حزب تماس بسیار نزدیکی با مذهب کاتولیک و گردانندگان کلیسای کاتولیکی دارد. و از آنجائی که در جهان سرمایه داری و در دستکاه «الیکارشی مالی»، کلیسای کاتولیک راسمی بزرگ است، در نظر اول بخوبی می توان دریافت که این حزب با همه ادعاهای «توده ای» که دارد، وسیله ای است در دست ارتجاع و سرمایه. در اولین کنگره خود، این حزب اعلام کرد که طرفدار «انقلاب در سازمان اجتماعی از راه قانون» می باشد و سیاست خود را بر روی سه اصل استوار می کند: ۱) عدالت و تصفیه ۲) ایجاد یک جمهوری چهارم روی شالوده دموکراسی سیاسی و بر علیه بازگشت رژیم قدیم، و ۳) دموکراسی اقتصادی و اجتماعی بوسیله نابود کردن ترس ها و ملی کردن صنایع، بشرط آنکه با نظم و مراعات انصاف و بمنظور اصلاح سازمان اقتصادی باشد.

این حزب در نقشه های خود برای رفاه عموم طبقات زحمتکش، صحبت از اصولی می کند که در برنامه دیگر احزاب، حتی کمونیست ها، مذکور است. لیکن نباید بپنداشت که «اقتباس» از احزاب چپ، مخالف تاکتیک کلیسا است. گفتاری که با کردار تکمیل نشود ارزشی ندارد. و فرمولی که تفسیر صریح و عملی دردنیال نداشته باشد ببرد نمی خورد. کلیسا بخوبی روحیه زحمتکشان فرانسه را که بناگفته (کاردینال رامبالو) «از حکومت کشیش ها وحشت دارند.» بخوبی درک کرده است.

در حقیقت باید گفت که «کاتولیک های فرانسوی اجباراً شکل جمهوری دولت را قبول کرده و در آن وارد شده اند تا از سیاست کلیسا بهتر بتوانند حمایت کنند.»

پاپ فرمانده کاتولیکها، در پیام عید تولد مسیح سال ۱۹۴۴ خود گفته است :
 «دموکراسی به معنای واقعی خود، می تواند شکل های مختلف سلطنتی یا جمهوری
 داشته باشد ... و بوجه مضحکانه در همین پیام می خوانیم که : «توده های مردم، دشمن
 شماره یک دموکراسی و آزادی هستند. زیرا آنها همیشه بجانب ظلم و شقاوت و فشار
 تمایل دارند.»

این پیام که در ارگان حزب جمهوریخواه عیناً بچاپ رسیده و حسن استقبال
 شده است خود بهترین معرف نقطه نظر اجتماعی حزبی است که خدمت صادقانه به کلیسا
 را شمار خویش قرار می دهد ؛ در عین حالیکه نام توده ای بر خود میگذارد .
 این حزب از کمکهای کلیه عناصر عقب مانده اجتماع بهره مند می شود. مثلاً
 در انتخابات ماه ژوئن امسال، ترست ها و کلیسا بمزدوران مستقیم تر خود یعنی حزب
 «پ. ار. ال» دستور دادند که از مبارزه انتخاباتی خود، بفتح حزب «م. ار. پ.» صرف
 نظر نماید و قوای خود را با اختیار حزب اخیر بگذارد. پیش افتادن این حزب در آت
 انتخابات نیز در اثر این گونه کمک ها بود .

عوام فریبی اجتماعی حزب «ام. ار. پ.» برای سرمایه های بزرگ و کلیسا
 حربه مناسبی است .

وصف مختصری که از این حزب به عمل آوردیم بدون معرفی چند نفر از رهبران
 آن و روابطشان با سرمایه های بزرگ و بانک ها ، ناتمام خواهد ماند .
 برای مثال بنکر نام و احوال چند نفر اکتفا می کنیم : «آندره دبره» (۱)
 رئیس بانک پاریس و هلندو نماینده شرکت عظیم بیمه «آسورانس پروویانانس» (۲) و نفت
 «اومنیوم فرانسه دپترول» (۳) و ساختمان «سوسیته نوول دو کنستروکسیون د تراوو»
 (۴) عضو کمیته مرکزی حزب .

«آندره بورلو» (۵) رئیس کپانی بزرگ بیمه «لا پاترنل» (۶) و «شرکت
 فرانسوی سیگار» نماینده این حزب .

«کنت پیردوشوینی» (۷) از آریستوکراسی فرانسه نماینده حزب .
 «ماکس آندره» (۸) رئیس سابق بانک فرانسه و هندوچین عضو کمیته مرکزی
 حزب . این شخص برای انعقاد پیمان با هندوچین آزاد «ویت نام» انتخاب شده بود
 بادر نظر گرفتن شغل سابق و مأموریت جدید او نظریات استعماری حزب «ام. ار. پ.»
 تا اندازه ای آشکار میگردد .

«فرانسيسک که» (۹) وزیر کشور فرانسه صاحب بشگاههای بزرگ مطبوعاتی
 و مدیر بانک «لوی دوپون و شرکاء» (۱۰) عضو کمیته مرکزی حزب .
 «فرانسوادوماتون» (۱۱) وزیر اقتصاد ملی، فرزند دو مائتون مدیر کوره های
 ذوب فلز «فرانش کوته» (۱۲)

- 1) A. Debray 2) Assurances-Prevoyances 3) Omnium
 Français des Pétales 4) Société Nonvelles de Constructions des
 Travaux 5) A. Burlot 6) La Paternelle 7) Le Comt P. De
 Chevigne 8) Max André 9) Francisque Gay 10) L. Dupont.
 11) F. de Menthon 12) Franche-Comté

شاید اینت عهدۀ ممدود، از جمع کثیر اشخاص مؤثر این حزب که همسوا زمانهای بزرگ سرمایه داری و آریستوکراسی فرانسه می باشند، برای معرفی واقعی حزب کافی باشد.

این حزب از ابتدای اقتدار خود کمتر قدمی در راه تعقیق نقشه ها و نیل به هدف های خویش برداشته است. با وجود اینکه در دوران پس از جنگ پیوسته وزرای دادگستری فرانسه عضو این حزب بوده اند و عمل تصفیه در امر انامۀ آن قید شده است ممدالك خائنین، یا اساساً به صحنۀ عدالت کشانده نشده اند و یا تبره گرفته اند، یا ب مجازات خفیفی محکوم گشته اند.

در مسئله ملی کردن، روش «جبران کامل خسارت» سلاطین صنایع را در پیش گرفته اند و حتی در صدد ایجاد اصول کورپراتیف، آنچه که فاشیسم موسولینی بدان هلاقه داشت، بر آمده اند.

نقش عمده ای که در نظر این حزب تنها وظیفۀ اساسی شناخته می شود مبارزه بر علیه کمونیزم می باشد. سردبیر روزنامه «اوب Aube» ارکان این حزب، روز ۲ ژوئن خطاب به رأی دهندگان نوشت:

«باید بگوئید تارای بیشتری نصیب قوی ترین احزاب در برابر کمونیست ها شود. زیرا وظیفۀ فرانسوی دوستار آزادی اینست که بحزب که نیست اجازه احراز مقام اول را ندهد»!

ماهیت اصلی این حزب را می توان بطور خلاصه در این جمله «والدک روش» (۱) نویسنده سیاسی فرانسوی یافت:

«حزبی که به ترست ها خدمت می کند؛ لیکن بامپارت، هدف های اصلی خویش را می پوشاند و خود را بعنوان يك حزب جدید معرفی می کند و به دماغ کورژی اجتماعی می پردازد.»

ب) دوصل و اوئیون گولیت. Unione Gaulliste.
دیوارهای یوسیده جمهوری سوم فرانسه را عفریت های فولادین آلمانی و خیانت های ستون پنجم، درهم میریخت. لاوال و پتن به هیئت تسلیم می شدند که صدائی از لندن برخاست: «فرانسه دريك نبرد شکست خورده، اما جنگ را نپاخته است.» این کلام، آغاز یک داستان پر حادثه دراز گردید.

در طی این داستان، دو گل شهرت بسیار یافت. بعنوان نمونه مبارزه ملت فرانسه معرفی گردید، نشانه غیرت و عزت نفس فرانسوی بشمار رفت. اما هرگز از خاطرها محو نخواهد گردید که هواپیماهای حامل اسلحه و مهمات، در تقسیم بار خویش که بوسیله پاراشوت جهت جنگجویان نظامی فرانسه بعمل می آمد، مسارات را در نظر نمی گرفتند؛ هر جا که بار تیزان های کمونیست می جنگیدند، کمتر اسلحه از آسمان میرسید. فراموش نخواهد شد که اطرافیان دو گل، در لندن بیشتر از میان عناصر مستسب به «کاگولارد» ها انتخاب میگرددند.

فراموش نخواهد شد که در سرزمین های تحت نفوذ حکومت دو گل، کمونیستها تحت تعقیب قرار میگرفتند و بهودی ها، منفور دستگاه فرانسوی لندن بودند.

1) Waldeck Rochet

گذشته دو گل ، روزهایی که وی يك كلنل بود ، منظره خوشی نسبت به حکومت «جبهه توده» نشان نمیدهد و با ژنویت‌ها درمعاشته است .

از روزی هم که وی بفرانسه بازگشت جز آنکه در تضمین و انحلال نیروهای داخلی (F.F.I.) کوشید و خواست که با بوناپار تیسیم ناپسند خویش حکومت کند و حزب جدیدی برای منحرف کردن جریانات کارگری ایجاد نماید و سوسیالیست‌ها و «ام . ا . ر . پ» را بر علیه کمونیست‌ها بیشتر بیکدیگر نزدیک نماید ، کاری نکرد . روزنامه «نیویورک تایمز» در یکماه قبل نوشت :

« طرز تفکر ژنرال دو گل بر همه معلوم است . اما وضع او هم خیلی اسرار آمیز می باشد . تنها مسئله مسلم اینست که دو گل مرکز تقاطع کلیه نیرو های مخالف کمونیسم می باشد .»

« نیویورک تایمز » این جمله را در تمجید وی نگاشته است . تمجید یاسرزش تفاوتی ندارد . حقیقت ، برای ما کافی است . و این نظر تایمز ، خود حقیقتی است .

گذشته و امروز دو گل ، فعالیت‌های اطرافیان او ، مانند « کلنل یاسی » معروف به « دوروارون » که اخیراً بجرم کسر آوردن وجوه دولتی که در اختیار او بود دستگیر شد ، همه نشان می دهند که مالیخولیای ریاست بیشتر در این شخص تأثیر دارد .

اخیراً اتحادیه ای بحماییت از شخص دو گل ایجاد شده است که گرچه در ابتدا انکار میکرد که فعالیت سیاسی رفیقیتی دارد ولی با نزدیک شدن رفرا ندیم برده از چهره خویش برگرفت . اتحادیه مزبور مجموعه ای از شخصیت های با سابقه ، لیکن سابقه نامطلوب ، می باشد . برای مثال ما « کنت دورولس » را نام می بریم که روزگاری در جمعیت « آکسیون فرانسز » (۱) و « جوانان میهن پرست » (۲) یعنی سازمانهایی که نسیم رم و برلن ، پرچمهایشان را باهنرازمی آورد ، عضویت داشت و امروز منشی کل این اتحادیه است . « فوشر » که مدیر روزنامه « اوور » (۳) بود و روش خانمانه روزنامه ، معروف صادق منویات سردبیر آن می باشد . یا « لئوهامون » که در شکستن قیام باریس بر علیه آلمان‌ها سعی بسیار نمود . از حزب فاشیستی « پ . ا . ر . ا » نیز اشخاصی در هیئت مدیره این اتحادیه می باشند . بر رأس همه اینها « رنه کاپیتان » (۴) استاد سابق حقوق ، قرار دارد . روح فعال اتحادیه بشمار میرود . عناصر مشكله این اتحادیه که از مجامع کاکولاردی و فاشیستی بیرون آمده اند ، روش جمعیت های سابق خود را نیز بهمراه دارند . کوشش آنها در تعریف جمهوری و ایجاد محیط مناسب جهت ارتقاء ارباب خود به تخت حکمروایی مطلق می باشد . ژنرال دو گل در نطق های خویش که همیشه در مواقع حساس ایراد می شود ، مردم را از دم و کراسی میترساند و نتیجه حکومت مردم را دیکتاتوری می خواند و برای هلاج ، قدرت بیشتری جهت رئیس حکومت و جمهوری می طلبد و باین ترتیب برای « جلو گیری از دیکتاتوری » حقیقه يك دیکتاتوری را پیشنهاد می نماید . کار این میل ب قدرت ، چنان بالا گرفت که حتی در طی مبارزه برای قانون اساسی جدید ، کابیتان اعلام کرد که تصویب آن در حقیقت آغاز يك جنگ داخلی خواهد بود .

1) Action Française 2) Jeunesse patriote 3) L' «Oeuvre»
4) R. Capitant .

ژنرال دوگل با کمال وضوح ماکیاولیسم خود را در این جمله بیان میکنند :
 «انسان همانگونه که نمی تواند خوردن را ترك کند ، نخواهد توانست از احتیاج
 پرهیزی شدن هم مستثنی شود . کار توده مردم بدون استاد و پیشوا ناچار به هرج و مرج خواهد
 گشید . مرد عمل اساساً رهبر و نجات بخش زائیده می شود . شخصیت باید بوسیله پرده ای
 از امرار تقویت شود . هیچ کس برای خدمتگاران خود مرد بزرگی نیست ، ملاحظه
 می کنید طرز تفکر این «متخصص تانک» با آن «نقاش» چه قدر شباهت دارد !
 با او بیشتر آشنا شوید :

«زور که سازنده شهرها ، بر باکننده امپراتوری ها و قبر کن انحطاط و تزلزل
 می باشد ، برای توده مردم ایجاد کننده قانون است .» بقیده ژنرال «بوناپارت مقوایی»
 این زور است که قانون را می سازد و مردم تحویل میدهد !
 «پیراروه» نویسنده فرانسوی می نویسد :

«ارتجاع فرانسه می خواهد يك حکومت دیگر و پستی برای ما ایجاد کند
 البته بدون مساعدت هیتلر . اما شاید بوسیله کمک های دیگری که از ائق دریا می رسد .»
 قانون اساسی فرانسه می بایستی در این جنجال عقاید تنظیم شود و تصویب
 گردد . کاملاً آشکار است که در تدوین قانونی که اثر کلی در تحقق آمال احزاب مختلف
 خواهد داشت ، این احزاب تا چه حد باشند و قوت مبارزه میکنند و هر کدام می کوشند
 که موادی در قانون ، بنفع آنها گنجانده شود .

حزب کمونیست می کوشد که هر چه بیشتر قدرت الیگارشالی مالی ضعیف شود
 و جنبه دموکراتیک حکومت فرانسه تقویت یابد و دستگاه دولت به بهترین وجه ممکن
 در اختیار مستقیم مردم باشد .

حزب جمهوریخواه توده ای برای حفظ نفوذ خویش ، از یکطرف جانب ترسها
 را رعایت میکند ، و از سوی دیگر از روی عوام فریبی خود را پای بند اصلاحات میخواند و
 چنانکه قبلاً اشاره شده می کوشد دستگاه جمهوری دولت را حفظ کند ، لیکن خود
 صاحب این دستگاه باشد . و بالنتیجه از اصلاحات ، جنبه ظاهری آن را بگیرد و در حقیقت
 بنفع ارتجاع خدمت کند .

دوگل و اتحادیه طرفداران او ، صریحاً از تمرکز قوا در دست نمایندگان ملت
 بدگویی می کنند و عقیده دارند که ریاست جمهور باید قدرت بیشتری داشته باشد .
 اما سوسیالیست ها :

طبیعتاً پس از توضیحاتی که درباره حزب ام . ا . پ . و اتحادیه طرفداران
 دوگل دادیم و اشاره کردیم که روش صریح و تئوری معلوم کمونیسم ما را از بحث در
 باره حزب کمونیستی فرانسه بی نیاز می کند ، جای حزب سوسیالیست خالی بنظر میرسد .
 در حقیقت باید گفت که حزب سوسیالیست با همه چهارمیلیون آرای که فعلاً
 بدست می آورد و یکصد و بیست کرسی که در مجلس مؤسسان دارد در رهبری قطعی
 اجتماع فرانسه رل موثری ندارد . حزب سوسیالیست در میان دو قطب مثبت و منفی قرار
 گرفته و هر زمان بسوی کشاننده می شود . حزب سوسیالیست رو به تحلیل و ضعف میرود
 و پیوسته ، عناصر چپ خود را بنفع کمونیست ها از دست می دهد .

البته این امر دلیل بر نابودی قطعی و کامل حزب در شرائط کنونی نیست .
طبیعتاً تاهنگامیکه بورژوازی با عملیات خود فکر مردم را متوجه کمونیسم
می کند و با تبلیغات خویش مردم را از کمونیسم می ترسانند، تاهنگامیکه این کشاکش
وجود دارد، نتیجه ای نیز که همان حزب سوسیالیست و نظائر آن باشد، وجود خواهد
داشت .

روش حزب سوسیالیست نیز در این گیرودار گاهی اظهار تعلق خاطر به دو گل
وزمانی همکاری با (ام . ار . پ) ، و کمتری نیز نشان دادن حسن نیت با کمونیست
ها بوده است .

برای اینکه بطور دقیقتری روش احزاب را در طرح قانون مورد مطالعه قرار
دهیم و در عین حال جانب اختصار را نیز رعایت کرده باشیم فقط در مورد « پاناشاز »
(اختلاط آراء) صحبت خواهیم کرد .

این مسئله در واقع ضربت بزرگی است که به صفت دموکراتیک انتخابات وارد
می آید . برای توضیح می گوئیم که در لیست احزاب، نام چند نفر ذکر می شود . حزب
کمونیست پیشنهاد می کرد که مردم، هر يك از نام های قید شده را که مایل بودند ترجیح
داده نداد انتخاب کنند و بالتبع هر کدام از کاندیدهای يك لیست، که اکثریت داشت نماینده
شود . چنانکه ملاحظه می گردد شکلی صحیح تر از این برای انتخابات دموکراتیک
نبی توان پیدا کرد، اما حزب فاشیستی (پ . ار . ال) پیشنهاد می کرد که سیستم « پاناشاز »
یعنی اختلاط آراء معمول گردد .

بالتربیب پاناشاز، چنین خواهد شد که اگر از حزبی نماینده ای انتخاب گردد
احزاب دیگر می توانند کاندیدهای دیگری را از همان حزب در لیست کاندیدهای خودشان
بکنند و با آرائی که از خود باو خواهند داد و آرائی که خود او بدست آورده ،
اورا نماینده کند و نماینده اصلی حزب شکست بخورد .

البته حزب کمونیست در مورد خودش از این اصل نمی هراسد زیرا اولاد بگران
به هیچکدام از کاندیدهای اورای نخواهند داد و فرضاً هم که چنین کنند باز وکیل دیگر
کمونیست همان روش را تسقیب خواهد کرد که هر عضو دیگر حزب کمونیست در پیش
میگیرد . اما این کار، گذشته از اینکه باعث فساد اخلاق بیشتری در احزاب دیگر خواهد
شد و میان کاندیدهای مختلف يك حزب روی اصول نظریات شخصی اختلاف خواهد
انداخت و بسط رشوه را رواج خواهد داد ، يك عیب اصلی بزرگ دارد و آن ایجاد
شرایط مساعد برای اتحاد جبهه ارتجاع در نبرد بر علیه دموکراسی می باشد .

در طی کنگره سوسیالیست ها در تابستان امسال این موضوع مورد بحث قرار
گرفته و بطور کلی منقرض واقع شده بود . لیکن نمایندگان سوسیالیست در مجلس
مؤسسان به پشتیبانی آن برخاستند اینکه حزب فاشیستی (پ . ار . ال) در این مورد
کمک صمیمانه حزب « سوسیالیست » را دریافت می دارد ، در حقیقت دلیل بر موفقیت
متزلزل و از میان رفته فاشیسم و اپورتونیسیم می باشد .

روزی که سوسیالیست ها پیشنهاد « پاناشاز » را تسلیم کمیسیون داخله مجلس
مؤسسان کردند ، ژاک دوکلو منشی حزب کمونیست و رهبر پارلمانی این حزب،
بشدت اعتراض نمود و گفت که جمهوریت از این پیشنهاد استفاده نخواهد برد و اضافه نمود:

«ماهر گز قبول نخواهیم کرد که این سیستم غلط و دور از اصول شرافت، که به موجب آن، نمایندگان بواسیلهٔ حریف‌های خود انتخاب می‌شوند، و واقعی‌ترین نمایندگان احزاب، دستخوش امیال کسانی می‌گردند که در تاریکی قرار دارند و توطئه می‌چینند، حکم فرما شود. و روزی که این ماده تقدیم مجلس شد ادوارد هریو نمایندهٔ رادیکال‌ها در همین حالیکه می‌خواست خود را مخالف آن نشان دهد، از طرف حزب خود اظهار داشت که با آن موافقت دارد. در این باره اخذ رأی بعمل آمد.

که نیست‌ها و طرفداران آنها با ۱۵۸ رأی مخالف بودند و سوسیالیست‌ها، رادیکال‌ها و حزب (پ. ار. ال) با ۲۴۲ رأی موافق. با امتناع حزب «ام. ار. پ.» از دادن رأی، اکثریت ۲۴۲ بر ۱۵۸ غالب آمد و با ناشاژ تصویب شد. حزب «ام. ار. پ.» اگر مخالفت می‌کرد اکثریت نزدیک به سیصد رأی بر علیه «اصل اختلاط آراء» حاصل می‌شد.

امتناع «ام. ار. پ.» خود نمونهٔ برجسته‌ای از دماغ‌گوزی خرابکارانهٔ این حزب بشمار میرود، که از یکطرف خود را در این بی‌روزی ارتجاع مسئول قلمداد نکنند و از جانب دیگر اجازه دهد که این شکست دموکراسی تأمین گردد. در مورد مسائل دیگر، از قبیل سنا و اختیارات رئیس‌جمهور یا بیطرفی مذهبی دولت (لانی سیت) نیز این برخورد مشاهده می‌گردد.

بحث مفصل و دقیق در بارهٔ این مسائل از حوصلهٔ صفحات مجلهٔ مردم بیرون خواهد بود. همین اندازه متذکر می‌شویم که بخصوص در مورد اختیارات رئیس‌جمهور، ژنرال دوگل و اتحادیهٔ طرفداران او بشدت وارد مبارزه شدند.

ژنرال دوگل یا بنا به گفتهٔ روزنامهٔ اومانیتیه «آقای داوطلب شعل شاهزاده رئیس‌جمهور» روز ۲۹ سپتامبر در اینال نطقی ابراد نمود و اصول عقاید یا بهتر گفته باشم آرزوها و جاه طلبی‌های شخصی خود را در بارهٔ این مسئله اظهار کرد. نطق او که بنام مضحک «قانون اساسی اینال» معروف شد، در حقیقت نشانهٔ فعالیت شدید برای جلوگیری از بوجود آمدن اصول صحیح و دموکراتی حکومت در فرانسه بود. در مورد مجلس سنا که در حقیقت قلمهٔ ارتجاع بشمار می‌رود، مبارزه، خیلی شانه‌بشانه پیش میرفت. نمایندهٔ کمونیست‌ها اتین فازون برای جلوگیری از تصویب سنا در طی نطق مهیجی اظهار داشت:

«در فروردین ۲۶ اکتبر سال گذشته اکثریت قاطع ملت بر علیه سنا رأی داد و ما که باید به افکار عمومی احترام گذاشته و نسبت به آن وقامند باشیم نباید اجازه بدیم مجلسی بوجود بیاید که ملت آنرا قبول ندارد.»

سوسیالیست‌ها که در این مورد هیچ وجه عذری برای قبول سنا نداشتند اعلام کردند که با آن مخالف می‌باشند. بالاخره اخذ رأی که بعمل آمد، معلوم گردید که تاجه اندازه دسته بندی بر علیه دموکراسی قوی است و تاجه حد نمایندگان ارتجاعي به عقاید مردم احترامی نمی‌کنند. نتیجهٔ اخذ رأی، ۲۷۵ رأی مخالف سنا و ۲۷۳ رأی موافق آن بود و باین ترتیب مجلس سنا در قانون اساسی جدید مورد قبول واقع نشد. موافقین سنا عبارت بودند از «ام. ار. پ.» و «پ. ار. ال» و رادیکال سوسیالیست‌ها. برای نشان دادن دماغ‌گوزی حزب «ام. ار. پ.» کافی است تذکر بدیم که

در مجلس مؤسسان هنگام اخذ رأی کلیه احزاب عقاید خود را اظهار داشتند بجز حزب «ام. ار. پ» که فقط در رأی شرکت نمود و مخالفت کرد.

از همین چند نمونه بشود دیده می شود که فقط حزب کمونیست تنها هدف خود را ایجاد یک محیط دموکرات قرار داده بود، دیگر احزاب جز بازی سیاسی خود و تغییرهای سریع در موافقت خویش برای تأمین منافع ارتجاعی خود عمل دیگری انجام نمی دادند.

هنگامیکه بررسی جزئیات قانون با تمام رسید و بطور کلی تقدیم مجلس مؤسسان گردید کمونیست ها و سوسیالیست ها و «ام. ار. پ» بدان رأی موافق دادند. در این طرح قبلاً «ام. ار. پ» پیشنهاد میکرد که رئیس جمهور، نخست وزیر را تعیین کند. لیکن موافقت شد که قبل از تعیین نخست وزیر بوسیله رئیس جمهور، مجلس اعتماد خود را پس از اطلاع از برنامه و سیاست دولت باید نسبت به نخست وزیر و وزرای او بوسیله رأی هفتی و با اکثریت تام اظهار دارد.

در مورد شورای جمهوری نیز موافقت شد که ۲۰۰ نفر از اهالی خود فرانسه (چون قانون برای فرانسه و مستملکات آن وضع شده است) و ۴۲ نفر از نمایندگان مجلس ملی و ۱۴ نفر از الجزیره و ۶ نفر از دیگر مستملکات فرانسه انتخاب شوند. ترتیب انتخاب این نمایندگان چنین است که نمایندگان بوسیله مردم انتخاب خواهند شد. (هر ۵۰ نفر یک نفر) این نمایندگان باید باسابقه ۵ سال رأی دادن داشته باشند یا عضو شورای شهرداری باشند. این دسته از میان خود نمایندگان انتخاب خواهند کرد که حد اقل ۳۵ سال داشته باشند. مقیاس انتخاب برای هر ۵۰ هزار نفر یک نفر خواهد بود که با اکثریت نسبی تعیین خواهد گردید.

مسئله مورد توجه، گذشت های کمونیست ها برای خاتمه دادن به حکومت موقتی است که به قانونی تبدیل دادند که از طرح رد شده در ماه مه مرفی تر نبود.

این طرح در میان جنجال های بسیار تقدیم آراء عمومی گردید. بانک ها، کلیسا، طرفداران بلوک غربی، ماکیاویلیست ها و هر عنصری که درد باغخانه ارتجاعی رنگی بشود زده است، بر علیه این قانون قد برافراشتند. هنگامیکه نتیجه فرایندم اگر چه با اکثریت ۳/۶ درصد، بنفع دموکراسی شد، معلوم گردید که اولاً نت انتخاب کنندگان از دادن رأی خودداری کرده اند و ثانیاً دسته ای قابل ملاحظه از ام. ار. پ. برخلاف دستور حزب خود، رأی مخالف دادند. حتی در حوزه انتخابی موريس شومان وزیر دارایی فرانسه که از بزرگترین سران حزب ام. ار. پ. می باشد عده آراء موافق بمقدار زیادی از آنچه که در انتخابات ژوئن امسال موريس شومان بدست آورده و انتخاب شده بود، کمتر بود.

همین خود نمونه جدید و روشنی از دماگویی حزب ام. ار. پ. می باشد که در همین موافقت زبانی با قانون، عملاً با آن مخالفت می نماید.

اما اینکه عده زیادی از دادن رأی امتناع کرده بودند، علاوه بر آنکه مظهر روحیه پستی بورژوازی یکدسته از مردم فرانسه می باشد، نشان می دهد که مخالفین قانون

مخصوصاً ژنرال دو گل با تبلیغات خود تاجه حدنسبت به آئینده و سر نوشت دموکراسی در فرانسه بملاقه می باشند .

در طی رفراندوم معلوم شد که در حوزه های انتخاباتی ، کمونیست ها صاحب راء بیشتری گردیده اند . از هنگام نجات فرانسه تا کنون ، هر بار که رفرندام یا انتخاباتی بوقوع پیوسته ، کمونیستها بیش از پیش هواخواه داشته اند و چه دلیلی بهتر و قطعی تر از این برای حسن واستقامت سیاست حزب کمونیست میتوان یافت .

تصویب قانون جدید اگر از سوء قصد های آئینده محفوظ بماند ، کمک مؤثری باستحکام پایه دموکراسی در باختر اروپا خواهد بود .

اینکه فرانسویان قبول کردند بمستمرات خود قانوناً بچشم متحد و متفق نگاه کنند - اگرچه تا مدت ها عملاً سیاست مستمراتی بوسیله مامورین دستگاه بوسیله قدیمی ادامه پیدا خواهد کرد - از نفوذ دموکراسی در آن سامان است . « انزلی » نماینده حزب کمونیست در هنگام طرح این مسئله گفت : « بگذار ساکنین ما و راه بهار بدانند که مردم فرانسه در مبارزه جهت رفاهائی اجتماعی و بشری آماده خدمتگذاری هستند . »

اینک مبارزه انتخاباتی برای مجلسی که تا پنجسال دوام خواهد یافت آغاز گردیده است . باز مبارزات تبلیغاتی و دسته بندی های سیاسی بر علیه حزب کمونیست آغاز شده است . حتی حزب ام . ا . پ . وعده میدهد که در راه تغییر و « اصلاح » قانون اساسی ، قانونی که از طرف ملت مورد قبول واقع شده ، خواهد کوشید .

موریس شومان ملت فرانسه را تهدید میکند که اگر طالب عمران و آبادی کشور هستید و برای این منظور محتاج کمک مالی امریکا می باشید ، بدانید که امریکا تا پایان انتخابات و روشن شدن نتیجه آن ، ازدادن قرض خود داری میکند . باین ترتیب شراقت و سمادت و آئینده آزاد مردم فرانسه را در گرو میلیون ها میگذارند ؛

بشریت باشتیاق و بی صبری تمام در انتظار نتیجه انتخابات فرانسه است . يك نتیجه مثبت بنفع جبهه دموکراسی ، کمک بسیار مؤثری است در برهم زدن نقشه های امپریالیسم و متزلزل کردن پایه ارتجاع .

انحراف های بورژوازی در علم الاجتماع

از : س . الکساندرف

(۴)

یکی از جامعه شناسان بزرگ امریکایی، دیوئی، در کتاب خود بنام « آزادی فردی قدیم و جدید » (۱) تصدیق میکند که بسیاری از اصول اجتماعی متداول در امریکا، از قبیل تساوی امکان آزادی اجتماعات و مراوده، اکنون یا محدود شده است و یا بکلی وجود ندارد. بجای ترقی و توسعه آزادی فردی بمقیده دیوئی انسان در هر قدم با آمال منجرنی مواجه میشود که تماماً و صرفاً تابع اصول « فرهنگ بولی » شده است. بنظر او منشاء بی عدالتی ها و ستمگری ها در اجتماع امریکایی، و سازشکاریها و تضادهائی که در هدف و اصول زندگی مردم امریکا مشاهده میشود، در همین نکته نهفته است.

برخی از جامعه شناسان در انتقاد از اجتماع بورژوازی به حساباتی میپردازند که غیر منطقی بودن نظم معاصر را نشان میدهد. مثلاً مورخان، علمای اقتصاد و جامعه شناسان حساب کرده اند که با وضع فعلی تکامل صنایع و کشاورزی، ممکن است زندگی کامل ۸ میلیارد نفر در کره زمین از هر جهت تامین شود. این رقم چهار بار بیشتر از جمعیت کنونی زمین میباشد. ولی با وجود اینکه جمعیت زمین بیش از دو میلیارد و اندی نفر نیست، اکثریت مطلق آنها در تنگدستی و احتیاج شدیدی بسر میبرند. صدها ملیون از مردم و توده های کشورهای خارجی بخصوص اهالی مستعمرات انگلیسی، فرانسوی و هلندی نیمه گرسنه، لغت و بیمارند و از هیچ یک از ثمرات تمدن و فرهنگ نوین بر خوردار نیستند. تمام این مقدمات ما را به نتیجه زیر می رسانند؛ چگونه ممکن است سازمان اجتماعی فعلی را کامل و منطقی فرض کرد در حالی که بشر، که وسائل بزرگی برای بالا بردن سریع سطح زندگی و فرهنگ خود در اختیار دارد نمیتواند از این وسائل استفاده کامل بکند؟ و در حالیکه این وسائل در اکثر موارد بزبان توده های مردم زمین بکار میروند؟

محققین دیگر که به مسئله جنگ و صلح عطف توجه کرده اند، به نتیجه قابل تاملی رسیده اند؛ که تمام تاریخ اجتماع بشری - تاریخ جنگ های پیوسته و بی انتهای است که دوره های کوتاه صلح آنها را از یکدیگر جدا میسازد. در مطبوعات خارجی ارقامی که توسط بشگاه حقوق بین المللی انگلستان تهیه شده منعکس گردیده است. طبق این ارقام در عرض ۴ هزار سال فقط ۲۶۸ سال صلح کامل در جهان حکم فرما بوده و در همین مدت مردم و ملل بیش از ۸ هزار قرارداد صلح منعقد کرده اند. این تحقیقات مانند محاسباتی که امکان زندگی آسوده و مرفه ۸ میلیارد نفر را در زمین ثابت می کند توانستند راه روشنی برای نجات اجتماع کنونی پیدا کنند و نتوانستند وسائل را برای

(1) Dewey. J. « Individualism, Old and New ».

از بین بردن جنسک و جدال بین مردم پیشنهاد نمایند .
 ضعیف ترین نکته در جامعه شناسی معاصر بورژوازی ، ناتوانی آن در حل بحران فمیلی و در نشان دادن طریقی برای چاره کردن عیوب و نواقص اجتماع کنونی است .
 نمیشود گفت که راجع باین موضوع چیزی نوشته نشده . اشتباه است اگر تصور شود که جامعه شناسان بورژوازی برای تنظیم امور اجتماعی ابدأ پیشنهادی نمیکند .
 در این باره حتی زیاده از حد هم چیزی نویسند . ولی عیب کار آنست که متاسفانه در همین مرحله بخصوص ، آخرین آثار اصول علمی محو میگردد و مباحث تجربیدی و خیالی باقی صرف آغاز میشود .

مقدارترین نظر در میان جامعه شناسان آمریکائی و انگلیسی عقیده ای است که طبق آن ، اجتماع معاصر فقط موقعی موفق بر رفع تضادهای داخلی و خارجی خود خواهد شد ، هنگامی موانعی را که سر راه يك سازمان منطقی و عاقلانه قرار دادند بر طرف خواهد ساخت که وحدتی در داخل هر کشوری برقرار گردد ؛ و موقعی که با اصطلاح يك « صلح اجتماعی » در آن کشور مستقر شود .

در ادبیات سیاسی و جامعه شناسی معاصر در اروپای باختری و امریکا همه گونه پیشنهادها بمنظور اجرای اقدامات مترقی به دولت های وقت داده میشود . ولی نویسندگان و دانشمندان آزاد بخواه این کشورها همه بيك صدا ، از اینکه این دولت ها و طبقات حاکمه ، حتی به ناچیزترین این پیشنهادها نیز ترتیب اثر نمیدهند شکایت مینمایند . این عدم توجه بخصوص موقعی که پیشنهاد های مزبور کمی هم مترقی باشند ، بسیار محسوس است . نویسندگان امریکائی ، بارنس و بکر در کتاب « تئوری اجتماعی معاصر » (۱) مثلا اظهار می کنند : « اگر مشاهده میشود که جامعه شناسی کمتر از آن نتیجه داده است که انتظار میرفت ، علت آنست که نتایج مطالعات و تفحصات آن اغلب در اجتماع معاصر غیر قابل انطباق و بهبوده است ... حقیقت بینی در مسائل حقوقی مانند جنایت شناسی دقیق علمی فرسنگ ها دور از امکان عملی کردن آن در اجتماع است » .

نظری به عقاید اجتماعی آنجل

در این اواخر در ممالک متحده امریکای شمالی آثار فراوانی درباره لزوم حفظ و تحکیم وحدت اجتماع امریکائی ، با وجود تشدید تضادهای داخلی آن ، منتشر شده است . از این نقطه نظر کتاب پرفسور جامعه شناس آنجل ، بنام « تجزیه اجتماع امریکائی » (۲) نمونه کاملی است .

در این کتاب دانشمندان امریکائی ، آنجل به ازدیاد و افزایش دسته های مختلف در داخل اجتماع امریکائی و تحلیل وحدت معنوی آن اشاره میکند . بعقبه او مبارزه در راه یگانگی اجتماع بشری امکان پذیر است و دوره برای این منظور پیشنهاد

(1) Barnes and Becker «Contemporary Social Theory» N. Y. London . Appleton Century Co 1940 P. b. 85 .

(2) Angell R. C. «The Integration of American Society» N. Y. London . Mc. Graw - Hill Bqok Co . 1941 .

میکند: تقویت سلطه و اقتدار و اهمیت دادن به «ارزش های مورد قبول همگان» و «تشریح مناسبات صحیح بین طبقات». بررسی نظریات و معتقدات آنجل از آن رو که در محافل وسیع جامعه شناسان و سیاستمداران امریکائی بیرون زیادی دارد حائز اهمیت است.

آنجل تصدیق میکند که در اجتماع معاصر امریکائی معتقدات و یا بنظوری که خود او میگوید «ارزش های عمومی، که قادر به تحکیم و بهم پیوستن سازمان اجتماعی و جلوگیری از تجزیه و تقسیم آن بدسته های متناقض و متضاد باشند، رفته رفته کمتر میشوند. چنین ارزش های عمومی بنظر آنجل بیش از چند نوع نیست. نخستین آن- مبنی برستی و احترام به حیثیات و شئون ملی از طرف عموم امریکائی ها است. آنجل معتقد است که حس ملیت عامل مؤثری در تعیین مناسبات اشخاص نسبت به ارزش های مختلفه در رشته های دیگر است.

برای تعبیر مفهوم «احساسات ملی امریکائی ها» آنجل میگوید که مبنی برستی، آن خصوصیتی از زندگی اجتماعی امریکائی است که مردم آن مملکت مایلند فقط با امریکائی ها، و نه با دیگران، آنرا تقسیم کنند و در آن سهیم باشند آنجل می نویسد «ما بدیگران اعتماد نداریم و احساس می کنیم که آنها قادر نیستند آنطوریکه بایست و شاید، در زندگی خوبی که ما مایل هستیم برای امریکائی ها بسازیم، شرکت نمایند. گرچه این احساسات ملی مانند آنست که مانعی برای استقرار یک سازمان بین المللی ایجاد می کنند ولی باید بخاطر داشت که زندگی بین المللی میتواند ارزش های عمومی نوع دیگر و با مقیاس دیگری را ترقی و پرورش دهد.»

علامت دوم وجود ارزش های عمومی در اجتماع، بعقیده آنجل کوشش اجتماع امریکائی در شناسائی ارزش و حیثیت یک فرد است. آنجل گفته های «فرانکفورت» نویسنده معروف امریکائی را تکرار میکند فرانکفورت میگوید: «آمریکائیها را یک ایده آل متحد میکند. و آن ایمان به ارزش معنوی «یک فرد عادی» صرف نظر از نژاد و مذهب اوست.

فرانکفورت میگوید: «آمریکا بر روی این ایمان بنا شده است. شعراء، بیضمبران، رجال و سلوونها مردم گمنام آن نسل بعد از نسل دیگر، زندگی خود را وقف این ایمان نموده اند» (۱)

بعقیده آنجل، اساس اجتماع ایده آلی که امریکائی ها آرزو میکنند باید بر پایه آزادی فردی و مسئولیت فردی استوار باشد. برای اثبات این نظر، آنجل میگوید که در مورد مناسبات خانوادگی، امریکائی ها معتقدند که ارزش هر کودک متناسب است با توجهی که با او مبذول میشود. در مورد تعلیمات همگانی عقیده دارند که هر فردی حق تحصیل دارد. در مورد بکار بردن اصول سرمایه داری معتقدند که هر فردی حق دارد از بهره کار خود مستفیض گردد. بالاخره در مورد آزادی فردی و دموکراسی، امریکائی ها عقیده دارند که نظریات. هر انسان بالغ و عاقلی قابل اظهار و بحث است.

از این مقدمات، آنجل نتیجه میگیرد که در اجتماع امریکائی حفظ حیثیت

(1) F. Francfort «Immigrants in the United States».

و شون فردی یکی از ارزش‌های عمومی و قطعی است .

خصوصیت سوم وجود ارزشهای عمومی در اجتماع آمریکایی ، بعقیده آنجل اعتقاد عمومی به مقدس بودن شخصیت انسان و حقوق مسلم فردی است . دموکراسی بورژوازی بعقیده جامعه شناسان آن ، چنان سازمان اجتماعی است که «ایمان به ارزش و حیثیت فردی» دارد . یک چنین دموکراسی نه تنها در مبارزات سیاسی ، بلکه در مساوات درون خانواده ، در آزادی باشکاهها و انجمن‌ها و بالاخره در حق شرکت مردم معمولی در وضع قوانین ، تظاهر میکنند .

و بالاخره چهارمین نشانه ارزش‌های عمومی که گویا همه امریکایی‌ها را بصورت واحدی درمی‌آورد ، عبارت از بشارت از بشارت صنایع و با افزایش قدرت انسان بر طبیعت است . زنده‌گی خوب بنظر آنجل حیاتی است که در آن عقل و منطق ، با انضباط و تنبهاط علمی ، مردم را در ایجاد ابزار و وسائل جدیدتر و کامل تری یاری نماید .

بنابر این ، اصول سرمایه داری را باید حفظ کرد و تقویت نمود . چون این اصول موجب بالارفتن استحصالی و بهره‌کار است .

دست آخر تمام ارزش‌های عمومی امریکایی ها را آنجل بطریق زیر خلاصه میکند :

«ما میخواهیم اطمینان حاصل کنیم که نظریاتی که اکنون حکومت می‌کنند توانند در هیچ موردی افکار جدید و عملی را تحت الشعاع قرار دهند.»

نمی‌توان انکار کرد که آنجل جامعه شناس امریکایی ، توانسته است در زندگی معاصر خود پدیده‌هایی بیابد که در نظراول یک نوع اصول کلی را که اجتماع امروزی امریکارا بهم می‌پیوندند مجسم می‌کنند . ولی این فقط در نظر اول است . آنجل مانند سایر جامعه شناسان امریکایی ، توجه خود را به تظاهر خارجی قوانین اجتماعی معطوف ساخته و نتوانسته است به درک سرچشمه‌های مخفی و لی عمیق جریان تکامل اجتماع برسد . از این روست که صورت ارزش‌های عمومی او بسیار سطحی است و البته قانع کننده هم نیست .

اکنون به مطالعه دقیقتر این «ارزش‌ها» که بعقیده جامعه شناسان امریکایی ، اجتماع معاصر بورژوازی را متحد می‌نمایند بپردازیم .

راجع به مبین و احساسات و وظائف ملی که بعقیده اینان اساسی‌ترین ارزش روحی و واقعی در وحدت ملی یک اجتماع بورژوازی است باید گفت که انکار وجود احساسات ملی در یک اجتماع بسیار احمقانه است . فقط آنجل مانند سایر همفکران خود این احساسات را از شرائط واقعی و تاریخی آنها جدا کرده و نقش آنها را در اجتماع سرمایه‌داری ، بی‌تناسب ، افزوده و در این راه مبالغه کرده است . آنجل از قرار معلوم نتوانسته است ساختمان اجتماع معاصر را با بی‌غرضی بررسی کند . و الا متوجه میشد که در واقع ، در حدود هر یک از ملل کشورهای سرمایه داری اختلافات محسوسی در وضع اجتماعی مردم دیده میشود . انگلس در کتاب معروف خود «وضع طبقه کارگر در انگلستان» نوشته بود که بورژوازی انگلیس و کارگران انگلیسی در واقع دو ملت ، در حدود یک کشورند . در اینجا جامعه شناسان ممکن است

اعتراض کنند و بگویند که این ترتیب در ابتدای تکامل صنایع معاصر و ایجاد دولت‌های بورژوازی بوده است، و اکنون وضع تغییر کرده و دموکراسی تعمیم یافته است و بگویند که همهٔ امریکائی‌ها، انگلیسی‌ها و سایرین در مقابل قانون و دولت مساوی هستند.

در جواب ممکن است فقط يك مثال، ولی مثالی قانع کننده، آورد. در همین اواخر در نیمهٔ اول سال ۱۹۴۶ افکار عمومی امریکا بمناسبت طرح لایحهٔ ضد کارگری «کیس» در مجلس سنای امریکا مشوش و منقلب بود. طبق این قانون در نظر بود برای طبقهٔ کارگر امریکا از اصول بردگی و غلامی متداول شود. حتی «گریب» رئیس محافظه کار اتحادیهٔ کارگران امریکا راجع به لایحهٔ کیس گفته بود: «این يك قانون انتقام جویانه و دیوانه و اری است که در نوع خود بی نظیر میباشد. من پیش بینی می‌کنم که اگر این لایحه تصویب شود مناسبات کار در صنایع امریکائی مختل خواهد شد. این لایحه بمنزلهٔ دعوت آشکاری از صاحب کاران متخاصم است که اتحادیه‌های کارگری را از هم بپاشند و از آنها مطالبهٔ زیانهای وارده را بنمایند. کارگران امریکائی، هیچوقت، داوطلبانه زیر بار يك چنین قانون يك طرفه‌ای نخواهند رفت.» رئیس اتحادیهٔ کارگران صنایع، «مری» گفته است که لایحهٔ کیس و پیشنهاد ترومن بر علیه اعتصاب عبارت از «بایگهی است در اختیار نیروهای ارتجاعی اجتماع امریکائی، که میکوشند برای سرکوبی کارگران، از نیروی نظامی استفاده کنند. اگر هواخواهان آزادی جوابی فوری و دندان شکن بآنها ندهند، این نیروها آخرین آثار دموکراسی را نیز خفه خواهند کرد.»

از اینجا آشکار است که «احساسات ملی» امریکائی و «میهن پرستی» را کسانی که این قبیل قوانین را میگذرانند و کسانی که این قوانین به نفع آنها وضع میشود، يك طور میفهمند و آنهایی که این قوانین بر علیه آنها است یعنی کسانی که با وضع این قوانین تبدیل به برده و غلام میشوند این «میهن پرستی» را کاملاً طور دیگری درک می‌کنند.

اما راجع به ارزش عمومی دومی که بمعقیدهٔ آنجیل اجتماع امریکائی را متحد میکند، یعنی احترام به شخصیت و حیثیات افراد، باید گفت که در اینجا اختلاف در وضع سیاسی، مادی و فرهنگی افراد امریکائی بر مراتب شدیدتر و بارزتر است. هنگامیکه به ملیونها امریکائی بیکار میگویند: ما شخصیت شما را تقدیس می‌کنیم؛ ما کلیهٔ حقوق و آزادیهای سیاسی را بشما میدهم و شما را دعوت می‌کنیم که وحدت ملی ما را تقویت کنید، در این مواقع چنانکه حقایق نشان میدهد از میان ملیونها از این قبیل افراد امریکائی کسی نیست که بخاطر وحدت ملی مایل بهمکاری با صاحبکاران و کارفرمایان گردد. احترام به شخصیت افراد چیزدار و بی چیز واقماً در امریکا تفاوت آشکار دارد. آنجیل میگوید که احترام به شخصیت در امریکا، در چند چیز دیده میشود. در مورد خانواده، این اصل باین ترتیب نمایان میشود که بمعقیدهٔ امریکائی‌ها هر طفلی لایق آن توجهی است که با او میندول میشود. ولی آیا واقماً در امریکا چنین است؟ آیا حقیقهٔ کودکان در آمریکا از توجه اجتماع بهره‌مند هستند و آیا حقیقت ندارد که عدهٔ بیشماری از افراد امریکائی و مسائل کافی برای تربیت و پرورش کودکان خود ندارند؟

آنچل مارا متقاعد میکنند که اجتماع معاصر او بر اساس، دادت حق تحصیل بافرا داستوار است، مام منکر نیستیم که افراد حق تحصیل را واقعا دارند ولی میگوئیم در اجتماع امریکا امکان ندارند که این حق خود را جامعه عمل بیوشانند. از اینرو، در عمل، از حق تحصیل فقط طبقات متمول استفاده می کنند.

باز آنچل میگوید که هر امریکائی، اصول سرمایه داری را باین ترتیب می فهمد که هر انسانی حق دارد از بهره کار خود مستفیض گردد. اصولا و در عالم خیال هر کسی حق دارد از بهره کار خود استفاده کند. ولی در زندگی، عملا اکثریت امریکائی ها نیروی کار خود را میفروشند و محصول کار آنها، بابیشان تعلق ندارد. تازه این بهترین وجه ممکن است. اغلب طوری است که يك امریکائی حتی امکان و فرصت کار کردن را نیز ندارد تاچه رسد به استفاده از «بهره کار»! به علاوه آنچل میگوید نظریات يك فرد معمولی امریکائی قابل اظهار و بحث است. ولی ما میبوسیم چه کسی و کجا با افراد امریکائی ماشین چاپ، کاغذ، روزنامه مجله و کتاب برای اظهار نظر میدهد؟ آیا معلوم نیست که تمام مطبوعات باستثناء انتشارات معدود رسمی متعلق به اشخاص انگشت شماری است و پشت سر مدیران چرائند، صاحبان بزرگ صنایع و سرمایه ابستاده اند؟! در این نظر آنچل، يك نکته صحیح است و آن اینکه افکار و عقاید هر فرد معمولی قابل اظهار هستند ولی ... قاعده وسیله ای برای انتشار این افکار در دست نیست چه رسد به بحث در اطراف آنها! عین همین مطلب را ممکن است درباره مقدس بودن شخصیت افراد و حقوق مسلم آنها تمییم داد.

تجزیه اجتماع بورژوازی

باید گفت که جامعه شناسان معاصر امریکائی، خودشان هم متوجه تضادهای عمیقی که در اجتماع آنها وجود دارد میباشند و احساس می کنند که «ارزشهای» عمومی و مقاصد مشترک در برابر این تضادهای شدید و عمیق اجتماعی مرجع اثری نیستند. به پاره ای از این تضادها، خود این جامعه شناسان اشاره می کنند و معتقدند که به «تجزیه اجتماع معاصر» کمک مؤثر و سریعی می نمایند.

حال به بنیم این «تجزیه» و از هم باشید گی اجتماع بورژوازی بچه شکلی ظاهر میشود.

بعقیده هم فکران آنچل، ملل اساسی این تجزیه و تفکیک، در اجتماع امریکائی، آن تمایلاتی است که هدفها و آرمانهای شخصی و طبقه ای را بر مقاصد و منافع مشترک ترجیح میدهد. بعقیده این جامعه شناسان امریکائی، نمونه بارز فقدان يك چنین هدف و مقصد مشترک، در مطالعه وضع کارخانه های سرمایه داری دیده میشود. يك مؤسسه بزرگ سرمایه داری، قبل از هر چیز، متوجه ترقی مؤسسه و توسعه قدرتی است که وابسته به چنین ترقی ای باشد. و از این جهت، ملاحظات دیگر و مراعات منافع و اصول عمومی را زیر پا میگذارد. در جریان رقابتی که حاصل میشود صاحبان صنایع برای رسیدن به مقاصد شخصی خود از هیچ اقدامی کوتاهی نمیکنند. آنچل معتقد است که اگر بنگاه های سرمایه داری، از لحاظ معنوی، تحت نظارت اجتماع و مردم محل خود بودند، سرمایه داران نمیتوانستند منافع عمومی را تابع منافع پلید خود قرار دهند

بعلاوه ، این جامعه شناسان متوجه شده اند که « سرمایه داری بزرگ ، اختلاف تمایلات و نظریات شدیدی بین صاحب کار و نیروی کار ایجاد کرده است. » (۱)
 آثار چنین واقعه ای آنست که « نیروی کار » ، رفته رفته ، ایمان خود را باصول سرمایه داری از دست داده است . روز بروز عده بیشتری از مردم نسبت به سرمایه داری بدبین می شوند و آنرا تهدیدی برای بقای خود و خانواده خود تصور می کنند . بسیاری از مردم متوجه شده اند که « هر قدر منافع سرمایه دارها بیشتر باشد ، حقوق آنها کمتر خواهد بود. آنها ممکن است معتقد به مالکیت خصوصی باشند ولی تصور نمی کنند که کوشش در راه توسعه این مالکیت ، از طریق بکار انداختن سرمایه ، با آمال آنها در باره يك اجتماع ایده آل مطابقتی داشته باشد. » (۲)

علت اختلاف طبقاتی در نظر آنجل

در عین آنکه آنجل متوجه تضادهای روز افزون موجود میان صاحبان صنایع و کارگران شده است ، سرچشمه این تضادها را در تقسیم اجتماع به طبقات چیزدار و بی چیز نمی بیند و فقط جانب معنوی مناسبات کارگر و سرمایه دار را در نظر می گیرد . و تنها از این ناراضی است که چرا سرمایه دار مخازن و سرمایه خود را بجای آنکه وسیله خدمت با اجتماع قرار دهد برای افزایش ثروت خود بکار میبرد . آنجل متأسف است که سرمایه دار ، بجای آنکه فعالیت خود را ، از نقطه نظر ایجاد يك سازمان با بر جای اجتماعی تنظیم نماید ، متوجه تأمین منافع و مقاصد شخصی خود نمیکند . يك چنین طرز تفکری از طرف سرمایه دارها در سایر طبقات نیز انعکاس پیدا کرده و آنها را رفته رفته به امکان تحول یافتن از چنین خود خواهی فردی ، به تشریک مساعی عمومی ، بدین وظیفه می نماید. آنجل میگوید :

« بدین ترتیب جدائی بین صاحب کاران و نیروی کار ، که تا بحال بصورت مبارزه در داخل خود سیستم ، برای بهبودی کار آن بوده اعتماد و ایمان به پایه های معنوی خود این سیستم را تهدید مینماید . » (۳)

اکنون که جامعه شناسان امریکائی و انگلیسی کم کم به ماهیت ساختمان اجتماع معاصر می میرند و در مقابل آنها منظره مبارزه آشتی ناپذیر دو طبقه متضاد گشوده میشود ، باید گفت که علم جامعه شناسی به پیشرفت محسوسی نائل آمده است . این نکته را بخصوص باید از آن لحاظ تذکر داد که در طول دهه سال مورخان ، جامعه شناسان ، سیاستمداران و نویسندگان طبقات حاکمه جداً منکر تقسیم اجتماع سرمایه داری به طبقات متخاصم بودند و باراست و دروغ میکوشیدند وحدت و یگانگی اجتماع را ثابت نمایند. آنها گذشته از این ، ادعا میکردند که تضادها و اختلافات ظاهری در اجتماع ، ماهیتی اتفاقی ، موقتی و ناپایدار دارد. در صورتی که وحدت اجتماع را عواملی ثابت ، پایدار و عمیق است .

ولی در عین حال باید یادآور شد که موضوع تقسیم طبقاتی اجتماع ، که اکنون جامعه شناسان بورژوازی آن را میپرووراند ، مطلب تازه ای نیست و اقلاً باندازه

(1),(2),(3) Angell B. C. «The Integration of American Society».

خود سرمایه داری، اگر بیشتر نباشد، عمردارد.

بنیاد گذاران جامعه شناسی معاصر، آدام اسمیت و ریکاردو از علمای اقتصاد مینسر، گیزو و تیسری از مورخان، سن سبویون و فوریه از او تو بیست ها، متوجه ساختمان طبقاتی اجتماع بوده اند. مارکس و لنین ایجاد کنندگان جهان بینی علمی طبقه کارگر، تئوری منطقی و متین مبارزه طبقاتی را بوجود آوردند که پرچم برافراختار زحمه تکشان در مبارزه آنها برای آزادی است. جریات تکامل تفکر اجتماعی و ایده ولوژی چنین بوده است:

ابتدا نمایندگان علم بورژوازی درجهه مشترکی مخالف تئوری مبارزات طبقاتی و اصولا منکر وجود خارجی چنین مبارزه ای بودند. ولی رفته رفته که مبارزه طبقات اجتماعی بیش از پیش عمومی و شدید و آشکار میشد موقعی که انکار تقسیم اجتماع به طبقات، دیگر امکان پذیر نبود، آنوقت نظریه طبقاتی، حتی در جامعه شناسی بورژوازی هم رسوخ پیدا کرد. از اینرو بعید نیست اگر دیده می شود که جامعه شناسان امریکائی، امروز معترفند که «گروهی از مردم» احساس می کنند که عملی ساختن ارزش های عمومی غیر مقدور است. ولی عده ای دیگر با اینان هم عقیده نیستند. توده های فقیر از نقطه نظر جامعه شناسان هم فکر آنجل، باین نتیجه میرسند که بسیاری از جهات زندگی آنها با ارزش های مورد قبول عموم امریکائی ها تطبیق نمیکند و از اینجهت پشتیبان نهضتی هستند که هدفش تغییر وضع کنونی است. يك چنین مناسبات طبقاتی، بعقیده آنجل، معلول آنست که این طبقات در جهانهای مختلفی زندگی می کنند. نظریات مردمی که در کاخهای باشکوه پارک او نیو زندگی می کنند درباره حدود و طرق تامین احترام فردی و شخصیت انسان با عقیده اهالی نواحی کارگری و سایر قسمت های نیویورک یکسان نیست و نمیتواند چنین باشد.

بنابراین، سؤال زیر پیش می آید که علت این اختلاف وضع طبقات در چیست؟ تضاد منافع و اختلاف طرز تفکر آنها به چه جهت است؟ بنظر آنجل، اختلاف اساسی طبقات در اختلاف «درک وقایع» است؛ با سانی دیده میشود که در جهان بینی آنجل مطالب چگونگی مغلوط میشوند. چطور نظریات صحیح با افکار غلط، نکات عمیق با مشاهدات سطحی و ساده ممزوج می گردند. او متوجه وجود اختلاف در وضع زندگی در طبقه اساسی اجتماع امریکائی شده است. او تضاد منافع آنها را می بیند ولی میکوشد این اختلافات را به عوالم اخلاقی، روحی، و درک وقایع بکشاند. در صورتی که طبیعی است که این اختلاف، ناشی از تفاوت وضع زندگی و تفاوت در مناسباتی است که این طبقات باوسائل تولید دارند.

در نظر آنجل، که اختلاف طبقات را در درک مختلف وقایع می بیند، آشکار است که راه از بین بردن این اختلاف طبقاتی، مربوط به عوالم اخلاقی و معنوی میشود. ولی خود آنجل که جنبه اخلاقی و ایده ولوژیک مسئله را مطالعه می کند، باین نتیجه میرسد که برای ایجاد اتفاق نظر، میان طبقات مختلف، مباحثات و گفتگو های مشترک در اطراف مسائل گوناگون اجتماعی، کاملا بهبوده است. آنجل میگوید: «مادامی که طبقات مختلف حقائق را بطور کلی و عمومی درک نمیکند، مادامی که از شرائط زندگی یکدیگر در نتیجه از اثرات این شرائط بی اطلاع هستند، تضادهای

مردم
بارزی در فهم ارزشهای عمومی میان آنان ظاهر میشود. هر يك از دو طرف، مخالف خود را به عدم اعتماد و ایمان به طرز زندگی «آمریکائی» متهم خواهد ساخت.

آنچه که سنی کرده است برده از روی بعضی از تضادهای اجتماع معاصر بورژوازی بر گیرد و ناسازگاری منافع طبقات مختلف را نشان دهد، باین نتیجه میرسد که با وجود همه این اختلافات هرگز نمیشود منکر اهمیت و نقش «ارزشهای عمومی» بود! اینجا ماعیناً بهمان نتیجه ای میرسیم که بدون استثناء در تمام آثار جامعه شناسی دانشمندان بورژوا، راجع به ماهیت اجتماع مشاهده میشود. طبق نظر این آقایان، مادامی که اجتماع از طبقات تشکیل یافته، ولی منافع و قدرت طبقه سرمایه دار را حراست میکند، بایستی فقط نظریات و عقاید این طبقات متضاد را، بیکدیگر نزدیک کرد. ولی هنگامیکه اکثریت قاطع توده ها، طبقات محروم، فرصت می یابند به حکومت برسند آنوقت اساس اجتماع بشری «بخطر» می افتد! آنوقت «بایه های دموکراسی» بلرزه در می آیند! و آسایش و رفاه اجتماع گویا «فدای» منافع يك طبقه میشود! کوتاه تر بگوئیم هدف آثار «آنچه» کوششی در راه تحکیم سازمان اجتماع معاصر است. اوسمی میکند با دلایل تازه تری، دموکراسی بورژوازی را تثبیت نماید و در این کوشش، از انتقاد شدید و تند سرمایه داری و دموکراسی سرمایه داری نیز نهی هراسد.

همانطوریکه در بالا گذشت، دانشمندان بورژوازی دوراه برای نیل باین مقصد می بینند: اول نگاهداری و تثبیت «ارزشهای عمومی» موجود. و دوم تلاش در ایجاد حسن تفاهم بین طبقات. آنچه، اذعان میکنند که برای حل مسئله اول جلب پشتیبانی توده های مردم بسیار آسانتر است. تنها خطری که در این زمینه بقیده آنچه اجتماع را تهدید میکند، آنست که ممکن است خود خواهی و تمصبات شدید ملی بر انگیزفته شوند و يك اتحاد ملی سطحی و غیر عمیق از راه تحریک ترس و هراس در مقابل خطر تجاوزات خارجی ایجاد شود. يك چنین «اتحاد» ملی بنظر او موقتی و ناپایدار است. وانگهی تشریک مساعی دولت در حل مسائل بین المللی و جلب همکاری سایر دول و کشورها را غیر مقدور میسازد. از اینجا نتیجه فلسفی زیر بدست می آید: «اگر ما در راه تحکیم نیروی ارزش های عمومی خود کوشا هستیم برای کامیابی آن فقط باید برشالوده های استوار و عمیق بشری و انسانی تکیه نماییم، ما باید باهم تشریک مساعی کنیم.

«این همکاری نباید معلول ترس در برابر تجاوزات خارجی و یا بمنظور توسعه خود خواهانه ملی باشد. بلکه باید بآن جهت باشد که ما بداشتن هدفها و آرمان های مشترک که هم آهنگ با نظم جهانی باشد سر بلند و مقتدریم.» (۱)
آنچه تصدیق میکنند که گفتگوهای فروان درباره وحدت ملی نمیتواند شکاف های عمیق دستگاه اجتماعی بورژوازی را پنهان کند. بهجت و مجاوره در برامون کلیات و اصول، نمیتواند برای ایجاد حسن تفاهم واقعی بین طبقات تأثیر محسوسی داشته باشد. بالعکس آنها به تشدید و توسعه تضادها کمک می کنند. زیرا توجه اجتماع

(1) Angell R. C. «The Integration . of American Society »

وا از شرایط موجود، منحرف می سازند. در صورتیکه هدف، محدود کردن سوء تفاهم و نزدیکی دادن طبقات یکدیگر بوده است. اینجا خود این جامعه شناسان هم اذعان میکنند که با دور و تسلسلی مواجه هستند. آنجیل مینویسد: «تفاوتی که در طرز تقسیم عایدات و ثروت موجود است، طبقات اجتماعی را در درک وضع واقعی یکدیگر عاجز میسازد. این ناتوانی با آنها اجازه نمیدهد توافق نظر در اقداماتی حاصل کنند که این تفاوت موجود را محدود نماید.»

حال چه راه عملی برای تعدیل اختلاف بین طبقات متضاد، برای رفع سوء تفاهم بین طبقات موجود است؟ جامعه شناسان بورژوا، برای این منظور چند راه پیشنهاد می کنند. اولاً، از بین بردن تمرکز صنایع بزرگ که در نتیجه آن اجتماعات بشری کوچکتر و «طبیعی تری» ایجاد میشوند. توسعه استعمال نیروی برق در کارخانجات و راههای آهن گویا کمکی به چنین تجزیه صنایع خواهد نمود. ثانیاً پیشنهاد می کنند برای پسران و دوشیزگان ۱۸ و ۱۹ ساله عموم طبقات، کار اجباری و عمومی ترتیب دهند. چنین تدبیری از قرار معلوم «تماس» بیشتری بین جوانان ایجاد کرده اختلافات اجتماعی و سوء تفاهماتی را که قلاموجود است تماماً از بین خواهد برد. ثالثاً خدمت نظام و وظیفه اجباری توصیه میشود. در ضمن چنین خدمتی نمایندگان طبقات مختلف در عرض چند ماه با یکدیگر زندگی خواهند کرد. و با این طریق نزدیکی مورد لزوم، برای تأمین حسن تفاهم بین طبقات، بعمل خواهد آمد.

بعلاوه توسعه شرکت های تعاون مصرف نیز جداً توصیه میشود. این اقدام ظاهراً وسائل آشنائی و تماس میان طبقات مختلف اجتماعی را تضمین می کند. همچنین پیشنهاد میشود که درباره شرایط اجتماعی کنونی و درجه تطابق آنها با ارزش های عمومی امریکائی در آموزشگاهها بکودکان تملیاتی داده شود و شور و تبادل نظر مشروحه در بیروان تجارت و عقاید طبقات گوناگون بعمل آید. این اقدامات برای حصول یگانگی در درک و تعبیر تضایب و پدیده ها موثر خواهند افتاد. بعلاوه از قرار معلوم کار فرمایان و کارگران نیز فرصت خواهند داشت در پشت میز های کنفرانس با یکدیگر «آشنا» شوند. سپس توصیه میشود که اختلافات شدید مالکیت و درآمد تعدیل گردد. این نیز راهی برای ازدیاد وجوه مشترک بین طبقات گوناگون میباشد. ولی در مورد این نکته اخیر جامعه شناسان شرایطی قائل میشوند، پدین معنی که تعدیل اختلافات شدید، اگر تند و ناگهانی باشد خطر «از بین رفتن دموکراسی» پدید می آید. پس از مطالعه و تحقیق راه های نامبرده و سایر طرق نزدیکی نظریات طبقات اجتماعی، خود جامعه شناسان سرانجام همه این وسائل و طرق را بهبود داده استنه تصدیق می کنند که اجرای اقدامات مذکور تازمانی که در وضع اقتصادی و سیاسی طبقات مختلف تغییرات محسوسی صورت نگیرد عملی باطل و بی حاصل است. آنجیل متوجه شده است که: طبقات رنجبر ناموقعی که برای بهبود وضع زندگی آنها اقدامات مثبتی بعمل نیاید علاقه طبقات پولدار را بخود، حمل بر تظاهر و دورویی خواهند کرد... محدود شدن اختلاف درآمد و تعدیل مالکیت، حسن تفاهم بیشتری ایجاد خواهد کرد حسن تفاهم بیشتر نیز توافق نظر و تماس بیشتری در مطالعه و تدوین برنامه هایی که تعدیل بیشتری در وضع طبقات را تعیین خواهند کرد بوجود خواهد آورد.

در آن زمان نمایندگان طبقات مختلف درباره مسائل سیاسی منطقی متین تر و رایجی صاحب تر خواهند داشت. کسی انتظار ندارد که آنها با سانی به حل باره ای از مسائل توفیق یابند ولی امر مسلم آنست که آنها طرق ممکنه را با احتراست متقابل مطالعه خواهند کرد (۱)

پس بالاخره تنها چاره را این جامعه شناسان در تعدیل مالکیت و کم کردن عدم تساوی می بینند. آنها خواهان محدود کردن این عدم تساوی هستند. ولی اصل مطلب آنست که در اجتماع معاصر این عمل از چه راهی امکان پذیر است؟ جامعه شناسان بورژوا بدولت اجازه مداخله در این امر را نمیدهند زیرا این عمل مترادف با برهم زدن اصول دموکراسی است. خودکارگران هم حق ندارند در این زمینه اقدامی کنند زیرا بمقیده آقایان چنین اقدامی «دیکتاتوری طبقه کارگر» خواهد بود. طبقات سرمایه دار هم بر واضح است که هرگز چنین کارهایی را نمی کنند. جامعه شناسان خود می دانند که بایشنها دوطرح طرق مختلف همینطور بهبودی وضع طبقات بی چیز، تا زمانی که مسئله مالکیت و درآمد مطرح نشود موضوع لاینحل خواهد ماند. ولی چه چاره ای باید اندیشیده شود و چه راهی عملی و واقعی است؟ این را جامعه شناسان بورژوا نمیدانند. و از این جا نتیجه کلی مطالعات ایشان این طور بدست می آید: «فقط توجه روز افزونی به کلیات و اصول، قادر است ما را به تقویت وحدت اجتماعی برساند. گرچه پیش بینی قطعی تجزیه و انحطاط، منطقی نیست ولی جالب توجه آنست که عده بیشتری از متخصصین امور اجتماعی و صاحب نظران واقف به وجود خطر می باشند. مادر برابر لزوم قطعی و مبرم اقدامات مثبت و اساسی قرار گرفته ایم. هالیتریت آزمایش دموکراسی، آن سرعت و صمیمیتی است که برای چاره کردن به این خطر بکار خواهد برده» (۲)

مانظریات آنچل را از آن رو به تفصیل مطالعه کردیم که این عقاید از هر لحاظ برای بسیاری از جامعه شناسان معاصر بورژوازی در این قبیل مسائل کاملا نمونه میباشد. این مطالعه محدودیت شکرف و اشتباهات فراوان این عقاید را آشکار میسازد. در حقیقت، وقتی که جامعه شناسان به طرفداری از «صلح اجتماعی» برمیگزینند کوشش بیهوده ای برای تطبیق و آمیختن منافع طبقات متضاد میگردانند و چنین وانمود میسازند که خودشان مافوق و خارج از ملاحظات طبقاتی میباشد و وضعی «بی طرف» و «غیر حزبی» دارند. سخنان لنین در باره این قبیل صاحب نظران بورژوازی هنوز هم بدقت و قوت خود باقی است: «بی طرفی سیاسی عبارت از سیری سیاسی است انسان سیر است که نسبت به يك لقمه نان «بی تفاوت» و «بی طرف» است؛ آدم گرمه همیشه در موضوع يك لقمه نان «طرفدار» جدی خواهد بود.» «بی تفاوتی» و «بی طرفی» به يك لقمه نان علامت آن نیست که انسان به نان احتیاج ندارد بلکه نشانه آنست که نان انسان تامین شده است. که او هیچگاه محتاج به نان نیست. که جایگاهی محکم در «حزب» سیران بچنگ آورده است. بی طرفی در اجتماع بورژوازی نشانه مزورانه نامرئی و پنهان و وابستگی به حزب سیران، حزب حاکمه، حزب استعمار کننده گان است» (آثار لنین جلد ۸ صفحه ۴۱۶ - ۴۱۵) گروهی نیز از جامعه شناسان هستند که اصولا

(1), (2) Angell R. C. «The Integration of American Society»
P. 220.

راهی اصلی برای رهایی از بحران نمی بینند .

این دسته، از مطامعات و تحقیقات آزمایشی درباره زندگی اجتماعی هم دست کشیده اند و در دریای بی کمران افکار صوفیانه و مذهبی غوطه ور گشته اند. این قبیل نویسندگان تصدیق می کنند که اجتماع معاصر به بحران غیر قابل حلایی دچار شده است و مطلقین از سر نوشت انسان در آینده شبی بی پایان و «بی نشان زذره نور» پیش بینی میکنند . دانش و فرهنگ بنظر اینان در این طوفان سهمگین نابود می شود . قاره های عظیم دچار تشنجات بی نظیر خشم و غضب است . زمین از سیل خون گلگون است عدالت و نصفت به زنجیر بسته شده . اجتماع بشری دچار هرج و مرج عجیبی است . اجتماع نه قانون و ایمانی دارد نه هدف و مقصدها . بخشی این قبیل افکار را والتر وان کیرک در کتاب خود بنام «مذهب و جهان فردا» (۱) پرورانده است . پیتریم سوروکین (۲) هم که در امریکا شهرت بزرگی یافته است در بسیاری از مسائل با او هم فکر می باشد .

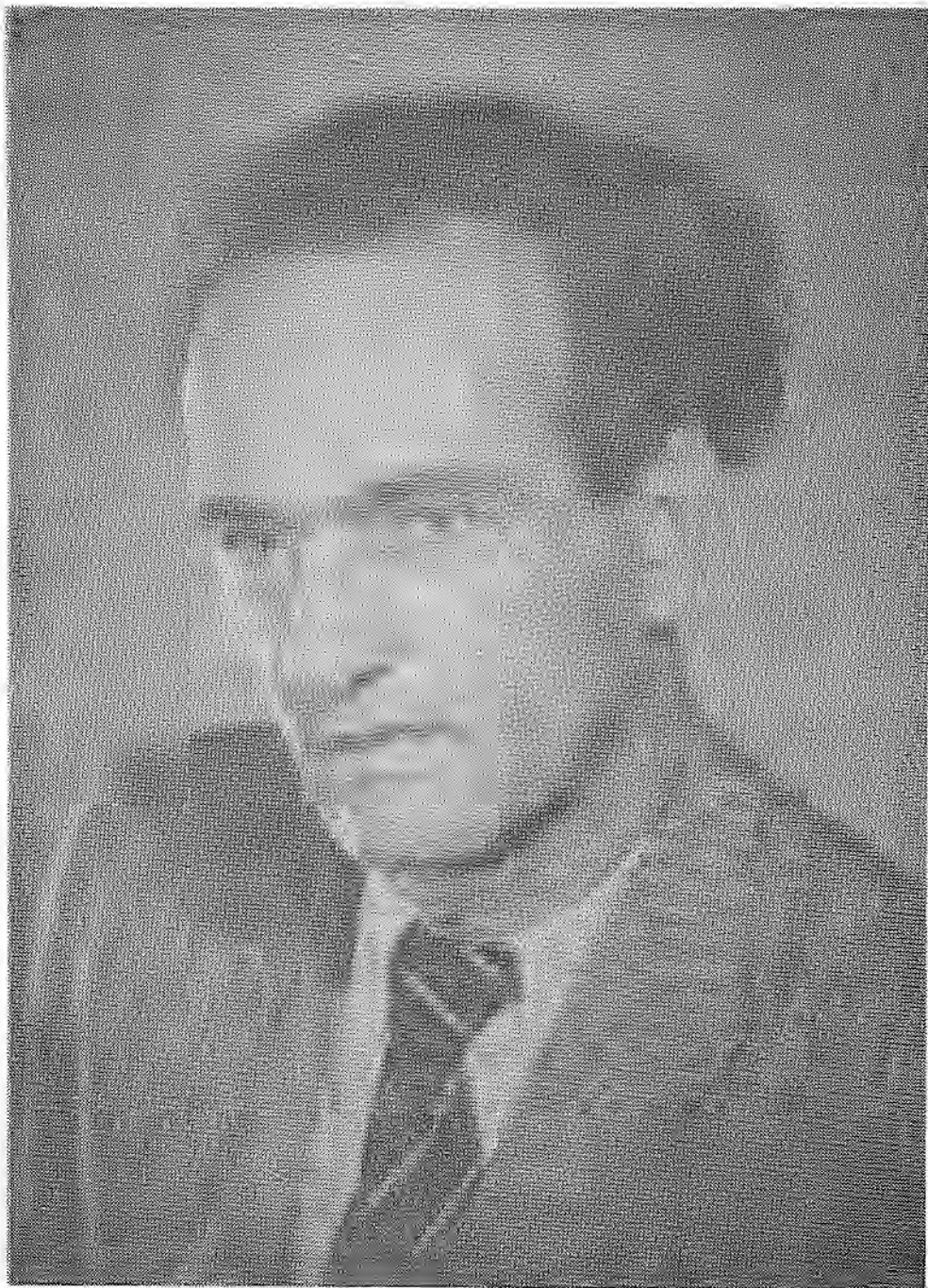
از این قرار ، آثار فراوان و بیشهاری که در مسائل علم الاجتماع در سالهای اخیر منتشر شده است همگی در پیرامون مسئله مهم تشخیص و درک مرحله کنونی تکامل اجتماع بحث و مطالعه کرده اند . در این آثار چنانکه گفته شد کوشش هایی بسبکها و روش های گوناگون برای تثبیت و تحکیم مناسبات اجتماعی سرمایه داری مبدول شده است . در زمره این دسته باید آن آراشته از جامعه شناسان بورژوا را که با انتقاد از اجتماع بورژوازی می پردازند نیز شمرد . زیرا اولاً انتقاد این آقایان متوجه اساس و پایه های اجتماع سرمایه داری نیست ثانیاً طرق مثبت و صریحی برای تغییر اجتماع و اصلاح نواقص آن و تکمیل ده و گراسی پیشنهاد نمی نمایند .

(1) Walter Vankirk «Religion and The World of Tomorrow»
Willett, Clark and Co Chicago - N. Y. 1941 .

(2) Peterim Sorokin

عروج یهوه

یهوه از همان آغاز، خدای قادر متعال و رب واحد لاشریک نبوده، بلکه از ارباب انواع محسوب می شده است . قوم اسرائیل یهوه را خدای مافوق سه دسته دیگر از نیمه خدایان میدانست که به ترتیب کروبیون Kéroubins (ارها) و صرافیون Séraphins (مارهای بالدار) و الوهیون Elohins (خدایان گله های عبری) نام داشتند . وقتی موسی ظهور کرد و عقاید بنی اسرائیل از طریق مذاهب کلیمی و عیسوی بسط و تعمیم یافت یهوه خدای واحد جهانیان شد و کروبیان و صرافیون فرشتگانی شدند که همیشه در محضر قدس او آماده خدمتند .



مادری و پسری

نیمایوشیخ

قصه میگوید مادر زبدر ،
یعنی ازشوی که نیست .
میخورد ازتن او فقر ، رخان زردازاو
میشود . این است خبر !
دردل کومه ویران پس زیست !

روزها رفته که او نامده است ؛
گرچه اورفت که بازآید زود .
کس نمیداند اکنون بکجاست ،
روی این جاده چون خاکستر ،
زیر این ابر کبود . . .

کس ندارد خبر ازهیچکسی
شب دراز است و بیابان تاریک ،
پیش دیوار یکی قلعه خراب ،
ماه سرد و غمگین ،
خرد میگردد در نقشه آب ،
زیر چند اسپیدار ؛
شکلها میگذرند ،
مثل این است که چشمانی باز ،
سویشان مینگردند .

پسر ، آماده هراسیدن را ،
بدن نرمش ، در ژنده خموش ،

دردل کومه خاموش فقیر ،
خبری نیست ، ولی هست خبر .
دوراز هر کسی ، آنجاست او ،
میکنند قصه زشبهای دگر .

کوره میسوزد . هر شعله برقص ،
دمبدم میبردش بند ازبند .
این سکونت که در آنجاست بپا ،
باسکوت شب دارد پیوند .

اندر آن خلوت جا ، پنداری ،
میرسد هر دمی ازراه کسی ؛
لیک کس نیست ، امیدی است کز آن ،
میرود ، باز میآید نفسی .

مثل این است در این کومه خرد ،
بس کسان دست بگردن مردند .
وین زمان ، یک بسرك بامادر ،
زبان این کومه تنگ و خردند .

فقر ازهرچه که دربارش بود ،
دادآشفته ، در این گوشه تکان .
مادری و پسری را بنهاد ،
پی نان خوردنی . . . اما کونان؟

گوش بسته است بحرف مادر ،
موی اور یخته ژولیده بگوش .

که بدل دارد رنجی خاموش .

تا بیار آمد طفلک معصوم ،

می فریید پسرش را مادر ،

مینماید پدرش را در راه :

«آی آمد پدرش ،

نان اوزیر بقل ،

از برای پسرش»

او نمیداند از خواهش نان

اشگشان نیست بچشم ،

بچه های دگران .

او نمیداند از این خانه بدر ، خندانند

پسران با پدران .

پیش چشم تراو نقشه نان

نقشه زندگی این دنیا است .

چو بلب میمکد او آب دهان ،

نان دل «افسرده کنانش» معناست !

همه سر ، چشم شده است وهمه تن ،

ز اسم نان ، از لب مادر پسرک .

پای تاسر شده مادر افسوس ،

به پسر ، تا بنماید پدرک ،

زین سبب ، آنچه که میگوید و داده

است باو طرز معاش بد او ،

همه حرفی است دروغ !

لیک در زندگی تیره شده ،

در نمیگیرد از این حرف فروغ !

میکشد آه ، چو تیر از ره زخم

میرود با ننگه خود سوی نان .

آنچه میبیند ، گرهست از نیست ،

روی نان میباشد .

روی نان !

همه شکلی شده تا بنمایند

پتری نان دردست .

بخیالش بره بله خراب

پدرش آمده است ، استاده است .

حرفی اینگونه برای فرزند ،

همچو زهر است بکام مادر .

رنج میآورد ، این رنجش خشم .

چون پشیمان شده ای ، از گنهی ،

اشگ بر میگذردش حلقه چشم .

باچه سیما معصوم ،

باچه حالت غمناک ،

پسرک باز براو دارد گوش ،

او نمیداند ، مادر پنهان ،

می زداید اشکش را

لیک بر این ره ویرانه بجا

کیست کاو میرسد از ره ؟ چه کسی است ؟

زین بیابان که مزار من و تو است ،

سالها هست که بانگ جرسی است !

از درون سوی سرا

سایه مرگ ، فقط میگذرد !

فقر ، میخواند آوای فنا !
میسرایند غم ، آهنگ شکست !

دلگشا مضمونی است !

*
زن بدل خسته ، صدا بگیرفته ،
گوئیا داده بخود نیز فریب .
چشم او میباید .
میرودهی ، نگهش ، میآید .
آری این است که او ،
نه بخود ، دست ، بجامیساید .
زیر انگشش زرد ولاغر ،
جان گرفته بتکابوش خیال .
هرخیالی که نماید منظر !

*
از برون سوی ، نه برزانه دور ،
سایه گسترده ، بیدی بچمن ،
میدود جوی خموش .
مه تهی میکند از خنده دهن !

*
ای سراب باطل !
ای امید نه کسی را محرم .
همچو بر آب حباب .
که نپاید یکدم .

*
روزها ابر ، بر این کشت گذشت
روی این دره ، بر این دامنه ، بر این
منظر .

از پس خنده يك برق سمج ،
شد تن کشت بجان سوخته تر ،
دم ابری چر کین ،

چون دمل باز شد و گشت تهی ،
جز بدلتنگی ، لیکن ، تقزود .
وز برای آنان ،
زندگی بود بدینگونه که بود .

*
کو پدر؟ کو پدرش؟ آنکه زره میرسد،
اوافسونی است !
از بی آنکه سخن ساز دهید ،

چون نمی بیند چیزی بسر جای و درست
سوی خود آمده باز
باز میگوید آن حرف نخست :
«آی آمد پدرش
همه جانش بشتاب ،
بهوای پسرش . . .»

*
پسرک باز بی نان و بی دیدن روی پدرش
رفته اورا نگه ، از راه نگاه مادر .
هر زمان ، چشم براو میدوزد .
دردل کوره همانگونه که بود
هیمة چند بهم آمده جمع ،
يك و يك میسوزد .
میرود دودش ، بالا سوی بام .

جهان بینی مارکسیستی و منابع تاریخی آن

احسان طبری

ماتریالیسم تاریخی برای ما تشریح میکند که چگونه در بعضی از لحظات زندگی بشر، در آن هنگام که کلیه عوامل برای یک تغییر کیفی جامعه، بسمت جلو و بطرف تکامل فراهم است، شخصیهائی پیدا میشوند که مظهر روح انقلابی و ترقیخواه عصر خود هستید.

در میان اعجوبه‌های تاریخ، نمی‌توان کسی را مانند کارل مارکس یافت که هم جلوه‌گاه دانش مترقی عصر خود بود و هم مصدر عالیترین کوششهای اجتماعی. از لحاظ جامعیت علمی و تأثیر عمیق در فکر معاصرین و اخلاف، در تاریخ، پس از ارسطو که مدت ده قرن استاد تفکر بشری بود و حامیان فلسفه اش بایک عبارت «Ipset dixit» - هم او میگوید» دهان معاندان را می‌بستند، نمیتوان نظیری برای مارکس یافت.

در عرض یک قرن، جهان بینی مارکسیستی چنان رواج و نفوذی یافت که امروز عامل درجه اول اداره نیروی مترقی جهان برای ایجاد شرایط تاریخی زندگی است.

انسان دوست «Humaniste» های دوران رنسانس، برای تجدید جهان، بعقب مینگریستند و میخواستند بامشعل فکر و مدنیت رومی و یونانی، عالم تاریخ مسیحی را روشن سازند. ولی نژادمانیسم مارکسیستی بجلو نگاه میکند. پس از رنسانس؛ جنبش مارکسیسم بعلت شرایط نوین زندگی انسانی پهنه و قدرت و هیجانی عظیم تر و عمیق تر از رنسانس محدود و محقر قرن پانزدهم و شانزدهم، دارد.

دشمنان مارکسیسم نمیتوانند اهمیت نقش اجتماعی آنرا منکر شوند. در ۱۸۹۸ کتابی در انگلستان بر علیه مارکسیسم منتشر شد. در این کتاب انهدام قریب الوقوع جنبش مارکسیستی را پیش بینی کردند ولی با همه حقد و غرض، مؤلف کتاب از ناچاری می‌نویسد:

«مارکس در فکر و احساسات نسل معاصر و حتی باید گفت در روح زمان، تأثیر فوق‌العاده داشته است.»

سیدنی هوک Sidney Hook یکی دیگر از نقادان نظریات مارکس، می نویسد:

« نظریات اجتماعی کارل مارکس، از نظریات اجتماعی هر شخص دیگر، بیشتر در فکر معاصرین مانا تیر دارد. تاریخ بنام او ساخته میشود. جهان بینی مارکسیستی بعثت نفوذ احیاء کننده خود، مواجه باشید ترین مخالفتها و مقاومتها شده است.

لنین، دنبال کننده نابغه نظریات مارکس، در مقاله ای که در ۱۹۱۳ تحت عنوان «سه منبع و سه قسمت اساسی مارکسیسم» منتشر ساخته، مینویسد:

« نظریات مارکس در همه جهان متمدن، کینه و خصومت علوم سرمایه داری (علوم رسمی و لیبرال) را برانگیخته. زیرا مارکسیسم در نظر این علوم، بمنزله فرقه ضاله ای تلقی میشود.»

بازلین در مقاله دیگر خود موسوم به مارکسیسم و رویز یونیسیم که در آوریل ۱۹۰۸ انتشار یافته مینویسد:

« مثل راجبی است که اگر بدیهیات هندسی با منافع بشر منافعی شود انسان سعی در رد و ابطال آن خواهد کرد. نتایج علوم تاریخی و طبیعی که با خرافات حکمت اولی متناقض است همیشه محرک یک نزاع شدید بوده و اکنون نیز هست. عجیبی نیست اگر عقاید مارکس که میخواهد طبقه پیشرو جامعه جدید را روشن کند و متشکل سازد و وظائف آن طبقه را تعیین نماید؛ وثابت می کند که در اثر تکامل اقتصادی، نظم تازه ای جانشین جامعه کنونی میشود، در هر قدم مبارزه خود باشید ترین خصومتها بر خورد کند.»

دشمنان مارکسیسم نه فقط کوشیدند تا آنرا انتقاد نمایند و رد کنند بلکه تامدتی مدید روش توطئه سکوت (Complot de silence) را پیش گرفتند. بدین معنی که از ذکر عقاید مارکس در کتب فلسفی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، خودداری ورزیدند و هنوز این روش را حفظ می کنند.

با آنکه مارکسیسم در زمینه فلسفه و علم الاجتماع نظریاتی دارد که اثر عمیق آن در جریان تاریخ کنونی آشکار است، با این وجود هنوز پرفسور های بورژوازی در سر درس تاریخ و جامعه شناسی و فلسفه، اصلا ذکری از عقاید مارکس نمی کنند.

« سه سیل انگران » در ضمن دروس فلسفی خود راجع به ماتریالیسم و دیالکتیک در دانشگاه کارگری فرانسه می گوید:

« مارکس و انگلس دنبال کننده قانونی و درستکار نظریات فلاسفه ای هستند که در کشور فرانسه سعی در روشن ساختن ذهن انسانی کردند، و ما آنها را Philosophes de lumière مینامیم.»

«در حقیقت این دو تن، فلاسفه برجسته‌ای بودند؛ و ما مأمولا صحبتی از آنها نمی‌شنویم زیرا در دانشگاه‌های رسمی دولتی، رسم نیست که از نظریات این دو فیلسوف گفتگویی به‌پیان آورند.»

به قسط برای نگاشتن رده‌ها و توطئه‌های سکوت سعی در مبارزه با مارکسیسم کرده‌اند بلکه کوشیدند تا با نقاب حمایت از مارکسیسم ماهیت آنرا دگرگون کنند. اپورتونیست‌ها و رویزیونیست‌ها پس از مرگ انگلس تا پیدایش لنین خود را معرف نظریات مارکس میدانستند. آنها بکلی حقیقت انقلابی نظریات مارکس را کنار گذاشته، تئوری عالم بزرگ را در خدمت منافع سرمایه‌داری گماشتند. لنین در کتاب معروف خود موسوم به دولت و انقلاب مینویسد:

«امروز برای افکار و عقاید مارکس همان چیزها رخ میدهد که بارها، در تاریخ، برای افکار و عقاید متفکرین انقلابی و زعمای طبقات مظلوم رخ داده. ستمکاران، انقلابیون بزرگ را هنگام زندگی با انواع و اقسام طرق شکنجه می‌کنند و نظریات و افکار آنها را باختم و کینه شدید و جنجال و افتراء و دروغ‌پردازی تلقی می‌نمایند ولی پس از مرگشان می‌کشند تا آنها را به بتهای بی‌آزاری مبدل سازند و افکار و نظریات و شخصیت آنها را، قانونی و رسمی نمایند و برای تسکین احساسات و سوء استفاده از طبقه مظلوم اسامی آنها را با اختراعاتی محصور سازند ولی در این حال عقاید آنها را از محتوی انقلابی خود تهی، و تیغ برنده آنها را کندتر ساخته، خوار و زبونشان گردانند.»

لنین در دو مقاله «سر نوشت تاریخی عقاید کارل مارکس» و «مارکسیسم و رویزیونیسم» این کوشش خائنانه را بی‌بهترین نحوی توصیف و تحلیل کرده است.

علوم بوژوازی یا بقول دیگر علوم رسمی، سراپا کوشی است برای مبارزه با نتایج عملی جهان بینی مارکس. و در حقیقت می‌توان گفت که پس از نفوذ عقاید مارکس در طبقات مظلوم و رسوخ آن در افکار عمومی، عرصه علوم نیز میدان مبارزه طبقاتی شدیدی شده است. با این وجود عقاید مارکس با سرعت و بنحوی درخشان فتح میکنند و پیش میرود؛ زیرا همانطور که لنین در مقاله منابع سه گانه مارکسیسم مینویسد:

«افکار و عقاید مارکس دارای قدرت بسیاری است. برای آنکه صحیح، هم آهنگ و کامل است و انسان را بایک جهان بینی منسجم و مربوطی مجهز میکنند. با خرافات و واردتجاج و ظلم آشتی ناپذیر است.»

مارکسیسم هرگز خود را امانند شریعت جامدی تحصیل نمی‌نماید. مارکس زمانی در اواخر زندگی گفت که من مارکسیست نیستم یعنی آنکه تابع سیستم

تفکر فرد واحدی نمیشوم زیرا منبع استنتاجات و استنباطات من علم و تجربه است و علم و تجربه باید فلسفه و تفکر را مدد بدهد و غنی کند. همین تماس کامل مارکسیسم با علم و تجربه و علم، موجب جاننداری و درستی و غلبه آنست. تردیدی نیست که جهان بینی مارکس، بعنوان دقیق ترین و محکمترین جهان بینی ها پیروز خواهد شد. زیرا چنانکه مشاهده کردیم هنوز صد سال از انتشار نخستین اثر اساسی این جهان بینی «بیانیه فرقه کمونیست» نگذشته بود که اجتماع نوین سوسیالیستی شوروی، که بر پایه مارکسیسم بنا شده است، توانست بزرگترین دستگاه مغرب بورژوازی خونخوار را که با سرمایا گریه فاشیسم ظهور کرده بود، دلاورانه خورد کند. همانطور که استالین در فرمان اول ماه مه ۱۹۴۴ خود تأکید میکند: «جنگ میهنی نشان داد که ملت شوروی قادر است اعجاز کند و از مشکلترین آزمایشها پیروز بدو آید.»

هم اکنون صحت و استحکام جهان بینی مارکس در عرصه فکر و در صحنه عمل هر دو به ثبوت رسیده است.

ریشه های تاریخی مارکسیسم

استالین در رساله خود موسوم به ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی که برای تاریخ حزب بلشویک نگاشته، چنین می نویسد:

«مطابق اسلوب دیالکتیک، هر یک از ظواهر طبیعت، اگر بطور مجزا و بیرون از نوده های محیط در نظر گرفته شود، قابل درک نیست.»

مانیز مارکسیسم را باید در شرایط تاریخی و فنومن های محیط آن در نظر بگیریم تا به علل پیدایش و ماهیت واقعی آن پی ببریم. همانطور که لنین مینویسد مارکسیسم «وارث قانونی بهترین آثاری است که بشریت در قرن نوزدهم، بصورت فلسفه آلمانی و اقتصاد انگلیسی و سوسیالیسم فرانسوی ایجاد کرده است.»

قرن هیجدهم، قرن تحولات اقتصادی و فکری است که منجر به انقلاب بزرگ بورژوازی شد. کارل مارکس در کتاب خود موسوم به «خانواده مقدس» این قرن را چنین وصف میکند:

«زندگی در قرن هیجدهم هدفی جز زمان حاضر، نفع آنی و بالاخره جهان ناسوتی نداشت. در اثر عمل ضد الهی Anti Theologique و ضد متافیزیک و مادی آن، می بایستی یک ثوری ضد الهی و ضد متافیزیک و مادی پدیدار شود. و بهمین جهت عملاً، متافیزیک هر گونه اعتباری را از دست داد.»

غالب فلاسفه این دوره که اسلوب مادی داشتند فرزندان طبقات متوسط و پیشه‌ور شهر نشین می‌باشند. مثلاً موریسیوس Maupertius و دلامتری Delametrie و هلوتیوس Helvetius و دلباک d' Holback و دید رو و بوفن، همه، فرزندان کسبه و افزارمندان بودند. این متفکران مادی، باندازه ای در روح زمان خود تأثیر داشتند که انگلس درباره آنها مینویسد:

« بی وجود پیروزیهای زمینی و در باقی آلمانها و انگلیسها بر فرانسویان، این مکتب در خشان فلسفه مادی، قرن هیجدهم را قرنی بشمام معنی فرانسوی میسازد.»
در قرن نوزدهم در آلمان، فلسفه ایده آلیسم قوت گرفت. فلسفه ایده آلیستی که بطریقی حمایت از مذهب میکرد و نتایج ارتجاعی میگرفت، پشتیبان حکومت استبدادی قیصرهای هوهن تسلرن بود. از ۱۸۱۸ تا ۱۸۳۱ هگل در حقیقت، سلطان مستبد فلسفه آلمانی محسوب میگردد و با وجود آنکه این ایده آلیسم هگل، معاصرین خود را بسیار شیفته ساخت ولی از ۱۸۴۰ در اثر قوت گرفتن طبقه بورژوا، مبارزه بر علیه سیاست مستبدانه فریدریش ویلم چهارم در آلمان، جنبش ماتریالیسم قوی شد. در این دوره شاگردان هگل به تعلیمات مادی مکاتب انگلیسی و فرانسوی متمایل می شوند. لودویگ فویرباخ Ludwig Feurbach فیلسوفی است که از این میان ظاهر میشود و با ایده آلیسم هگل مبارزه شدید میکند. کتاب فویرباخ موسوم به « جوهر و ماهیت مسیحیت » در محیط آلمان آن روزی تأثیر فوق العاده کرد. انگلس در این مورد در کتاب « لودویگ فویرباخ » مینویسد:

« برای آنکه شخص بدرستی پی ببرد لازم بود اثر نجات بخش این کتاب را خودش احساس میکرد. وجد و ضعف عمومی بود. ماهمگی موقه جزو طرفداران فویرباخ شدیم. از مطالعه کتاب خانواده مقدس مارکس معلوم میشود که وی تا چه اندازه این روش نوین تفکر را تهنیت گفت و تا چه حد با وجود تمام تذکرات انتقادی تحت تأثیر آن واقع گردیده است.»

از تاریخ ۱۸۴۵ است که مارکس روش ماتریالیستی خود را تأکید و تأیید میکند. ولی مارکس که دنبال کننده فلسفه مادی فلاسفه قرن هیجدهم فرانسه است، در همان حدودی که فویرباخ متوقف شد، متوقف نماند. بلکه بانبوغ خاص خود، منطلق هگل را بر استنباط مادی فویرباخ تطبیق کرد و علمی ترین و دقیق ترین نظریات فلسفی را ابراز داشت. فلسفه مارکس که در واقع، بقول لنین:

« علم به تحول و تکامل Transmutation است بنوعی که از آن عمیق تر و کاملتر و وسیع تر ممکن نیست. فلسفه مارکس علم نسبت معرفت

بشری است. علمی است که ماده را در تکامل دائمی اشاث میدهد. کشفیات اخیر علوم طبیعی مانند رادیوم و الکترون و تبدیل عنصری، بنحو درخور ستایشی غلبه ماتریالیسم مارکس را بر نظریات فلاسفه بورژوازی و رجتهای تازه آنها به ایده آلیسم کهنه و پوسیده، ثابت کرده اند.»

از لحاظ اقتصادی، انعکاساتی که مرکز نشوونمای جامعه نوین بورژوازی بود، دانشمندان برجسته ای بوجود آورد. که دوتن از آنها مانند آدام اسمیت Adam Smith (۱۷۹۰-۱۷۲۳) و داوید ریکاردو David Ricardo (۱۸۲۳-۱۷۷۲) شهرت کافی دارند. آدام اسمیت در کتاب خود موسوم به «تحقیقی درباره کیفیت و اسباب ثروت ملل» و ریکاردو در کتاب خود موسوم «اصول علم اقتصاد» پس از تتبع در رژیم اقتصادی، مبادی تئوری «کار مبنای ارزش» را وضع کردند. مارکس این تئوری را تعقیب و تکمیل کرد و به آن پایه اساسی و منطقی محکمی داد و ثابت کرد که ارزش هر کالا، بسته بکار اجتماعاً لازمی است که در تولید آن کالا بکار میرود. آدام اسمیت و ریکاردو، علمای بورژوازی و از مدافعین سرسخت سیستم سرمایه داری بودند. اسمیت در کتاب نامبرده، از تجارتی که دچار منع و تحریم نباشد، و از رقابت آزاد دفاع میکند. مارکس در کتاب عظیم و بی نظیر خود موسوم به سرمایه اضافی Plus-Value ریشه غیر قانونی سرمایه داری و دزدی آشکار سرمایه داران و استثمارکنندگان را فاش میسازد.

لنین میگوید: «تئوری ارزش اضافی، بنیاد تئوری اقتصادی مارکس

است.»

در همین هنگام در فرانسه، متفکرینی ظهور کردند که مظلالم سرمایه داری نو ظهور را تقبیح مینمودند و برای فقر جامعه ورنج زحمتکشان دلسوزی میکردند. ولی آنها از علل و اسباب فقر و بدبختی خبر نداشتند و هیچ نمی دانستند که چرا عمل سرمایه داران زشت و غلط است. آنها برای خلاصی کارگران و زحمتکشان خیالات دور و درازی میکردند و چشم داشتند که فطرت نیک و قلب پاک سرمایه داران و خیر خواهی آنان گشایشی در کار فقرا پدید بیاورد. گنت دوسن سیمون S. Simon (۱۸۲۵-۱۷۶۰) توصیه میکرد که جامعه بر اساس قاعده «بهر کس مطابق لیاقتش و بهر لایقی متناسب با کارش» ایجاد شود. دولت، مالک نباشد. ارث ملتی گردد و همکاری جای تضاد را بگیرد. جنبش سن سیمونیست در اثر اختلافات داخلی و سخت گیری دولتهای وقت از میان رفت.

فوریه Fourier (۱۸۲۸-۱۷۷۲) مکتب فالانستر Ecole Phalansterienne را بوجود آورد. فرانسوا شارل ماری فوریه، در کتاب خود موسوم به رساله‌ای دربارهٔ شرکت‌های زراعتی داخلی (۱) نظریهٔ خود را دربارهٔ ایجاد شرکت‌هایی که بتوانند باشخصان، وسایل کار و زندگی در یک سیستم صناعت اشتراکی بدهند، تشریح میکند. این واحدها را فوریه Phalanstre نامیده و حتی کوشیده است تا آنها را عملی سازد ولی در عمل موفقیت نیافت.

رابرت اوون Robert Owen (۱۸۵۸-۱۷۷۱) در انگلستان اولین بانی کوئوپراتیوهای تولید و مصرف است. این مرد نوع دوست، تمام دارائی خود را صرف ایجاد اجتماعات نمونه‌ای سوسیالیستی کرده و در لانکا شایر ویور کشایر اجتماعات نمونه‌ای درست کرد.

مارکس دربارهٔ سوسیالیست‌های تخیلی چنین می‌نویسد:

«آنها متعلق به دورانی هستند که طبقهٔ کارگر در جریان تکامل سرمایه‌داری بآن حد تعلیم یافته و متشکل نشده بود که مانند عامل فعالی در صحنهٔ تاریخ ظهور کند و همچنین شرایط مادی خلاصی این طبقه دردستگاه کهنه، باندازهٔ کافی نضج نیافته بود. گرچه فقر و بینوائی کارگر وجود داشت ولی شرایط لازم برای نهضت خاص او هنوز فراهم نبود.»

مارکسیسم با کشف علل واقعی نامشروع بودن رژیم سرمایه‌داری و محل تاریخی طبقهٔ پرولتاریا و تاکتیک صحیح و مبارزهٔ این طبقه برای نجات خود، توانست به قدرت عظیمی تبدیل شود. تضاد فی نبود که نظریات او تویست‌ها (سن سیمون - اوون - فوریه - پرودن) نفوذ کرد و بعضی عقاید نزدیک به سوسیالیسم، مانند فایانیسم (۲) و چارنیسم (۳) و امثال آن نتوانست نفوذی پیدا کند. علت اساسی این بود که مارکسیسم در واقع به طبقهٔ پرولتاریا و به بشریت چیزی میداد و آنها را بطرف هدف درستی رهبری میکرد. فلسفهٔ آلمانی، سوسیالیسم فرانسوی و اقتصاد انگلیسی منابع تاریخی مارکسیسم محسوب میشوند و علاوه بر آن، مارکس در قرن انقلابها و تحولات

1) Traité de l' Association Bomesique et agricole

۲) Fabianism یک قسم تشکیلات اجتماعی است که در ۱۸۸۴ در انگلستان بنیاد گذارده شده است. اسم این مکتب از نام فابوس کونکتاتور Fabius Cunctator گرفته شده است.

۳) Chartime - این نیز یک نهضت اجتماعی دیگر انگلیسی است که از سال ۱۸۳۸ بوجود آمده است.

فکری و اکتشافات علمی بسیاری زندگی میکرد. دهاء و نبوغ او، و همکار وفادارش انگلس، موجب شد که بهترین میوه های علم و فلسفه عصر چیده گردد و از آن عصاره ای، که «مارکسیسم» نام دارد، گرفته شود. تاریخ صد ساله این جهان بینی پراز کامیابها و پیروزیهاست و با توجه به پیشرفت سریع و قدرت روز افزون این جهان بینی در گذشته، میتوان فتح آتی و نهائی آنرا باسانی پیش بینی کرد.

ماده و تشعشع

رنست Nernst در مورد تشعشعات رادیو آکتیو تیه تجربیاتی کرده و باین نتیجه رسیده است که برای آنکه تشعشع بانولید ماده مطابقت کند، یعنی بازاء مقداری تشعشع که از ماده جهان کم میکند بهمان اندازه ماده درجهان بوجود آید تا از فزائی جهان جلو گیری شود، لازم است در هر صد تریلیون سال، در یک متر مربع، یک آتم هیدروژن تولید شود. یعنی در ۵۰ تریلیون متر مربع فضا هر دو سالی فقط یک آتم پدید آید. با در نظر گرفتن این ندرت معلوم میشود که کسی نمی تواند بفهمد آیا بازاء انرژی تشعشع یافته، ماده ای بوجود می آید یا خیر؛ لذا سوء استفاده ای که از اصل دوم ترمودینامیک شده است و مطابق آن میخواهند ثابت کنند که در اثر تشعشع، ماده روزی نابود خواهد شد، فرضی است مفشوش و بی پایه.

بعلاوه مطابق نظریه میلیکان Millikan اشعه کیهانی، نتیجه تشعشعات انرژی تیک، هنگام تبدیل شدن آتمهای سبک به آتمهای سنگین است. به علاوه تجارب «کوری» ثابت کرده است که فوتون به الکترون بدل میشود. این نظریات ثابت میکنند که پیدایش ماده علی الدوام ممکن است و چنین نیست که حجم معینی از ماده (بدون آنکه جبران شود) تاسرحد مرگ، تشعشع یابد و از بین برود.

سخنان بزرگ

اگر رنجبر بدبخت باشد ملت بدبخت است. «دیدرو»

نگذارید که احکام و قواعد منجمد و لا یتقیر بر عقل شما مسلط باشد.
«راجر یکن»

ماده و حرکت تنها چیزهایی هستند که واقعیت را تشکیل میدهند.
«یوشنز» در کتاب نیرو و ماده

« مردم » تصمیم گرفته است رهبران و شخصیت های برجسته حزب توده ایران را در صفحات خود معرفی کند . حزب توده ایران که تاکنون غرق در يك مبارزه شدید و توقفنا پذیر بوده است کمتر از آنچه لازم است وقت اینکار را داشته . ولی بالاخره باید دانست چه کسانی حزب توده ایران را رهبری می کنند .

در شماره گذشته سه نفر آقایان ایرج اسکندری ، نورالدین الموتی و دکتر بهرامی را معرفی کردیم ، اینک آقایان اردشیر ، دکتر رضا راه منش و دکتر فریدون کشاورز را معرفی می کنیم .

اردشیر

يك زندگی پراز رنج و مرارت در راه آزادی ملت ما ، باردشیر قیافه ای داده است بسی محبوب و دنیا دیده .

موهای او که در چهل و یکمین سال عمرش اکنون بسفیدی گزائییده ، صورت پرچین و شکنش و لحن مطمئن و جذاب و سایر خصوصیات او ، همه از افتخارات حزب بزرگ ما است . افتخاراتی که تنها در طول بیست و چند سال مبارزه میتوان بدست آورد .

در هر يك از چین های صورت جذاب او ، حبس و شکنجه سالهای دراز خوانده می شود .

اگر در سراسر حزب ما ، او را بنام کوچکش فقط « اردشیر » میخوانند نمونه ای از صمیمیت و انسی است که باو دارند .

اردشیر او انسیان در ۱۲۸۴ شمسی از يك خانواده دهقانی ، که عاقبت بزنگی ملالت بار در ده طاقت نیاورده و پیشه وری دست زده است ، در آذربایجان بدنیا آمده ولی کودکی خود را ، همه ، در رشت گذرانده است . او بجز زبانهای فارسی و ارمنی و آذربایجانی که زبانهای مادری او است بتمام زبانهای آلمانی ، فرانسه ، انگلیسی و روسی آشنا است و از این میان آلمانی را در زنده ان آموخته است .

در رشت ، پس از تمام کردن مدرسه ابتدائی ، بکالج آمریکائی رفته است . ولی وضع بد زندگی او ، اجازه نداد که تحصیل خود را در آنجا بپایان برساند . او تحصیلات خود را پس از آن در سالهای بعد ، در رشته های علوم سیاسی

و اجتماعی در روسیه تکمیل کرد .

فعالیت سیاسی او از شانزده سالگی ، در رشت و گیلان شروع میشود و پس از اینکه پتهران آمده نه تنها یکی از سه نفر اعضای کمیته مرکزی سازمان مخفی جوانان آزاد بخواه آن زمان بود (در ۱۹۲۶) بلکه در مبارزه های اتحادیه ای کارگران ایران نیز از همان اوان استخوان خورد کرده است .

در مشهد و تبریز و تهران (در تهران با روستا) روزنامه های دستی متعددی منتشر میکرد و باین وسیله بفعالیت خود ادامه میداد .

در این دوران مرکز فعالیت او تهران بود ولی مدام بقزوین و خراسان و گیلان و تبریز مأموریت میگرفت و دوباره پتهران برمی گشت . در همین دوران یکبار بمناسبت نطق پرحرارتی که در عید اول مه ۱۹۲۸ در کلوب کارگران (که اخیراً کلوب اول مه نامیده شد) ایراد کرد، در تهران باتفاق مرتضی حجازی توقیف شد و چهار ماه در زندان بسربرد .

در یکی از سفرهایی که بتبریز رفته بود بمناسبت فعالیت های زیادی که داشت ، توقیف شد و بزندان افتاد که بانتظار آن نشسته بود ، تا یازده سال تمام از عمر گرانهای او را در میان دیوار های سیاه خود نیست و نابود کند .

زندگی او حتی در زندان نیز يك زندگانی عادی نبود . مردی که هفت زبان میدانست ، یازده سال تمام از عمر چهل و یکساله اش را در زندان گذرانید . درین مدت هشت مرتبه بزندان مجردش انداخته اند و او هشت بار اعلام گرسنگی کرد که یکبار آن تا نه روز طول کشیده است . یکبار بهمراه دکتر ارانی و دیگران شلاق خورده و بعد هم در اواخر دوران تاریخ گذشته، شانزده ماه بیندرباس، بتبعید فرستاده شده است . مقاومت ۹ روزه در مقابل گرسنگی، با تاثیر روانشناسی مخوفی که دارد چیزی نیست که بتوان باسانی تصور کرد .

بیایان رسانیدن افتخار آمیز این سالهای سیاه بارنجهای فراوان آن که اکنون میتوان باسانی در چند عدد کوچک فشرده شان ساخت کاری است که فقط از عهده اردشیرها ساخته است .

اینهاست مایملک اردشیر از دوران بیست ساله گذشته، و این است سرمایه عمر چهل و چند ساله او .

باینهم اکتفا نکردند . پس از اعلام آزادی بعد از شهریور ، در زمان

کابینه فروغی، او را بخاطر نمایش کارگری بزرگی که در جلوی بهارستان ترتیب داد و بقول خودش باین وسیله «سد ارتجاع شکسته شد»، او را در ۱۸ بهمن ۱۳۲۱ توقیف کردند و دو ماه دیگر به بوشهر تبعیدش کردند. اردشیر، مگر فردا که مردم ایران زندگی نو خود را خواهند ساخت صری بسامان برساند و دمی، نفسی آسوده بکشد و الا تاکنون از همه این دیار، جز بدبختی و زجر و تبعید و شکنجه آن، چیز دیگری ندیده است. ولی ازمیان همین محرومیت ها است که سازندگان آینده پر افتخار ملتها قد برمی افزایند.

متانت سیاسی و تجربه هائی را که او در سالهای زندان و دورانهای قبل از آن بدست آورده بود در مدت زندان ۵۳ نفر، مورد استفاده شایان قرار گرفت.

اردشیر پس از آزادی خود در شهر یور بیست، در تشکیل حزب ماسهم شایسته ای داشت و از آنروز تا کنون همیشه، بعنوان یک فرد فدakar و یک وفیق صمیمی حزبی نه تنها عضو فعال کمیته مرکزی بوده است بلکه از انجام دادن کوچکترین کارهای حزبی و تشکیلاتی نیز رویگردان نبوده است. او، این کارهای سخت و بظاهر ناچیز و کوچک را، که در اصطلاح سیاسی «کار سیاه» می نامند، همیشه دارای بزرگترین اهمیت میدان و رفقای حزبی خود را بانجام دادن آنها تشویق میکند.

در دوره چهاردهم، از طرف ارامنه آزادیخواه شمال ایران نمایندگی انتخاب شد و در مجلس همیشه بوجهی منطقی و درخور تحسین منعکس کننده نظریات کمیته مرکزی حزب ما بود.

نطق های او در مجلس، هر یک فصلی از مبارزه ما بر علیه نیرو های عقب مانده اجتماع ایران و بر علیه دسیسه های خارجیان بود. نطق مفصل او در دفاع از دهقانان ایران و در تشریح وضع زندگی فلاکت بار ایشان، دفاع منطقی او از آذربایجان و آزادی مردم آن سامان و جواب دندان شکنی که به علی دشتی داد، همه نمونه هائی کامل از هدف هائی بود که حزب ما، بسوی آن، مردم ایران را راهبری میکند.

در جوابی که به علی دشتی داد ماهیت اختلافاتی را که دشمنان ایران سعی می کنند ایجاد نمایند، روشن کرد و ساختگی بودن آنها را بخوبی نشان داد.

نطق طولانی او در کابینه حکیم الملک، نموداری از انسان دوستی او، از هلافت مفرط او به سرنوشت افتخار آمیز ملت ایران است. همه این نطق او را می توان درین جمله خلاصه کرد: «مادام که بیک کارگر و دهقان ایرانی احترام نگذاریم، غیر ممکن است بتوانیم دم از نمایندگی ملت بزنیم.» نه تنها این، بلکه غیر ممکن است دم از ایرانی بودن، و بالاتر از آن، دم از انسانیت بزنیم.

اردشیر که موی سر خود را در راه نهضت های مترقی ایران سپید کرده است مردی است دوست داشتنی، محکم، رویگردان از هر گونه کسالت و اهما لکناری و باوژن سیاسی و اجتماعی.

علاوه بر شخصیت سیاسی و حزبی خود، اردشیر شخصیت مطبوعاتی نیز دارد و گذشته از همکاری جدی خود با روزنامه های بزرگ حزبی ما، با انتشار آثاری از قبیل «یادداشت های زندان»، «اصول تشکیلات حزبی» و «اصطلاحات سیاسی» به غنای ادبیات حزبی ما نیز کمک کرده است.

در آثار و حتی درس سخنرانی های او، این خصوصیت برجستگی زیاد دارد که موضوع بحث خود را بطریقی ساده و آسان بیان میکند و با توجه به معلومات طرف، اعم از خواننده یا نویسنده، مطالب را توضیح میدهد. دشمنان ما با مودیگری و قیحانه ای سعی میکنند برای اینکه اردشیر را خارجی و غیر ایرانی معرفی کنند همیشه او را «آرداشس» بنامند و این را وسیله تبلیغات بر علیه او ساخته اند ولی برای ما و برای خود او که آزادی را برای تمام مردم ایران، حتی کوچکترین اقلیت های آن، مساوی و برابر هم میخواهیم این طرقات جز مایه تمسخر چیز دیگری نیست.

زحمات کسی که نیمی از عمر خود را در راه خوشبختی ایران صرف کرده است و مبارزه های او، نمیتوان با این باطیل با پمال ساخت. مردم ایران خدمتگذاران و دشمنان خود را اکنون خوب شناخته اند. اردشیر را آرداشس نامیدن و درین کار اصرار داشتن، و ازین لحاظ که ارمنی است دشنام دادن و بی احترامی کردن جز کار مردمان بی وزن و جز کار «نامردمان» نیست.

دکتر رضا رادمش

مردی که از شانزده سالگی خود، تاکنون که چهل و یکسال دارد، همیشه در میان جوانان و با جوانان و رهبر جوانان بوده است و هر روز وساعتی از زندگانی او انعکاسی از فعالیت و تحرک قوای جوان و تازه نفس ملت ایران بشمار میرود، دکتر رادمش، مردی است رشید، محکم، منطقی و گذشته از همه اینها صریح و رک گو.

از سال ۱۳۰۰ که برای اولین بار عضو سازمان جوانان دموکرات لاهیجان شد و دو ماه بعد از آن تاریخ، بعنوان صدر آن سازمان انتخاب گردید تاکنون، بعنوان چکیده و فشرده قوای متحرک جوانان ایران، همیشه در تکاپو و جنبش بوده و دائماً در صفوف مبارز انقلابی ترین احزاب آزادیخواه ایران، نه تنها مبارزه کرده، بلکه بجنگ نیز رفته است.

در همان هنگام که بعنوان نمایندگی کنگره جوانان آزادیخواه گیلان انتخاب میشد، درستاد ارتش انقلابیون لاهیجان بنویسندگی اشتغال داشت. و روزی که بوجود او احتیاج پیدا کردند تفنگ بدست گرفت و بجهت شتافت. در ۱۲۸۴ در لاهیجان متولد شده است. تحصیلات ابتدائی خود را در همانجا پایان رسانیده و در ۱۳۰۱ پس از خواجهن آیدن انقلابات گیلان و صدور عفو عمومی، بتهران آمده و دوره متوسطه را در دبیرستان ثروت (ایران شهر امروز) و دارالفنون پایان رسانیده است.

در پایان سال ۱۳۰۶ پس از ختم دوره دبیرستان و پس از یکسال دبیری در رشته فیزیک و ریاضی در مدرسه علمیه، در جزو اولین دسته محصلین اعزامی اروپا، اسم نوشته و پس از قبول شدن در مسابقه، بفرانسه مسافرت کرده است. در ابتدا در دو شهر آنسی Ancey و گرونوبل Grenoble و بعد در شهرهای کان Caen و پاریس بتحصیل خود ادامه داده است.

تحصیلات مهندسی خود را در کان پایان رسانیده و پس از رفتن بپاریس در رشته فیزیک عمومی و فیزیک ریاضی تحصیلات خود را دنبال کرده و در سال ۱۹۳۶ رساله دکتری خود را Doctorat d'etat در موضوع «هدایت الکتریکی در کوارتز» با ذکر «بسیار عالی» گذرانده و بلافاصله در انتظار یک آینده پراز فعالیت و کار بایران شتافته است.

در ستاسر زندگی پرشور او یکسال آرام، یکدم آسودگی و تن آسائی نمی توان یافت.

اگر در لاهيجان دورهٔ ابتدائی تحصيلات خود را ميگذرانده است در ستاد انقلابيون و در ژير سلاح انقلابيون هميشه بيا ايستاده بوده است. اگر در تهران دوران تحصيلي خود را طي ميکرد، در عين حال كه عضو حزب اجتماعيون بوده، مسؤليت بزرگي از طرف سازمان مخفي جوانان آزيخواه تهران در ايجاد اتحاديه هاي محصلين تهران داشته است، مقدمات اعتصاب بزرگ دارالفنون را در ۱۳۰۶ فراهم ميكرده. حتي در «كان» در فرانسه نيز بيكار ننشسته و گذشته از ارتباط مخفي دائمي و صميمانه اي كه بامرتضي علوي در آلمان داشته است در صف جوانان حزب سوسياليست فرانسه علناً بمبارزه برخاسته است.

در فرانسه كه بود، ايرج اسكندري را بمعرفي مرتضي علوي كه از آلمان با او در ارتباط بود شناخت. پايهٔ صميميتي كه در گوشه هاي دانشگاه هاي اروپا ريخته شد و همكاري پربركتي كه جوانان و دانشجويان آنروز ايران را در سرتاسر اروپا بر عليه رژيم منفور ديكتاتوري بيست ساله متحد ساخته بود، آقادرمتين و آقادر بربركت بود كه با وجود همهٔ ناكميهايي كه پس از ورود اين جوانان بايران، باحرص و آژ تمام در انتظارشان نشسته بود، عاقبت همهٔ ايران را بحركت درآورد.

دكتر رادمنش از هنگام تحصيل خود در تهران با كامبخش، روستا و اردشير آشنا بود و با آنان همكاري ميكرده. در بهمن ۱۳۱۴-۱۹۳۶ كه از فرانسه بايران بازگشت در محيطي كه دكتر اراني و ديگران مدتي بود دامنهٔ اين همكاري را وسيع تر كرده بودند آنچه را كه ميخواست يافت.

اورا پس از رسيدن بتهران بدانشياري فيزيك در دانشكدهٔ فني و دانشسراي عالي انتخاب كردند. از آن هنگام تا كنون دكتر رادمنش استاد يكي از دقيق ترين و جديد ترين قسمت هاي برنامهٔ دانشكدهٔ فني است.

در آخر تابستان ۱۳۱۵، براي خدمت زير پرچم بدانشكدهٔ افسري رفت و در فروردين ۱۳۱۶ بادرجهٔ افسري از آنجا خارج شد و در ۲۵ فروردين همان سال در لباس افسري بود كه دستگير شد و بهمراه ۵۲ نفر ديگر تا ۲۸ شهر يوزه ۱۳۲۰ در زندان بسر برد. محكوميت او بعنوان عضويت در دستهٔ ۵۳ نفر، ۵ سال حبس بود. زندگي حزبي او كه بلافاصله پس از آزاد شدن از زندان و با شركت در تاسيس حزب شروع ميشود، يك زندگي پر فعاليت و پر تكاپو است.

فعاليت او در تمام رشته هاي مطبوعاتي، تشكيلاتي و تبليغاتي بوده

است. دکتر رادمش تمام ایران را برای به پیش بردن صفوف حزبی ما گشته است. صدای محکم و قوی او را تمام مردم ایران از شیراز گرفته تا بندر پهلوی بگوش خود شنیده اند.

مأموریت های حزبی او بولایات، همیشه قرین موفقیت بود. او از این مأموریت ها درسخت ترین شرایط و دقایق نیز رویگردان نبوده است. در مأموریتی که در سال ۱۳۲۳ به یزد و کاشان گرفته بود چیزی نمانده بود که در یزد از بین برود. دکتر رادمش مردی است شاد و شوخ. در زندان گذشته از اینکه سرسخت و با استقامت بود، شوخیهای مخصوص او در مقابل دستگاههای آدمکشی و قلدری زندان، همه اولیای زندان را بعد از میآورد. در حزب قبل از تشکیل کنگره مسئول تشکیلات کل بود.

رحماتی که او در این دوران سخت کشیده است مورد نظر همه رفقای حزبی است. فعالیت مطبوعاتی او مستقیماً از هنگامی شروع میشود که امتیاز نامه مردم را با اسم خود گرفت، پیش از آن، نامه مردم بمسئولیت صفر نوعی و عباس نراقی بعنوان تنها ارگان ضد فاشیست در ایران، در محافل آزاد بخواه برای خود محبوبیتی فراهم کرده بود. دکتر رادمش تصریح کننده و دنبال کننده این مبارزه بود. مبارزه ای که اکنون نیز بسی صریح تر ادامه دارد.

عضویت او در کمیته مرکزی، در کنگره اول حزب نیز تأیید و تثبیت گردید و اکنون او، گذشته از اینکه مدیر «مردم» و استاد دانشگاه است عضو کمیته مرکزی حزب، عضو هیئت سیاسی، مسئول شورای شهرستان اتحادیه های کارگران و رهبر سازمان جوانان ایران است. اینها همه پاداش های پر ارزشی است در ازای زندگی پر از فعالیت و مبارزه او. در دوره چهاردهم از لاهیجان بنماینده گی انتخاب شد و در تمام دوره گذشته مجلس یکی از فعالترین افراد فراکسیون پارلمانی حزب بزرگ ما بود. معرفی حزب مادر محافل داخلی مملکت، تا اندازه زیادی وابسته به فعالیت ها و سخنرانیهای منطقی و کوبنده او در مجلس است. «حرف را با حرف و مشت را با مشت پاسخ میدهم!» شعار می بود که کمیته مرکزی حزب ما بوسیله دکتر رادمش در مجلس چهاردهم داد و از آن روز بعد بود که ملت ایران، مشت خود را در مقابل مظالم هیئت های حاکمه محکم تر و کوبنده تر ساخت.

دکتر فریدون کشاورز

دکتر کشاورز نمونه برجسته ای از جوانان و روشنفکران ایرانی است که تنها در اثر نهضت توده ای بزرگ ما، پا بندایره سیاست و حزب و امور اجتماعی گذارده اند.

او که در نطق سه ساعت و نیمه خود در زمان کابینه حکیمی در باره دستگاہ حاکمه بیست ساله اینگونه قضاوت کرده است: «آنچه را که برای ملت ایران انجام شده است، می توان در سه کلمه خلاصه کرد: فقر، جهل، ترس. این است آنچه که طبقه حاکمه برای ملت ایران بجا گذاشته است!» چنین شخصی در سرتاسر دوران بیست ساله گذشته، نه تنها در سیاست دخالتی نداشته، بلکه بقول خود او اصولاً «از آن چیزی نمی فهمیده است.» و مانند تمام روشنفکران جامعه های سرمایه داری تنها فکر و ذکرش پرداختن به شغل خود و گذراندن در میان کتابخانه خود و سرگرم بودن بمطالعات خویش بوده است.

تنها، نهضتی که حزب مادر ایران بوجود آورده بود، او و همزاران نفر از جوانان و روشنفکران امثال او را، از آن دنیای تاریکی و ابهام نجات داد و در صف واحد تشکیلات ما و در پر توپشت کار و جدیت خود آنان، به بلندترین مقامات و حتی عضویت کمیته مرکزی، نیز ارتقا نشان داد.

دکتر کشاورز در ۱۲۸۶ شمسی در تهران متولد شده است. پدر او که در صدر مشروطیت از مشروطه خواهان بنام بود، در وقتی که دکتر دو سال بیش نداشت، در مجلس شورای ملی درگذشت. تحصیلات ابتدائی او تا چهارده سالگی - اش در رشت ادامه داشت و از آن بیعد دار الفنون تهران را دید. تحصیلات عالی او در پاریس، در رشته تخصصی بیماریهای اطفال گذشت. و در سال ۱۳۱۳ که از دانشگاه پاریس فارغ التحصیل شد، بلافاصله بایران مراجعت کرد و بکراست بخدمت زیر پرچم احضار شد و یکسال خود را درین راه صرف کرد. پس از پایان یافتن خدمت و وظیفه خود، بار تبه ۳ اداری و حقوق ماهی «چهل و هشت تومان و شش قران» در وزارت بهداشتی استخدا شد.

فقط تحصیل او در رشته بیماریهای کودکان بود که از همان آغاز کار، باو اجازه میداد با باز کردن یک مطب، بتواند زندگی خود را اداره کند. تخصص او در این رشته، بزودی کار او را بالا برد و یکسال بعد بریاست اولین بیمارستان کودکان ایران که خود او مؤسس و بانی آن بود برگزیده شد. ازین پس مدت دو سال، هر چند ماه یکبار بخدمتی گماشته میشده است تا بمشاوران دانشیاری، وارد

خدمت دانشگاه گردید . وقایع شهریور که پیش آمد، او چون پنجاه سال دانشجویی خود را در دانشگاه تمام کرده بود مطابق آئین نامه دانشگاه ، بر تبه استادی رسید

این است زندگی بی سروصدای او در دوران حکومت شوم گذشته، هفت سال لژیون در بان در زدن و از جانی بجای دیگر بر تاپ شدن و عاقبت هم از راه در آمدهای يك مطب شخصی زندگی خود را اداره کردن .

بی اطلاعی او از سیاست و دور بودن او از همه این جریانها ، در دوران گذشته، با اجازه داد که تخصص خود را در رشته خود کامل کند و حتی خود او در یاداشتهای زندگی اش می نویسد :

«موقعی ، فقط به صرف معرفتی که بدست آورده بودم مرا به بالین کوچکترین فرزند شاه سابق (حمید رضا) که در آن موقع ۷ سال داشت و دیفتری گرفته بود بردند و او را معالجه کردم.»

دوران تحصیل او در تهران ، چون پدرش فوت کرده بود ، بسیار بسختی گذشته و در فرانسه نیز که با خرج دولت تحصیل میکرد است زیاد گشایشی در کار خود نداشته، و بازن و بعد فرزند خود با زحمت تمام بسر میرده است .

در سال ۱۳۲۰ بوسیله یکی از همکاران خود که عضو حزب مابود با مرحوم سلیمان میرزا و چند نفر دیگر از مؤسسين حزب آشنا شد . و در همان روزها در جلسات حزبی ، چشم و گوش آماده اش بوسیله رفقای قدیمی ما باز شد . و دریافت که در چه منجلابی تا کنون زندگی می کرده است و چه بی اعتنائی بزرگی نسبت با آنچه در اطراف او ، در خانه او، و در مملکت او می گذشته است داشته

از آن پس مثل يك فرد ساده، وارد حزب شده . کارت عضویت او شماره ۱۵۰ دارد . بعد از این، دکتر کشاورز که از افراد استثنائی طبقات متوسط و پایین جامعه ایران بود، که توانسته بود دانشگاهی را ببیند و بارو پائی برود ، قبل از همه چیز در فکر نجات طبقاتی افتاد که از میان آنان برخاسته بود .

او يك عضو فعال حزب شده بود . دکتر کشاورز ، راه ترقی خود را در حزب ما خیلی پیش تر از آنچه که در اجتماع خراب ما می توانست بدست بیاورد، یافت .

زندگی حزبی او، نمونه برجسته ای از دمو کراسی واقعی حزب ما است که در برابر هر کس با هر استعدادی که داشته باشد بهترین راههای ترقی را نهاده است .

او که نه جزو ۵۳ نفر بود و نه قبل از شهر یور بزندان‌ی افتاده بود، اکنون نه تنها وزیر فرهنگ مملکت ما است بلکه عضو کمیته مرکزی، و عضو کمیته سیاسی حزب مترقی ما نیز هست. او فقط با پنج سال سابقه سیاسی توانسته است این موقیعت‌های برجسته را برای خود کسب کند. افسوس بر آن سالهای خاموشی و غفلتی که جوانان ایران عمر خود و نبوغ و شایستگی‌های خود را، لا بلای تاریکی‌های آن، بیوسیدگی دادند و در گمنامی گذراندند.

در ابتدای تشکیل حزب ما، کار باین آسانی‌ها نبود. چه بسا ماهها که کرایه اندک کلوب حزب، بتأخیر می افتاد و فریاد صاحب ملک با آسمان میرفت و چه بسیار روزها که کاغذ روزنامه‌های ما بخرج جیب افراد کمیته براه می افتاد. دکتر کشاورز در آن دوران‌ها، کمک‌های ذیقیمتی با اداره حزب ما کرده است. رفقای ما فراموش نخواهند کرد، که او پس از پنج ساعت طبابت، شب بحزب می آمد و گاهی تمام پول جیب‌های خود را، که محصول کار روزانه اش بود روی میز کمیته میریخت و هر چه در بساط داشت تقدیم میکرد. این، در آن شرایط سخت و وظیفه هر فرد حزبی ما بود و او بدون شك از انجام دادن این وظیفه خود لذت‌های بسیار برده است.

دکتر کشاورز، از اولین کنفرانس ایالتی تهران که از میان خود، اعضای کمیته ایالتی و کمیته مرکزی را (جمعاً) انتخاب کرد، تا کنون عضو کمیته مرکزی حزب ما است.

دردوره چهاردهم از بندر بهلوی به بنمایندگی انتخاب شد. و در مجلس چهاردهم بهترین حریف و کلای ننگین اکثریت بود. قدرت بیان او و بیشتر از آن خونسردی تحسین آمیز او در قبال دسائس عصبانیت آور اکثریت فاسد مجلس چهاردهم، بیش از همه جلب توجه کرده بود.

نطق معروف او بر علیه دومین کابینه ساعد، نطق او در کابینه اول حکیمی که در مدت سه ساعت و نیم (و در يك مجلس) ادا شد از معروفترین نطق‌های این دوره مجلس است. سخنرانی او بر علیه کابینه صدرالاشراف در حالی که با سر و دست شکسته خود را به پشت تریبون مجلس رسانده بود، همه را به تعجب واداشته بود و به سخت جانی و مقاومت او همه تحسین میکردند.

بیشک او، در مقتضح کردن سیاست ننگین اکثریت دوره چهاردهم سهم بزرگی داشته است.

اگر در دوران حکومت صدرتوجه مخالفین ما بیش از همه باو جلب شده بود، در خانه اش نارنجک افکندند و در خیابان، در حالی که نماینده مجلس و مصون از هر گونه تعرض بود باوا هانت کردند و باسر نیزه و تهنفنگ مضروبش ساختند و

سه بار بقصد سوزاندن خانه و مطبخ توطئه چیدند، همه بخاطر دل مهمی بود که او در مفتضح کردن سیاست اکثریت منفور دوره چهاردهم داشت.

دکتر کشاورز، مردی خراف، ژیرک، خوش مشرب و در نطق های خود زبردست و جلب کننده است. در تمام مصاحبه هایی که خبرنگاران خارجی با او کرده اند و در تمام اظهارات خود درباره حزب ما، هیچ وقت نگذاشته است طرف، بضرر حزب ما، چیزی از دهان او بیرون بیاورد و همیشه طرف خود را با زیرکی و هوشیاری کامل مجاب کرده است.

اینکه او هیچ وقت مغلوب احساسات و عواطف خود نمیشود، و هرگز در بحث و مشاجره عصبانی نمیگردد، بزرگترین حربه ای است در دست حزب ما بر علیه مخالفین ما؛ و مطمئن ترین وسیله ای بود برای از بین بردن اکثریت مجلس چهاردهم.

او یکی از سه نفر وزیر حزب ما در کابینه ائتلافی فعلی است که در ۱۲ مرداد با مرگ کمیته مرکزی در کابینه بعنوان وزیر فرهنگ شرکت کرد. در دست خود نه تنها توانست بایک تصفیة قطعی، محیط کار و کوشش را در آن وزارتخانه فراهم آورد بلکه با مشورت و همکاری دائم خود با صاحب نظران و اهل خبره، توانسته است نقشه های عملی و تازه ای برای اصلاح امر فرهنگ در ایران بریزد.

دانستنیهای درباره جهان بزرگ

فاصله کره ملتیب خورشید از زمین ما، بیست و سه هزار برابر شعاع زمین، یعنی ۰۰۰ ر ۰۰۰ ر ۱۵۰ کیلومتر است و این فاصله بزرگ را ارا به تیز روی نور، در هشت دقیقه کوتاه می پیماید.

خورشید از دورترین سیاره ای که شیفته وار پیرامونش میچرخد، یعنی بلوتن، شش میلیارد کیلو متر فاصله دارد و این فاصله برای نور، راهی است پنج ساعته.

در میان سیاران نهگانه که در مدارات منظومه شمسی سرگردانند، مشتری از همه جسیم تراست. بدین معنی که یازده برابر زمین محقر ماست. زمین محقر ما بگرد خورشید با سرعت سی کیلومتر در ثانیه میگردد.

منظومه شمسی در کاروانسرای بزرگ جهان، حجره ایست که از همه بیشتر مسافر دارد. اگر شما میزگردی را بشمور در آورید بقطر ۶۰ سانتیمتر،

از این پس «مردم» در هر شماره، صفحاتی از خود را به منعکس کردن فرهنگ غنی و هنر زیبای توده‌های مردم ایران اختصاص خواهد داد. گرد آوردن فلکلور وسیع ملت ایران کار ساده‌ای نیست و در آن وقت و فرصت بسیاری باید بکار برد. رفتای حزبی مادر سر تا سر ایران اگر علاقه‌ای باین کار داشته باشند، بسیار بجاست که نادقت و امانت کامل و بدون دست بردن در متون توده‌ای و داستانها و روایات و لغات و اصطلاحات و ترانه‌های محلی، همه آنها را برای ما بفرستند. از نویسنده نامی و دوست عزیزمان آقای صادق هدایت که روایات زیر را از مجموعه خود برای ما فرستاده‌اند بسی تشکر می‌کنیم و امیدواریم همچنانکه تاکنون میکرده‌اند، از این پس نیز کمکهای خود را از «مردم» دریغ نفرمایند.

فلکلر - گرد آورنده: زیور ماهوند

دو آب (مازندران) ۱۳۱۴

پلنگ و دله

یکی بود یکی نبود، یکروز يك پلنگ برخورد بيك دله. از او پرسید: «تو که شبیه ماهستی، پس چرا آتقدر كوچك ماندی؟»
دله گفت: «منهم مثل تو بزرگ بودم، اما دست بیو افتادم.»
پلنگ گفت: «بیو چه جور جانوری است؟ بمن نشانش بده تا پدرش را در بیاورم.»

دله گفت: «بیا بریم تانسانت بدهم.»
توی جنگل از دور یک نفر هیزم شکن را دیدند که درختی را میشکست.
دله به پلنگ گفت: «این همان بیوست، اما من ازش میترسم. من میرم بالای درخت، تو برو جلو. اما از من بتو نصیحت: هوای خودت را داشته باش و اگر توانستی انتقام منو ازش بگیر.»
پلنگ غرشی کرد و بطرف هیزم شکن رفت. بیوروش را بر گردانید دید يك پلنگ گردن کلفت بطرف او میآید. دستش لرزید و تبر از دستش افتاد. پلنگ جلو رفت و باو گفت: «من آمده‌ام باتو بجنگم و انتقام همجنس خودم را ازت بگیرم.»

بیو گفت: «این از مردانگی دور است، چون تو چنگال داری، دندان داری، اما من که زورم اینجا نیست.»
پلنگ گفت: «پس زورت کجاست؟»
بیو گفت: «من زورم را خانه گذاشته‌ام، اگر میخواهی باهم دست و پنجه نرم بکنیم و زور آزمایی بکنیم، باید برم خانه زورم را بیارم.»
پلنگ قبول کرد ولی بیو، دبه درآورد و گفت: «اما من مطمئن نیستم که تو اینجا بمانی تا من برگردم.»
پلنگ گفت: «پس چه بکنم؟»



دکتر رضا راد مش

بیو گفت: «هیچی، من ترا بدرخت میندم تادر نری. آنوقت میرم خانه وزورم را میارم بعد ترا باز میکنم و آنوقت باهم میجنگیم.»
 پلنگ قبول کرد. بیوهم نامردی نکرد و باریسمانی که همراه داشت پلنگ را محکم بدرخت بست. بعد دست کرد تبرش را برداشت و بجان پلنگ افتاد و تا میخورد او را زد. آنقدر زد تا زیر تبر او را کشت.

گرد آورنده: فرخ شیرزاد، ۱۳۴۵

از مثل‌های سورمق

معامله به پولی صورت حساب نمیخواد.
 نه به خرما می جهرم میرسه نه به برنج کلیار.
 دست به چوغ (چوب)، سگ دزده میگریزه.
 گربه دستش به پیه نمیرسه میگه: «پیف، پیف بومیده.»
 کولی کولی گفتن، کوه رمیده را برنیکردونه.
 کاری بکن بهر ثواب، نه سیخ بسوزه نه کباب.
 مار گزیده از ریسمان الیجه میترسه.
 توره (شقال) موقع انگور خوردن آوازه خونی میکنه.
 چوب سفیدکار شمشیر زرنکار نمیکنه.
 بهشت به روزنشت نیماززه.
 سگ خرابی میکنه، گوش خرمیبرند!
 تو کامسرا (کاروانسرا) راش نمیدن خونه کدخدا میبرسه!
 خدا رزق تو زنبیل نمیکنه.
 آدم گشته، اینهمه غروغر باشنه!
 آدم گدا اینهمه ادا!
 خر، خره اگر جلش ترمه باشه.
 خر، تاسر گدار، خسه میشه.
 قاطر پیشاهنگ تر به (توبره) کش میشه.
 پوس کک، پوستین نمیشه.
 جر سر خرمن به از صل آخر خرمن (دعوی سرشخم بهتر از دعوی سر تخم).
 خود رفتی خود اومدی هیچکی نگه: «خوش اومدی».
 نه شیر شتر نه دیدار عرب.

درآمد ملی و سطح زندگی در ایران

دکتر ابریم

در قسمت اول این مقاله، مفهوم حقیقی درآمد ملی تشریح گردید و بستگی درآمد ملی بکمیت و کیفیت و درجه اشتغال عناصر تولید روشن گشت اکنون لازم است علل نقصان درآمد ملی و باین بودن سطح زندگی را در کشور ایران معلوم کرد تا بتوان در شرایط فعلی، و با وجود نواقص کلی، طرح مفیدی شامل پیشنهادهای علمی و عملی برای تولید و تکثیر درآمد عمومی و ترقی سطح زندگی تهیه و تنظیم نمود.

علل اصلی نقصان درآمد و باین بودن سطح زندگی در ایران

علل اصلی نقصان درآمد ملی و باین بودن سطح زندگی در ایران را باید در نواقص موجود در کمیت و کیفیت عناصر تولید و درجه اشتغال آنها جست.

کمیت عناصر تولید - از لحاظ کمیت، در کشور ما فقط عامل سرمایه باندازه کافی یافت نمیشود. یعنی در صورتیکه تعداد کارگران و مقدار زمین کشاورزی و معادن باندازه کافی موجود است، مقدار سرمایه، که تشکیل میشود از کارخانه ها و ماشینها و آلات و ابزار و راه آهن و راههای شوسه و مواد خام و کالا و اجناس تجارتنی، نسبت بدو عامل دیگر کم و ناقص میباشد.

کیفیت عناصر تولید - از نقطه نظر کیفیت، هر سه عنصر تولید بخصوص کار، نواقص مهمی در بردارند.

صرف نظر از بعضی حرفه های ملی، از قبیل قالی بافی و دست کاریها و منبت کاریها و غیره که در آنها ذخیره کارگران تربیت شده و ماهر باندازه کافی موجود میباشد بطور کلی تعداد کارگرانیکه دارای تعلیمات فنی (صنعتی و کشاورزی) باشند و در شئون مختلف صنعت و فلاحت لیاقت و تخصصی داشته باشند نسبت بتمام جمعیت ممالکت خیلی کم میباشد.

همچنین زمین مزروعی در بیشتر نقاط کشور، بنحویکه لازم است، پرورش و تقویت نیافته و تکنیک کشاورزی مستعمل در کشور نیز خیلی بدوی و عقب افتاده است. باین علت، محصول هر هکتار آن خیلی کم تر از محصول هر هکتار در کشورهای اروپا میباشد. عین این بیانات در مورد کیفیت سرمایه نیز صدق میکند. یعنی بیشتر کارخانه های کوچک و بزرگ و ماشینها و آلات صنعتی و کشاورزی و راهها خیلی کهنه و بدوی است و اصلاحاتی مقایسه باماشینها و آلات اتوماتیک برقی مستعمل در ممالک اروپا نمیباشد.

درجه اشتغال عناصر تولید - بدون هیچ تردید میتوان اظهار کرد که مهمترین علت نقصان درآمد ملی و باین بودن سطح زندگی در ایران باین بودن درجه اشتغال عناصر تولید آن میباشد.

یعنی اگر همین عناصر تولید با وجود نقصان در کمیت و کیفیت مشروح در فوق، همه بتولید ثروت اشتغال میورزیدند، درآمد ملی کشور به مراتب بیشتر از مبلغ کنونی آن میشد. عبارت دیگر علت اصلی کمی درآمد عمومی، همان بیکاری عده زیادی از اهالی کشور و بایرماندن زمینهای حاصلخیز ورا کدماندن قسمتی از سرمایه کشور میباشد.

باین علت در طرح پیشنهادها برای ازدیاد درآمد عمومی، لازم است توجه خاصی ببالا بردن درجه اشتغال عناصر تولید، یعنی برطرف نمودن بیکاری آنها معطوف گردد. تا بهال ببحث مابدون در نظر گرفتن سیستم مالی و پولی کشور و سیاستهای مالی جاری در آن صورت گرفته است. یعنی بحث در اطراف عوامل واقعی و فنی (Real Causes) متمرکز شده بود ولی نظر باینکه سازمان اجتماعی کشور وهمچنین سیاست مالی و سیستم نشر اسکناس آن اثر مستقیمی در تعیین درجه اشتغال عناصر تولید و بالتبع در مبلغ درآمد ملی و سطح زندگی دارند، لازم است بطور اختصار، بحثی در اطراف اهمیت این دو عامل، یعنی سازمان اجتماعی و سیاست مالی و نواقص موجود در آنها بعمل آید.

سازمان اجتماعی - سازمان اجتماعی کشور مابطور کلی و بخصوص سیستم مالکیتی که در بیشتر نقاط کشور حکمفرماست مساعد با افزایش تولید محصول نمیشد. یعنی از طرفی وجود عدهای مالکین بزرگ که در بیشتر موارد، دور از املاک خود وبدون داشتن مجال سر کشی بآنها، زیست میکنند، و از طرف دیگر طرز تقسیم محصول زمین بین مالک و زارع که شباهت زیادی به سیستم کهنه متایاژ (Metayage) فرانسه دارد باعث آن میشود که دهقان، بدون شوق و علاقه زیاد بکار زراعت پردازد. باین علت میزان درآمد ملی پایین میماند.

سیاست مالی و سیستم نشر اسکناس - تا اوایل قرن بیستم میلادی بیشتر علمای اقتصاد و اولیای امور مالی، مسائل اقتصادی کشور خود را فقط از راه بحث در اطراف عوامل فنی و مادی تولید ثروت، مورد مطالعه قرار میدادند و اهمیتی برای پول و سیاستهای مالی قائل نمیشدند.

آنها معتقد بودند که پول، که خود بیش از وسیله داد و ستد، چیز دیگری نیست و تغییر در سطح بهای اجناس که در نتیجه ازدیاد و کاهش آن بوجود میآید، نمیتواند در تعیین مبلغ درآمد ملی مؤثر باشد. ولی در قرن ۲۰ و بخصوص در سالهای اخیر، در نتیجه تحقیقات و تنمات اقتصاد دانهای بزرگ انگلیسی از قبیل آلفر مارشال (A. Marshall)، لرد کینس (Lord Keynes)، هاتری (Hawtry)، جان رابنسون (Joan Robinson) و پرفسور رابرتسون (Rubertson) معلوم گردید که سیاست مالی و سیستم نشر اسکناس، بیک عامل مهم در تعیین درآمد ملی میباشد. و امروز بیشتر اقتصاد دانهای جدید از این عقیده پیروی میکنند. بطور مختصر میتوان اهمیت سیاست مالی و سیستم نشر اسکناس را بوسیله دواصل اقتصادی زیر تشریح نمود:

اصل اول - میزان بهای اجناس در کشور نسبت مستقیم دارد بانیروی خریدی که در آن موجود است و این نیز مربوط بمقدار اسکناس در جریان است. یعنی در

درآمد ملی

صورتیکه شرایط دیگر اقتصادی تغییر نکنند، اگر مقدار اسکناس در جریان زیاد شود، قیمت اجناس بالا خواهد رفت و بالعکس اگر قیمت نیروی خرید کم شود بهای اجناس نیز تنزل خواهد نمود.

اصل دوم - در کشوریکه مانند مملکت ما، دارای يك سازمان سرمایه داری میباشد، موقعیکه قیمتها به علت ازدیاد مبلغ پول در جریان، رو بترقی میرود، فعالیت اقتصادی زیاد میشود. یعنی معاملات تجارتنی بیشتر می شود و کارخانجات زیادتر کار میکنند و روی این اصل، تعداد اشخاص بیکار کمتر و محصول سالیانه کشور زیادتر میشود. بعکس وقتی که بهای اجناس به علت کم شدن مبلغ پول در جریان، رو بتنزل میرود، میزان فعالیت اقتصادی کاهش پیدا میکند.

علت اصلی بروز این حالات آن است که در مواردیکه قیمتها در حالت بالا رفتن میباشد سود بازرگانان و صاحبان کارخانجات بطور کلی بیشتر میشود و فعالیت بیشتری تشویق می گردند و در مواردیکه قیمتها رو بتنزل میرود عکس این حالت بروز میکند.

باید نظر گرفتن دو اصل مسلم فوق، اهمیت سیاست مالی و کنترل نشر اسکناس در تعیین مبلغ درآمد ملی، بخوبی معلوم میشود. یعنی با تغییر دادن اسکناس در جریان، میتوان مستقیماً مقدار نیروی خرید و میزان بهای اجناس را تغییر داد. و تغییر در میزان بهای اجناس، طبق اصل دوم بالا، در تعیین مقدار فعالیت اقتصادی و درآمد ملی و سطح زندگی مستقیماً دخالت میکند.

پس اسکناس و یا پول، با وجود اینکه خود، ثروت قابل مصرف نمیشد، آلت مهمی مانند سایر آلات و ابزار صنعتی و کشاورزی میباشد که برای تولید ثروت و تعیین میزان فعالیتهای اقتصادی و درآمد ملی بکار برده میشوند.

نتیجه مهم عملی که از بحث فرق گرفته میشود، عبارت از این است که اگر کشوری بخواهد از يك سیاست مستقل اقتصادی که بر اساس مقتضیات اجتماعی تنظیم شده باشد، پیروی کند، لازم است نشر اسکناس تحت اختیار و اراده حکومت آن قرار گیرد و يك سیستم نشر اسکناس آزاد، که در آن، مقدار اسکناس در جریان را بر حسب مقتضیات، و بدون در نظر گرفتن مقدار ذخیره طلا، میتوان کم و زیاد کرد اتخاذ گردد.

برعکس دولتی که مقدار اسکناس خود را تابع عواملی از قبیل ذخیره طلا و نقره میکند، (یعنی دارای سیستم پشتوانه فلزات گرانبها میباشد) هیچوقت نمیتواند از يك سیاست مستقل اقتصادی پیروی کند.

تا سال ۱۹۱۴ میلادی بیشتر ممالک اروپا و آمریکا، دارای سیستم پشتوانه طلا و نقره بودند. یعنی مقدار اسکناس منتشره خود را تابع ذخائر این فلزات میکردند. باین علت میتوان گفت که هیچیک از آنها دارای يك سیاست مستقل اقتصادی نبودند. اگر بر حسب اتفاق، ذخیره فلزات گرانبهای يك کشور زیاد میشد مبلغ اسکناس منتشره آن نیز بطور اتوماتیک زیاد می گردید و میزان قیمتها بالا میرفت. و در نتیجه، فعالیت اقتصادی آن زیاد می شد. و اگر بر حسب اتفاق ذخیره فلزات کم میشد درست عکس حالت فوق رخ میداد. در اثر وجود این سیستم، هر چند سال یکبار (معمولاً هر سه سال یکبار تبه)

بحرانهای شدید اقتصادی، که موجب بیکاری و فقر و بدبختی طبقات مختلف میگردد، بوقوع می پیوست .

بامشاهده این حالات، خبرگان علم اقتصاد و متخصصین امور مالی اجباراً سیستم پشتوانه را از دست دادند و بجای آن سیستم اسکناس آزاد (که در آن انتشار اسکناس در اختیار بانکهای مرکزی دولتی میباشد) اتخاذ نمودند. علت اینکه جمهوری متحده آمریکا بطور استثنای، هنوز از یک سیستم پشتوانه طلا پیروی میکنند آن است که مبلغ طلای موجود در کشور نامبرده، به مراتب بیشتر از میزانی است که برای پشتوانه اسکناس بکار برده میشود. باین علت هر گاه لازم باشد بمقدار اسکناس درجریات مبلغی بیفزایند، باسانی قسمتی از طلای آزاد ورا بکند خود را برای پشتوانه آن بکار میبرند و درحالات عکس قسمتی از طلای پشتوانه را کسر کرده بخرانه طلای را بکند و آزاد می افزایند. بعبارت دیگر، دولت آمریکا بعلت داشتن یک ذخیره هنگفت طلا (که مبلغ آن در حدود نود درصد طلای موجود در دنیا میباشد) میتواند باوجود یک سیستم پشتوانه طلا، از یک سیاست مستقل اقتصادی و مالی پیروی کند .

قبل از تشریح طرح پیشنهادی، برای تولید و تکثیر درآمد عمومی، خوبست نتایج بحث فوق را در چندین جمله خلاصه نمایم .

بر اساس فرمول مقدار درآمد ملی : «درآمد ملی تابع کمیت و کیفیت و درجه اشتغال عناصر تولید است» . باین نتیجه نسی رسیدیم که علت پائین بودن میزان درآمد ملی در ایران، وجود یکمده نواقص (که مختصراً با آنها اشاره شد) در کمیت و کیفیت و بخصوص در درجه اشتغال عناصر تولید میباشد . بنابراین، لازم است طرح ما وسائل عملی برای برطرف نمودن این نواقص را در بر داشته باشد. از طرف دیگر گفته شد که سازمان اجتماعی و سیاست مالی و سیستم نشر اسکناس، دخالت مستقیمی در تعیین درجه اشتغال عناصر تولید و بالتبع در مقدار درآمد ملی دارد. باین علت طرح ما لازم است شامل پیشنهادهای مفید و عملی در این مورد نیز باشد .

طرح پیشنهادی برای تولید و تکثیر درآمد عمومی و بالا بردن سطح زندگی

«مقدار درآمد ملی تابع کمیت و کیفیت عناصر تولید و درجه اشتغال آنها است» . این فرمول درآمد ملی، لازم است پیوسته در نظر ما باشد. چه پیشنهادهاى مشروح در زیر، همه بر اساس آن بنا شده است. در بحث فوق، چندین بار تاکید شده است که مهمترین علت کمی درآمد عمومی در کشور ما، بیکاری عناصر تولید، یعنی نقصان درجه اشتغال آنها میباشد. بنابراین لازم است در این طرح پیشنهادی، وسائل بر طرف نمودن این نقص بزرگ و بنوع جامعی، قبل از سایر پیشنهادها تشریح گردد .

I = طرح مربوط ببر طرف نمودن بیکاری عناصر تولید ثروت

چنانکه در بالا اشاره شد سازمان اجتماعی و سیاست مالی و سیستم نشر اسکناس در تعیین درجه اشتغال عناصر تولید دخالت مستقیم دارند. بدین علت، قبلاً پیشنهادهاى مربوط باین دو موضوع را مورد بحث قرار میدهیم .

الف - طرح مربوط بتفصیر سازمان اجتماعی

وجود سیستم مالکیت‌های بزرگ از یکطرف، و سیستم تقسیم محصول بین مالک و زارع بر اساس عوامل پنجگانه، از طرف دیگر، از موانع بزرگ در راه ازدیاد درآمد کشاورزی مملکت ما میباشد. تاریخ اقتصادی فرانسه این نکته را بخوبی ثابت میکند که تا وقتی که سیستم «مقایز» که شبیه بسازمان فعلی ما بود در آن کشور حکم فرما بود میزان محصول کشاورزی خیلی پایین بود و تبدیل آن سیستم به سیستم خورده مالکان اثر بزرگی در بالا بردن محصول داشت.

برای بالا بردن میزان درآمد کشاورزی لازم است بتدریج سازمان فعلی را بشصو زیر تغییر داد:

- ۱ - اقدامات فعلی دولت در تقسیم خالصه‌ها بین کشاورزان همچنین ادامه داده شود.
- ۲ - املاک بزرگ، بخصوص آنهاییکه صاحبانشان در محل زیست نمیکنند لازم است از آنها خرد شده و با قسط بکشاورزان فروخته گردد.
- ۳ - در مورد سایر املاک کشور لازم است سیستم اجاره املاک، جانشین سیستم فعلی گردد. یعنی مالکین باید مجبور باشند املاک خود را برای مدت‌های دراز (مثلاً ۵۰ الی ۱۰۰ سال) بکشاورزان در مقابل مال الاجاره‌های ثابت اجاره دهند.
- اجاره املاک، سالیانه قابل پرداخت خواهد بود. میزان مال الاجاره رامیتوان بوسیله کمیسیونهای محلی که از مالکین و کشاورزان و نمایندگان دولت تشکیل شده باشد تعیین نمود.

این سیستم اجاره دراز مدت که در انگلستان متداول است، زارعین را بزمین خود علاقه مندمی نماید و آنها را تشویق بکار و اشتغال بیشتری میکند.

۴ - برای اینکه کشاورزان بتوانند زمینهای خود را اعم از اجاره‌ای و ملک، بخوبی کشت نمایند لازم است که دولت بوسیله بانک کشاورزی کمکهای مالی مؤثری برای تهیه بزر و آلات و گاو و ادوات کشاورزی بآنها بنماید.

۵ - برای تشویق کشاورزان بفعالیت بیشتر و تکثیر محصول، دولت لازم است چنانکه در سالهای اخیر در انگلستان معمول بوده است، حداقل بهای محصولات مهم کشاورزی را، که حاضر خواهد بود در هر صورت محصول کشاورزان را با آن قیمت خریداری نماید؛ تعیین کند و بکشاورزان اعلام نماید. یعنی بکشاورزان اطمینان بدهد که در صورتیکه بهای اجناس در بازار تنزل کنند آنها خواهند توانست محصولات خود را بقیمتهای تعیین شده بدولت بفروشند. از این راه بیم تنزل بهای محصولات و تحمل خسارت از بین خواهد رفت و از فعالیت و کوشش کشاورزان کاسته نخواهد شد.

۶ - لازم است کشاورزان را با ایجاد جمعیتهای تعاونی، چه برای خرید زمین چه برای کشت و زرع آن و چه برای فروش محصول، تشویق نمود، بوسیله اینگونه جمعیتها که در بیشتر کشورهای اروپا و آمریکا بخصوص در مالک کوچک فلاحتی از قبیل دانمارک، هلند، و ایرلند متداول است، میتوان کمکهای شایانی هم از راه تهیه سرمایه و هم از راه اصلاح تکنیک کشاورزی و طرق کشت و زرع بدهقانان نمود.

بدیهی است که اگر اصلاحات فنی و تکنیکی که بعد مورد بحث قرار خواهد گرفت از قبیل: سد بندی و آبیاری و مکانیزه کردن کشاورزی (یعنی بکار بردن

تراکتور ها و سایر آلات و ماشینهای جدید) و تأسیس مدارس فلاحی و بهبودی دادن شرایط بهداشت دردهات ، با تغییرات فوق الذکر در سازمان اجتماعی و طرز رفتار با زارعین توأم گردد، تعداد اشخاصی که با شوق و جدیت بکارهای فلاحی خواهند پرداخت خیلی زیاد خواهد شد و میزان محصول و سطح زندگی آنها بر مراتب بالاتر از سطح زندگی فعلی خواهد گردید .

ب - طرح مربوط بتغییر سازمان مالی و بانکی

در بالا گفته شد که برای پیروی از یک سیاست مستقل اقتصادی که بر اساس مقتضیات اجتماعی تنظیم شده باشد ، لازم است یک سیستم نشر اسکناس آزادچنانچه سیستم پشتوانه فلزات گرانها گردد . حال باید دید این اصل ، که در وضع کنونی ، در تمام کشورهای متمدن دنیا رعایت میشود مستلزم چه تغییراتی در سازمان مالی و بانکی کشور ما میباشد .

۱ - سیستم پشتوانه طلا و نقره بانک لازم است ترك گردد و بجای آن سیستم نشر اسکناس آزاد برقرار شود .

۲ - برای جلوگیری از هر گونه سوء استفاده از سیستم جدید و امکان تورم پول ، لازم است کنترل نشر اسکناس در سازمان جدید بطریق زیر اجرا شود :

الف - مجلس شورای ملی طبق قانون حد اکثر (ماکسیم) اسکناس قابل انتشار را (مثلا ۸۰۰۰ ملیون ریال) تعیین خواهد کرد .

ب - یک شورای عالی بانک که در آت نمایندگان وزارت دارائی و هیئت عامله بانک و اطابق بازرگانی و متخصصین امور بانکی شرکت خواهند کرد برای تعیین سیاست مالی بانک یعنی تعیین میزان اعتبارات و نرخ تنزیل و اسکناس در جریان ، تشکیل خواهد شد .

پ - مقدار اسکناس در جریان طبق پیشنهاد شورای نامبرده و تصویب کمیسیون دارائی مجلس شورای ملی و یا خود مجلس ، قابل تغییر خواهد بود .

ت - برای اجرای سریع سیاست مالی در تمام کشور ، شورای بانک لازم است کنترل مؤثری روی میزان اعتباراتی که سایر بانکها ایجاد میکنند داشته باشد . این منظور را چنانکه در سایر کشورها نیز معمول است میتوان بوسیله تعیین میزان بهره تنزیل بانکها و ملزم کردن آنها بنگهداشتن یک «پورسانتاز» سیرده های خود نزد بانک مرکزی ، بشکل موجودی نقد عملی نمود .

ث - فلزات گرانها و اسعار خارجی که فعلا در بانک ملی موجود است بنحو زیر استعمال خواهد شد :

۱ - طبق تشخیص شورای عالی بانک قسمتی از آن برای وارد کردن ماشینها و آلات و ادوات صنعتی و کشاورزی بکار خواهد رفت .

۲ - باقیمانده ، بعنوان ذخیره برای تجارت خارجی نگهداشته خواهد شد . سه فایده بزرگ از این طرح عاید کشور ما خواهد شد و در بالا بردن سطح درآمد ملی مؤثر خواهد بود .

اولا - سیاست مالی و بانکی کشور و مبلغ اسکناس منتشره آن که در تعیین میزان فعالیت های اقتصادی مستقیماً دخیل است طبق تشخیص شورای که از یکمده اشخاص مطلع

و خبره تشکیل شده است همین خواهد شد. و دیگر تابع عواملی از قبیل مقدار طلا و نقره موجود در انبارهای بانک که هیچگونه ارتباطی با مقتضیات اقتصادی کشور ندارد نخواهد شد.

ثانیاً - قسمتی از طلا و نقره و اسما را خارجی و جواهراتی که از نقطه نظر تاریخی و ملی دارای اهمیتی نمیباشند برای خریدن ماشینها و آلات و ابزار مصرف خواهد شد و از اینراه ثروتی که در صندوقهای بانک را کدمانده، بسرمایه مولد ثروت تبدیل خواهد شد. ثالثاً - باقیمانده فلزات گرانبها و ارزهای خارجی که در وضع فعلی بلامصرف باقیمانده است، بعنوان ذخیره برای بازرگانی خارجی کشور بمنظور تعادل صادرات و واردات آن بکار برده خواهد شد. یعنی هرگاه بملی، در یکسال، واردات کشور بیشتر از صادرات آن شد، تفاوت، از ذخیره نامبرده پرداخته خواهد شد.

بیشتر کشورهای متمدن دنیا ذخائر فلزات گرانبهای خود را برای تأمین این منظور بکار میبرند.

در اینجا لازم است متذکر شد که طبق قانون فعلی بشتوانه بانک ملی، از طرفی، اولیای امور مالی مانند کشورهاییکه دارای میزان فلزات گرانبها بودند (Metallic Standard) در اتخاذ سیاست مالی آزاد نمیباشند (چه باید بشتوانه اسکنا را مراقب باشند) و از طرف دیگر از فوایدیکه معمولاً نصیب کشوری که دارای میزان فلزات گرانبها میباشد نیز محروم میباشند. چه اینگونه کشورها برای تثبیت بهای اسکنا منتشره، نرخ ثابتی برای طلا تعیین نموده و در هر مورد حاضر بخرید و فروش طلا با آن نرخ میشدند ولی همه میدانند که نرخ خرید و فروش طلا در بانک ملی بر حسب مظنه بازار عوض میشود. باین علت تمام این مبلغ هنگام بشتوانه فلزات گرانبها که در انبارهای بانک ملی موجود است کوچکترین اثر مستقیمی در تثبیت قوه خرید اسکنا کشور ندارد. بعبارت دیگر کشور ما، هم از منافع سیستم نشر اسکنا آزاد محروم است و هم از فواید سیستم بشتوانه فلزات گرانبها.

برای کسانیکه ممکن است طرح فوق الذکر را غیر عادی و انقلابی تلقی کنند لازم است یکبار دیگر متذکر شد که از اوایل قرق ۲۰ میلادی، اصول محتوی در این طرح، توسط شبرگان علم اقتصاد ترویج شده است و تقریباً ۲۰ سال است که این گونه طرحها توسط بیشتر کشورهای متمدن دنیا اتخاذ گردیده و بمورد اجرا گذاشته شده است. بملوه در وضع بهرانی کشور، نباید از طرحهای نو و متهورانه فقط به علت اینکه غیر عادی هستند اعتراض نمود. باید سنجید که آیا طرح پیشنهادی مقید و مؤثر است یا خیر و در صورتی که مفید و مؤثر تشخیص داده شد باید باجرات در اجرای آن کوشند.

ج - طرح مربوط با اقدامات مستقیم برای رفع بیکاری

در سازمان جدید مالی بانگی که در بالا بشرح رسید دوات خواهد توانست دست با اقدامات مهمی که اثر مستقیم در رفع بیکاری خواهد بخشید بزند. این اقدامات عبارت است از:

- ۱ - ساختن راههای شوسه و راههای فرعی و تغییر راههای فعلی.
- ۲ - تکمیل خطوط فعلی راه آهن و ساختن خطوط فرعی جدید.
- ۳ - لوله کشی شهرهای مختلف کشور.

- ۴ - ساختن سدهای آبیاری و اصلاح وضع فعلی آبیاری .
- ۵ - تشویق سرمایه دارها و شرکتهای ایرانی برای ساختن کارخانه های جدید .
- ۶ - استخراج معادن .
- بدیهی است با انجام دادن این کارها برای عده زیادی از اشخاصی که فلاپیکار میباشند کار پیدا خواهد شد .
- برای اینکه دولت بتواند از عهده انجام دادن این تکالیف برآید علاوه بر اشکالات بودجه ای که در زیر بآنها اشاره خواهد شد باید دو عامل مهم زیر نیز تهیه کرد:
- ۱ - کارسز - واضح است در کشور ما اندازه کافی کارگر بیکار برای این منظور موجود است و فقط لازم خواهد بود عده ای متخصص از کشورهای خارجه استخدام شود تا با کمک مهندسين ایرانی نقشه های لازم را اجرا نمایند .
- ۲ - مصالح ساختمان - قسمتی از مصالح ساختمان در خود کشور موجود است و مابقی باید از کشورهای بیگانه خریداری گردد .
- برای اینکه بتوان بهجوی مرتب و منظم از نیروی کار موجود در کشور استفاده کرد لازم است که دولت در تمام شهرها اداره (بورس) کار (Labour Exchange) نظیر اداره هایی که در سایر کشورها موجود است برای ثبت اسامی و شغل و تخصص اشخاص بیکار باز کند تا در موقع لزوم آنها را بکارهای مناسب رهبری و هدایت نماید .
- دو اشکال مهم مالی و بودجه ای که دولت در اجرای نقشه فوق و طرحهاییکه در زیر پیشنهاد خواهد شد بآنها مواجه خواهد گردید عبارتند از :
- ۱ - وسائل خرید مصالح ساختمان و سایر اجناس از کشورهای بیگانه که نیروی خرید لازم را برای خرید اجناس نامبرده میتوان از طرق زیر بدست آورد:
- الف - صادرات باید تشویق گردد . (طرح جداگانه ای برای این منظور تهیه شده است.)
- ب - واردات کشور باید بوسیله حذف اجناس موکس و غیر لازم تقلیل یابد . بدیهی است که تفاوت بین صادرات و واردات عبارت از نیروی خریدی است که در دست دولت خواهد بود .
- ج - لازم است قسمتی از طلا و نقره و ارزهای بیگانه که برای ذخیره بازرگانی خارجه مورد استعمال ندارد و همچنین جواهراتی که از نقطه نظر ملی و تاریخی دارای اهمیتی نمیباشند برای خرید کالاهای ضروری بکار برده شود .
- د - در صورتیکه منابع فوق الذکر کافی برای مخارج پیش بینی شده نباشد لازم خواهد شد با دولت وامهای موقتی از کشورهای خارجه بگیرد و یا اجرای طرحهای پیش بینی شده را بتدریج انجام دهد تا از میزان هزینه های خارجی آن کاسته شود .
- در مورد وام از مالک خارجه لازم است دو نکته زیر را متذکر شد :
- اولا - وام گرفتن برای اجرای يك نقشه عمران و آبادی هیچگونه کسرشان و خوازی در بر ندارد .
- اگر کشورهای بزرگ و کوچک اروپا از قبیل انگلستان ، شوروی ، فرانسه ، چک اسلواکی و لهستان حاضر بگرفتن وام از مالک دیگر هستند علنی ندارد که دولت مانع برای عمران و آبادی کشور و امهای موقتی کوچک نکیرد .

ثانیا - نظر باینکه این وامها برای تهیه وسائل تولید است و در نتیجه اجرای نقشه های پیش بینی شده، میزان درآمد عمومی در ظرف چندین سال باندازه قابل ملاحظه ای بالا خواهد رفت، و امها بنوع آسانی مسترد و تصفیه خواهد شد.

۴ - بالارفتن میزان قیمتها - البته در سازمان پیشنهادی برای اداره امور مالی و بانکی دولت خواهد توانست هر اندازه پول که بآن نیاز مند باشد بدست آورد و بخرج برساند. این مخارج دولت بشعوبیکه ذیلا بشرح خواهد رسید خود باعث آن خواهد شد که بهای اجناس برای مدتی رو بترقی بگذارد.

علت بالارفتن قیمت اجناس این است که میزان درآمد بولی کارگران در نتیجه حقوق و دستمزدی که بآنها پرداخت خواهد شد ترقی خواهد کرد ولی نظر باینکه در بدو امر تامدنی، بیشتر مسامی کشور صرف ایجاد و تهیه وسائل تولید (Capital Goods) یعنی ثروتی از قبیل راهها و سد ها و عمارت که برای تولید اجناس در آتیه بکار خواهد خورد - خواهد گردید و نه برای مصرف فوری اهالی، تولید اجناس برای مصرف (Consumers' Goods) به نسبت درآمد بولی ترقی نخواهد کرد و این سبب بالا رفتن میزان قیمت های اجناس نامبرده خواهد شد.

وجود این حالت ترقی قیمتها تا اندازه ای غیر قابل چیران میباشد. چه تاریخ اقتصادی صدسال اخیر بنوعی نشان میدهد که در کشورهای دیگر از قبیل انگلستان و فرانسه و آلمان و کانادا و تازونی در مدت اقدام بساختن راه آهنها و ساختمان های جدید بهای اجناس برای مدتی بالارفته است. معینا لازم است گفت که: اولاً - بانسویق کشاورزان و صنایع داخلی میتوان تدریجاً از بالارفتن قیمت اجناس جلوگیری کرد.

ثانیا - وضع زندگی کارگران و سایر اشخاص که فعلا بیکار میباشند، از وضع فعلی آنها بهتر خواهد بود چه باوجود ترقی قیمت کالاها درآمدیکه فعلا نصیب آنها نمیکردند عایدشان خواهد گردید و خواهند توانست زندگی بهتری برای خود فراهم کنند ثالثاً - مهمتر از همه این که حالت ترقی قیمتها بیک حالت موقتی میباشد و در مدت کوتاهی بنوعی خود از بین خواهد رفت. چه همینکه ساختن راهها و کارخانهها و سد ها پایان رسید تولید کشاورزی و صنعتی بالا خواهد رفت و میزان محصول قابل مصرف بهمان درجه افزایش خواهد یافت و در نتیجه، قیمت اجناس بیش از پیش پائین خواهد آمد بعبارت دیگر در نتیجه اجرای طرح فوق، سرمایه کشور زیاد خواهد شد و نیروی تولیدی اجناس آن بهمان میزان بیشتر خواهد گردید.

II - طرح هر بوط بکمیت و کیفیت عناصر تولید ثروت

در طرح فوق، در ضمن بحث وسائل از بین بردن بیکاری، دو موضوع مهم دیگر که در افزایش درآمد ملی و ترقی سطح زندگی موثرند یعنی از بیاد کمیت عناصر تولید و بهبودی دادت کیفیت آنها نیز مورد بحث واقع شده است. چه، اقدامات مختلف از قبیل ساختن راهها و سد ها و کارخانجات و وسائل آبیاری و همچنین استخراج معادن بنوعی خود، کمیت سرمایه موجود در کشور را زیاد خواهد کرد و کیفیت هر سه عنصر تولید را اصلاح خواهد نمود.

- برای تکمیل طرح مربوط بکمیت و کیفیت عناصر تولید ثروت متن گزمیگرود که علاوه بر پیشنهادهای بالا میتوان اقداماتی نظیر اقدامات زیر بعمل آورد:
- ۱ - مکانیزه کردن کشاورزی با استعمال تراکتور ها و سایر ماشینهای جدید .
 - ۲ - تأسیس مدارس فنی برای آموزش کشاورزی و کمک بکشاورزان .
 - ۳ - اصلاح وضع بهداشت در دهات .
 - ۴ - ساختن راههای آبرومند بین دهات مختلف و همچنین بین دهات و شهرها .
 - ۵ - ساختن کارخانجات جدید .
 - ۶ - تأسیس مدارس فنی صنعتی برای تعلیم کارگران متخصص و غیره .
 - ۷ - اصلاح شرائط کار در کارخانجات یعنی بهبودی دادن وضع بهداشت و وسائل استراحت و تفریح کارگران و تعیین ساعات کار روزانه و حق اقل دستمزد .
 - ۸ - ایجاد وسائل جلوگیری از وقوع اعتصابهای غیرلازم .
- بدیهی است هر گونه اقدامی که در این مورد بشود لازمست طبق طرحهای جداگانه ای که بر اساس نقشه ای منطقی و عملی تنظیم شده باشد اجرا شود .
- با این حال خوبست یکی از این پیشنهادها را یعنی پیشنهاد ساختن کارخانجات جدید و ترویج صنایع را که در باره آن عقاید مختلف اظهار می شود در اینجا مورد بحث قرار دهیم ، زیرا این موضوع از لحاظ سیاست اقتصادی کشور یک موضوع اساسی و حیاتی است و در تعیین میزان درآمد ملی و سطح زندگی اکثریت اهالی کشور دخالت تامی دارد .

صلاحیت تأسیس کارخانه های جدید و ترویج صنایع در ایران

برخی از اقتصاددانهای ایرانی و خارجی اظهار میکنند که ایران طبعاً یک کشور فلاحی می باشد و باین علت مدعی هستند که از لحاظ اقتصادی بهتر است اهالی آن در امور کشاورزی تخصص پیدا کنند و محصولات صنعتی لازم را در قبال صادرات مواد خام فلاحی ، از کشورهای خارجه خریداری نمایند . بعقیده آنها اگر یک عده از افراد کشور (مثلاً یک میلیون نفر) به تولید محصولات کشاورزی پردازند و این محصولات را با کالاهای صنعتی ممالک دیگر تعویض نمایند مقدار اجناس صنعتی که از این راه بطور غیر مستقیم نصیب اهالی کشور می شود بیشتر از میزان تولید همان یک میلیون نفر ، در صورت اشتغال مستقیم به تولید اجناس صنعتی خواهد بود .

بدو لازمست تذکر داد که این تئوری کهنه (۱) توسط سیاستمداران ممالک صنعتی بزرگ که از لحاظ پیدا کردن بازار برای کالاهای صادراتی خود در مضیقه می باشد ترویج شده و برای تأمین منافع اقتصادی امیراطورهای سرمایه داری و ادامه استعمار کشورهای عقب مانده بکار برده می شود . بنا بر این برای سهولت ما آنرا « تئوری استعمارطلبان » خواهیم نامید .

(۱) این تئوری را اقتصاد دانهای انگلیسی در اوائل قرن نوزدهم میلادی هنگامیکه انگلستان تنها کشور مهم صنعتی دنیا بود ، تنظیم نمودند و برای حفظ منافع اقتصادی و سیاسی امپراطوری بریتانیا ابتدا در مقابل فرانسه ، سپس در مقابل آلمان و روسیه و اخیراً در مقابل برخی از کلتی ها و کشورهای سارویمانه تبلیغ و ترویج نمودند .

بطور کلی ماهه باطرز استدلال تئوری استعمارطلبان و نه با فرضیات آنان نسبت بایران نظر موافق نداریم. بلکه برعکس معتقدیم که ایجاد کارخانجات بزرگ و ترویج صنایع هم از لحاظ اقتصادی و سیاسی و هم از لحاظ فرهنگ و بهداشت اهالی کشور حتی و لازم و ضروری می باشد.

استدلال تئوری استعمارطلبان

اگر هم فرضیات تئوری نامبرده در مورد ایران صدق کند یعنی با فرض «ایران طبیعتاً یک کشور فلاحی باشد» (وما در زیر خواهیم دید که این فرض کاملاً بی اساس است) معیناً برای تأمین منافع اقتصادی و سیاسی کشور و بهبودی دادن وضع فرهنگ و بهداشت اهالی آن لازمست که صنایع داخلی تشویق و ترویج شود.

الف - منافع اقتصادی هر کشوری ایجاد میکند که مقداری از جمعیت آن بامور صنعتی بپردازند. زیرا چنانکه اغلب اقتصاد دانها و بازرگانان میدانند بطور کلی ارزش محصولات کشاورزی (بعلت فراوانی عرضه آنها در دنیا) در مواقع معمولی نسبت به بهای اجناس صنعتی خیلی کم می باشد. باین علت میزان درآمد حاصله برای کسانی که صرفاً مشغول کارهای فلاحی هستند بادر نظر گرفت مقدار کار و کوشش آنها، به مراتب پائینتر از درآمد اشخاصی است که بتولید اجناس صنعتی اشتغال دارند.

بعلاوه، احتیاج بتوضیح نیست که بصرفه هر کشوری است که مواد خام از قبیل پشم و پنبه و پوست و آهن خود را، در صورتیکه نیرو «انرژی» برای بکار انداختن کارخانجات در آن کشور موجود باشد در داخله تبدیل بکالاهای گوناگون صنعتی کند تا پس از تحمل مخارج هنگفت حمل و نقل (در ارسال مواد خام به ممالک خارجه و آوردن اجناس صنعتی از آنجا) و پرداخت میالقی بابت سود و بهره بصاحبان کارخانجات بیگانه، مواد نامبرده را بشکل کالاهای صنعتی درآورد. فقط در بعضی موارد استثنائی هنگامیکه کشوری فاقد هر گونه وسائل تولید نیرو (انرژی) برای بکار انداختن کارخانجات باشد، ممکن است اقدام باین عمل اخیر، از لحاظ اقتصادی مفید باشد.

ب - از لحاظ سیاسی یعنی برای تأمین استقلال هر کشور لازمست که برخی از صنایع در داخل آن تأسیس و ترویج یابد.

دولتی که نتواند احتیاجات اولیه اهالی خود را از لحاظ اجناس صنعتی (از قبیل قند و بارچه و کفش و غیره) تأمین نماید، مجبور است دائماً از سیاستهای خارجی دولیکه این اجناس را میفروشند پیروی نماید. زیرا بمجرد قطع روابط اقتصادی و سیاسی با این دول و یا بعضی بروز جنگ چنین دولتی دچار بهرانههای شدید اقتصادی و سیاسی خواهد گردید.

ج - از لحاظ بهداری و فرهنگی نیز لازمست کسبیتن تأسیس بعضی کارخانجات در داخل کشور بشود. مثلاً برای اوله کشی و نظافت و روشنائی شهرها احتیاج بکارخانجات برق هست و برای تدریس علوم طبیعی فیزیک و شیمی و طب لازمست لابراتوارهای بزرگ و آبرو رسانی که متکی بکارخانجات و صنایع داخله باشند موجود گردد. پس می بینیم حتی کشورهایی که وضع طبیعی آنها برای اشتغال بکشاورزی مناسبتر از اشتغال بامور صنعتی است احتیاج بتأسیس کارخانجات و ترویج بعضی صنایع دارند.

حالا لازمست دید که وضع ایران تا چه اندازه مناسب برای ترویج صنایع می باشد. اینجاست که ما با فرضیات تئوری استعمار طلبان روبرو می شویم.

۴ - فرضیات تئوری استعمار طلبان

لازمست گفت که فرض تئوری نامبرده دایر براینکه «ایران طبیعتاً يك کشور فلاحتی می باشد» با وضع واقعی کشور وفق نمیدهد و عاری از هر گونه اساس علمی و منطقی می باشد. خوبست سؤال کنیم «چرا ایران طبیعتاً يك کشور فلاحتی می باشد؟» جوابی که در بیشتر موارد بما داده می شود بشرح زیر خواهد بود: ایران دارای هیچگونه کارخانجات بزرگ و صنایع جدید نیست و قسمت اعظم اهالی آن بفلاحت اشتغال میورزند. بدیهی است که این يك دلیل منطقی برای مناسب نبودن وضع کشور برای تأسیس کارخانجات و صنایع جدید نمی باشد. زیرا تمام کشور های بزرگ صنعتی امروزه قبل از وقوع انقلاب صنعتی در آنها سرزمینهای فلاحتی بوده اند. کشور انگلستان تا اوائل قرن نوزدهم میلادی يك مملکت فلاحتی بوده است و حتی تا مدتی بعد از آن تاریخ محصول گندم، یکی از اقلام صادرات آنرا تشکیل میداد. همچنین قسمت اعظم اهالی آلمان و اتا زونی تا اواخر قرن نوزدهم با امور کشاورزی اشتغال میورزیدند. کشور اتحاد جماهیر شوروی که امروزه یکی از بزرگترین ممالک صنعتی دنیا محسوب می شود تا سال ۱۹۲۵ میلادی يك سرزمین فقیر کشاورزی بوده و اغلب اقتصاددانیهای استعماری، اعم از روسی و خارجی، اظهار میداشتند که تأسیس و ترویج صنایع در آن کشور نه فقط يك امر طبیعی و عملی نیست بلکه بصرهٔ اهالی آن نمی باشد.

پس اینکه در وضع کنونی، صنایع جدید و کارخانجات بزرگ در ایران پیدا نمی شود، ثابت نمیکند که «ایران طبیعتاً يك کشور فلاحتی می باشد» بلکه می رسانند که همان سیاست استعماری امپراطوریهای بزرگ و مرجمین داخلی است که اهالی این کشور را در اغلب شئون اجتماعی (بخصوص فرهنگ و بهداشتی) عقب نگه داشته و مانع ساختن کارخانجات و ترویج صنایع داخلی نیز شده است.

بطور کلی میتوان گفت که دو شرط اساسی اقتصادی برای پیشرفت صنایع جدید در يك کشور لازمست:

۱ - وجود نیرو (انرژی) اعم از نیروی نفت و یا ذغال و یا آب رودخانه در داخل کشور.

۲ - وجود معادن بخصوص معادن آهن در کشور.

چون در ایران از طرفی هر سه نوع انرژی بعد کافی موجود است و از طرف دیگر معادن گوناگون در سرتاسر کشور بیدامی شود، بدون هیچگونه شك و تردید میتوان اظهار کرد که شرائط طبیعی لازم برای تأسیس کارخانجات و ترویج صنایع جدید در آن موجود می باشد. اگر مملکتی مانند انگلستان که فقط معدن ذغال سنگ باندازهٔ کافی در آن پیدا می شود یعنی مجبور است بیشتر مواد خام مورد احتیاج خود را، از قبیل بنه و پشم و پوست و آهن از نقاط دور دست وارد کشور نماید، اگر چنین کشوری توانسته است بدرجهٔ اعلائی صنعتی شدن (مکانیزاسیون) برسد آیا میتوان هیچ علت منطقی (بجز مساعد نبودن شرائط اجتماعی) برای پیشرفت نکردن صنایع در ایران پیدا کرد؟ پس عقیدهٔ مادر این مورد بشرح زیر است: ایران مانند کشورهای اتا زونی و

اتحاد جماهیر شوروی هم يك سرزمین حاصلخیز فلاحی است و هم حائز شرائط طبیعی لازم برای نشوونو صنایع جدید می باشد. تنها علت عقب ماندگی آن در هر دو رشته اشتغال (فلاح و صنعت) عبارت از سازمان اجتماعی کهنه و پوسیده است که در آن حکمفرمایی باشد.

خاتمه

میان انتقاداتیکه ممکن است به طرح و پیشنهادهای فوق بشود یکی آن است که برای عملی کردن آن کار و زحمت زیاد و سالها و وقت لازمست. در پاسخ باید گفت برای اینکه بتوان درآمد عمومی يك ملت فقیر و بدبختی مانند ایران را با اندازه قابل ملاحظه ای بالا برد و سطح زندگی افراد آنرا بیزان آبرومندی رساند هیچ راه دیگری بشر از کار و زحمت طولانی در دست نیست.

همچنین ممکن است گفته شود که پیشنهادهای محتوی این طرح خیلی انقلابی و جسورانه می باشند. باز لازم است جواب داد فقط در نتیجه اقدامات متهورانه در تمام شئون اجتماعی و فنی میتوان اهالی کشور را از قید این فلاکت و بدبختی که برای قرنهای متمادی گریبانگیر آنها بوده است رها کرد و يك زندگی آبرومند برای آنان تأمین نمود. شعار تمام افراد صالح و اصلاح طلب کشور ما اعم از کارگران و دهقانان و روشنفکران امروز باید همان شعار مشهور دانتن باشد - « تهور، باز هم تهور، همیشه تهور! » (۱)

در خاتمه لازمست متذکر شد که ما بخواهیم مطلع هستیم که بیشتر پیشنهادهای فنی که در این قسمت برای تکثیر درآمد ملی و بالا بردن سطح زندگی شده در نوشته ها و سخنرانیهای گوناگون اشخاص دیگر نیز ذکر شده است. تنها امتیاز و حق ابتکاری که ما برای خود قائل هستیم آنست که پیشنهاد های مختلف ما بیک نظم و مرتب (سیستماتیک) و روی اصول صحیح اقتصادی مطرح و مورد بحث واقع شده اند و علاوه چنی پولی و مالی پیشنهاد های اصلاحی را که اغلب اشخاص ترجیح میدهند ندیده بگیرند پیوسته در مد نظر داشته ایم و از بحث در اطراف اشکالات پیش بینی شده در این مورد و تمییز راه حل مسائل مالی و بانکی شانه خالی نکرده ایم. مخصوصاً باید اشاره کرد که سازمان مالی و بانکی و سیستم نشر اسکناس که اهمیت بزرگی در تعیین میزان فعالیت های اقتصادی کشور و درآمد ملی دارد تا بحال با اندازه کافی مورد توجه روشن فکران و اصلاح طلبان اجتماعی ما واقع نگردیده است. امیدواریم که بعد از این نویسنده گان روشنفکر اهمیت بیشتری برای اینگونه مسائل مالی و بانکی قائل شوند.

۲۵ شهریور ۱۳۲۵

1) De l' audace, et encore de l' audace et toujours de l' audace !

اصلاح بفرمائید

در صفحه ۳۶ سطر ۱۷ کلمه Ludwig اشتباهاً Ludwig چاپ شده. در صفحه ۳۸ سطر ۲۸ Domestic اشتباهاً Bomestique چاپ شده و در همان صفحه، چهار سطر پایین تر، حرف « ازلت Chartisme افتاده است. .

کورپراتیسم و سندیکالیسم

مهندس زاوش

مختصات اصلی سندیکالیسم و کورپراتیسم را در اینجا میتوان بطور خلاصه ذکر کرد البته بحث در این قبیل مسائل از نظر تئوری ممکن است جالب توجه باشد اما برای درک مطلب کافی نیست. زیرا آنچه برای ما در حال حاضر لازم است علاوه بر شناختن تشکیلات اجتماعی و اقتصادی، شناختن تکامل این مؤسسات و مخصوصاً وسایلی است که ممکن است با آنها در این تکامل دخالت نمود. بنا بر این موضوع را بچند قسمت تقسیم میکنیم و در باره هر یک بحث خواهیم نمود.

سندیکا و انواع آن: سندیکاها اصولاً تشکیلاتی هستند که بمنظور دفاع و یا حفظ منافع یک طبقه تشکیل میشوند. سندیکا های کارگران، سندیکا های کار فرمایان، سندیکا های کارگر و کارفرما، سندیکا های کشاورزان، سندیکا های صنعتگران.

۱) سندیکا های کارگران - این سندیکاها بمنظور دفاع از منافع طبقه کارگر تشکیل شده اند. اگر سندیکالیسم جدید را تجزیه و تحلیل کنیم باین نتیجه میرسیم که این نهضت در نتیجه عدم تساوی ثروت، و استثمار که نتیجه مستقیم آنست بوجود آمده است. سندیکالیسم جز تشکیلاتی که کارگران برای دفاع خود در مقابل استثمار و عدم تساوی اقتصادی (که پایه این استثمار است) بوجود آورده اند، چیز دیگری نیست.

۲) سندیکا های کارفرمایان - تشکیلاتی هستند که بمنظور حفظ منافع سرمایه داران بوجود آمده اند. پس از ایجاد سندیکا های کارگری و مخصوصاً بوجود آمدن قرار داد های دسته جمعی، بین کارگران و کار فرمایان، دسته اخیر برای اینکه منافع خود را بهتر حفظ کنند، بایکدیگر متشکل شده اند و تشکیل سندیکای کارفرمایان را داده اند. سندیکا های اخیر بوجود آورنده قرار داد های دسته جمعی تولید و سپس قرار داد های دسته جمعی بخش، که شرایط فروش را بمصرف کنندگان و فروشندگان جزء تحمیل میکند، می باشند. و باین ترتیب انحصارها را بوجود میآورند، که بحث در آن بسیار مفصل است و ما بهمین اندازه در اینجا اکتفا مینمائیم.

۳) سنديکا های کارگر و کارفرما - اين قبيل سنديکا ها تشکيلاتی هستند که در آن کارگر و کارفرما باهم شرکت دارند و بقول رهبران شان ، بين کار و سرمايه را آشتی ميدهند . اين سنديکا ها از نظر علمی بی معنا هستند ، زیرا کارگر و کارفرما از لحاظ مادی اشتراك منافی ندارند تا در يك جنبه بتوانند از آن منافع دفاع کنند . اين قبيل موسسات فقط برای گمراه کردن کارگران و باز داشتن آنان از مبارزه صنفی بوجود آمده است و امروز در کشور های مترقی رفته رفته نفوذ آنها کم ميشود .

۴) سنديکا های کشاورزان - اين قبيل سنديکا ها مانند سنديکاهای کارگران ، تشکيلاتی هستند که برای دفاع از منافع کشاورزان بوجود آمده اند .

۵) سنديکا های صنعتگران (آرتيزان ها) - اين تشکيلات بیشتر برای حمايت صنعتگران جزء در مقابل صاحبان صنايع ايجاد گرديده است . در بين اقسام سنديکا های بالا سنديکا های کارگران است که از همه قديمی تر و بحث در آن جالب توجه تر است و بهمين مناسبت در زير ، در باره آنها صحبت ميکنيم .

پيدائش و تکامل سنديکاليسم - قبل از وجود آمدن سنديکا ها ، نهضت وسعی که کارکنان حرفه های مختلف را به ترتيب شغل آنها متشکل کرده و بنام کورپوراسيون Corporation معروف شده بود وجود داشت که پيدائش آن با فول فتوداليتيه و پيدائش شهر و توسعه تجارت مقارن بود . اين نهضت تا انقلاب کبير فرانسه توسعه مييافت .

کورپوراسيون ها با اين ترتيب تشکيل شده بودند ، که پيشه وران هر پيشه ای با يکديگر متحد شده و کورپوراسيون آن پيشه را تشکيل ميدادند ، و حق داشتند کورپوراسيون خود را مخصوص آنهائي که عضو کورپوراسيون بودند بنمايند . اين کورپوراسيونها با آزادی صنعت و تجارت بکلی منافات داشتند و در سالهای قبل از انقلاب کبير فرانسه قدرت زیادی بدست آورده بودند و بالاخره قانون معروف «لوشاتليه» بلافاصله پس از انقلاب با اين نهضت خاتمه داد .

سنديکاليسم جديد ، جز در موارد بسيار استثنائی ادامه مستقيم اين نهضت نيست . اين عدم مداومت بين سنديکاليسم جديد و کورپوراتيسم قديم دليل بر اين نيست که وجه تشابهی بين اين دو نهضت نباشد .

سنديکاليسم جديد و کورپوراتيسم قديم دارای يك علت وجودی هستند و آن همان عدم مساوات در تقسيم ثروت و استثمار کارکنان است ، و نتيجه

مستقیم آن می‌باشد و بطور کلی مبارزه طبقاتی است که مسبب تشکیلات صنفی گردیده است .

مبارزه طبقاتی خیلی قبل از آنکه مارکس آنرا تعریف کند وجود داشته است . « گیزو » یکی از مورخین بورژوازی برای اولین دفعه نوشت که تاریخ بشریت تاریخ مبارزه طبقات است .

در یونان قدیم بدون اینکه تشکیلات صنفی حقیقی وجود داشته باشد دسته‌هایی که افراد را به نسبت دارائی آنها متشکل میکرد موجود بود . وجدان طبقاتی که پایه سندیکالیسم جدید است در یونان قدیم وجود داشت بطوریکه « گلوتز Glotz » یکی از نویسندگان مینویسد :

« چون منافع طبقاتی وجود دارد یک نوع پسکولوژی طبقاتی نیز وجود دارد . این پسکولوژی و این منافع ، بوسیله نیروئیکه روز بروز درتزايد است با احساسات همیشگی که از قدیم در جامعه وجود داشته است مبارزه می نمایند و روزی که این دو طبقه ، که در جامعه وجود دارند ، این حقیقت را در یافتند ، گودال عمیقی میان آنها ایجاد میشود . »

این قضیه در دم قدیم هم دیده میشود . تمام تاریخ امپراطوری روم بر است از مبارزات دائمی پاتریسین ها و پلبین ها . لئون هومر Leon Homer در کتاب « مؤسسات سیاسی رومیها » راجع بجمهوری روم در قرون ۴ و ۵ قبل از میلاد ، در خصوص « پلب » اینطور مینویسد : « دو عامل دارای تمایل و منافع مختلف در جنب یکدیگر وجود دارد . ثروتمندان که قبل از همه چیز درخواست تساوی سیاسی با پاتریسینها دارند و فقیران که درخواست آنها بهبود وضع مادی خودشان است »

بنا بر این مشاهده میشود که عدم مساوات در تقسیم ثروت که پایه مبارزات طبقاتی است از خیلی قدیم ، از دوره بردگی ، وجود داشته و در همه جا و در عصرهای مختلف دیده میشود که فقیران ، گرسنگان ، استبداد شوندگان بر علیه ثروتمندان ، سیرها و استثمار کنندگان مبارزه مینموده اند . در این مبارزات ، فقیران با یکدیگر متشکل شده گاهی حزب و گاهی تشکیلات صنفی و گاهی هر دو را تشکیل داده اند .

تشکیلات صنفی جدید در نتیجه مبارزه برای ازدیاد دستمزد ، تقلیل ساعات کار ، تشکیل مؤسسات همکاری ، تشکیل صندوق اعتصاب ، ییکاری و بیماری و غیره ، حس همبستگی صنفی را بمرحله عالی تری که همبستگی طبقاتی

است رسانده است .

تشکیلات صنفی پس از اینکه تمام کارگران را متشکل نمود، مبارزه را نه تنها بر علیه بورژوازی و سرمایه داری ادامه میدهد، بلکه بر علیه دولت که آلت اجرای مقاصد آنان است مبارزه را شروع مینماید .

در اینجا باید خاطر نشان کرد که پس از جنگ بین المللی اول مبارزه سندیکالیسم با دولتها تخفیف یافت . زیرا سندیکاها برای اینکه از دولتها بنفع خود استفاده کنند سعی داشتند در مؤسساتی که دولت برای اداره امور اقتصادی کشور تأسیس میکنند، از قبیل شورای اقتصادی و غیره مداخله داشته باشند .

پس از جنگ دوم جهانی مبارزه سندیکاها بر علیه دولت در کشورهاییکه حکومت های توده ای مستقر شده است تقریباً از بین رفته، و بعکس در کشورهاییکه دولت در دست طبقات ارجاعی است از قبیل یونان و غیره شدیدتر شده است .

مبارزه سندیکاها بر علیه دولت، تناسب معکوس با درجه آزادیخواهی دولت دارد و این موضوع را می توان در کشور خودمان بادر نظر گرفتن روابط شوژای متعده مرکزی بادولتهای صدر و ساعد و غیره تشخیص داد .

سندیکالیسم يك نهضت كاملا دموكراتيك است .
 نهضت سندیکالیسم که از توده های کارگر سرچشمه میگيرد از نظر تشکیلات و هدف، يك نهضت كاملا دموكراتيك است .

از نقطه نظر تشکیلات، چون همه افراد در سندیکادارای حقوق مساوی هستند و رهبران بطور آزادانه از طرف توده های کارگر انتخاب میشوند و افراد سندیکا همیشه حق نظارت در عمل رهبران خود را دارند، دموکراسی كاملا رعایت شده است .

از نقطه نظر هدف، چون سندیکالیسم برای از بین بردن عدم مساوات اقتصادی مبارزه میکند، يك نهضت كاملا دموكراتيك است . سندیکالیسم از نظر يك تئوری اجتماعی و خارج از درخواستهای روزانه، يك هدف کلی تری دارد و آن حذف اقتصاد سرمایه داری، اجتماعی کردن مالکیت شخصی، بدست آوردن وسایل تولید توسط طبقه کارگر، که تنها قادر بتقسیم ثروت اقتصادی ملت است و میتواند برای دنیای کار، زندگی بهتر تأمین کند .

در حقیقت اجتماعی کردن «سوسیالیزاسیون» و ملی کردن «ناسیونالیزاسیون» که مورد در خواست سندیکاها است جز وسایل دموكراتيك کردن زندگی اقتصادی چیز دیگری نیستند . سندیکالیسم میخواهد دستگاه تولید را در اختیار

تولید کنندگان بگذارد. یعنی مایل است دموکراسی را از قلمرو سیاست، باقتصاد بکشاند. دموکراسی سیاسی که تساوی افراد را در مقابل قانون می‌شناسد یکی از سرچشمه های عدم مساوات را از بین برده است ولی سرچشمه دیگری یعنی مالکیت شخصی را از بین نبرده است.

سندیکالیسم بهمین قسمت اخیر است که حمله میکند و میخواهد بدموکراسی ارزش حقیقی آنرا بدهد. سندیکالیسم بوسیله این طرز دموکراسی جدید می خواهد طرز جدید تولید را که مبنی بر استفاده حقیقی تولید کنندگان از تولید است بنا کند. سندیکالیسم عقیده دارد که اقتصاد نباید بمنظور بهره گرفتن اداره شود. بلکه باید بمنظور تأمین آنی یا آتی احتیاجات تولید کنندگان رهبری شود. از این نظر سندیکالیسم بدون شك يك نهضت انقلابی است زیرا مایل است روابط فعلی طبقات را تغییر دهد و يك توده یکنواخت تولید کننده بوجود بیاورد که داری حقوق ووظایف یکسان باشند.

چون برای خاتمه دادن باستثمار بایستی روابط مالکیت و طرز تولید کاملاً تغییر نماید.

برای اینکه سندیکالیسم بهدفع های خود برسد از آزادی هسانی که دموکراسی سیاسی در اختیار آن میگذارد، از قبیل آزادی اجتماعات، آزادی اتحاد، آزادی نطق، آزادی مطبوعات و غیره استفاده میکند و همواره در نظر دارد که « آزادی بدون سوسیالیسم، امتیاز و نا عدالتی است. »

در اینجا قبل از اینکه بتشریح خصوصیات سندیکالیسم خاتمه دهیم، لازم میدانیم دو خاصیت بارز آنرا نیز یادآوری نمائیم. این دو خاصیت بین المللی بودن و صلح طلب بودن سندیکالیسم است. سندیکالیسم میدانند که بدون همکاری بین المللی کارگران، نمیتواند بهدفع های خود برسد. از این رو، تا اندازه ای که قدرت دارد سعی میکند کارگران جهان متحد شوند. بعلاوه، چون ازدیاد ثروت موزد نظر آنست و جنگ که بزرگترین عامل از بین بردن ثروت است با این نظر مبیانت دارد، لذا سندیکالیسم تمام قوای خود را برای برقراری صلح پایدار و عادلانه ای بکار میبرد. و بهمین لحاظ است که از حکومت های کارگری و سوسیالیستی در هر کجای دنیا که باشد پشتیبانی میکند.

بطوریکه در بالا گفته شد مشاهده میشود که امروز سندیکالیسم در کشور های دموکراتیک قدرتی حساب میشود. این قدرت طوری شده است که سندیکالیسم نمیتواند از قبول مسئولیتهائی از قبیل اداره امور بیمه های اجتماعی، اداره صندوق بیکاری، شرکت در شورای فنی کارخانها، شرکت در کمیسیونهای مطالعات و شورا های اقتصادی و غیره شانه خالی کند. زیرا اگر

فهیضت کارگری توانند از قدرت سیاسی خود در راه ساختمانی استفاده کند، توده کارگر مایوس خواهد شد و احزاب ارتجاعی خواهند توانست با وسایل مختلفی آنرا بخود جلب کنند.

بهمین دلیل است که چون در آلمان، ایتالیا و اطریش سندیکالیستها که در حکومت تأثیر داشتند نتوانستند فرمول های اقتصادی خود را که برای تأمین احتیاجات وقت، بسیار مناسب بودند، به موقع اجرا بگذارند و چون در این کشورها رهبران کارگران در پیش بردن نقشه های خود تردید کردند، توده کارگر متوجه طبقات متوسط شد. و مرتجعین از این قضیه حداکثر استفاده را بردند. و در نتیجه همین اشتباه سندیکاهای آلمان و ایتالیا بود، که حکومت های فاشیستی در آن کشورها مستقر گردید.

گورپورائیسیم - شکی نیست که فاشیسم ارتجاع متحض است. در هر کجا که بقدرت رسیده است تشکیلات کارگری از بین رفته و طبقه کارگر متفرق گردیده و پیشرفت های اجتماعی متوقف مانده است.

فاشیسم نتوانسته است در تشکیلات خود، جز چند دسته از کارگرانی که وجدان طبقاتی ندارند، توده کارگرا وارد کند. در کشور خودمان مشاهده میکنیم، هر دفعه که احزاب ارتجاعی قدرتی میگیرند یک دسته بخصوصی از کارگران هستند که در تشکیلات آنها وارد میشوند و همین دسته از کارگران هستند که معمولاً فریب فاشیسم را میخورند.

فاشیسم در همه جاو بهر شکلی، پس از رسیدن بقدرت مخالف سوسیالیسم و سندیکالیسم بوده است. با وجود شعارهای ظاهراً سوسیالیستی، فقط توانسته است طبقه متوسط را گول بزند و نتوانسته است در کارگرانی که عقیده به تشکیلات طبقاتی دارند نفوذ کند. فاشیسم تمام آزادیهای دموکراتیک را از بین میبرد. و بنا بر این امکان متشکل شدن را از کارگران سلب میکند. فاشیسم مساوات دموکراتیک را تبدیل به سلسله مراتبی میکند که در آن، بعوض اینکه قدرت در اختیار توده ها و بنفع آنها اعمال شود در دست مقامات بالا برای سرکوبی توده هاست.

گورپورائیسیم فاشیست - این اعمال که نقطه مقابل سوسیالیسم و سندیکالیسم است و فاشیسم آنها را در قلمرو اقتصادی نیز عملی مینماید گورپورائیسیم نام دارد. لازم بتوضیح نیست که این گورپورائیسیم، با گورپورائیسیم قرون وسطی شباهتی ندارد. اصل این گورپورائیسیم از مذهب کاتولیک سرچشمه میگیرد و پیروان این مکتب بچند دسته تقسیم میشوند. که با وجودیکه در اصل موضوع

که نگاهداری مالکیت شخصی، همکاری طبقات و متشکل شدن افراد برحسب نوع حرفه (و نه برحسب کار و سرمایه) و مقدم داشتن منافع شغل بر منافع طبقه و غیره است متفقند، بایکدیگر اختلاف نظرهای جزئی دارند.

فاشیسم که دارای مکتب اجتماعی بخصوصی نیست از کرپوراتیسم طوری استفاده میکند که سندیکا های کارگری آزاد را متلاشی میسازد و بردگی طبقه کارگر را بنحو کاملی عملی مینماید.

در هر یک از کشورهای فاشیستی قبل از جنگ کرپوراتیسم بنحو مخصوصی ریشه کرده بود. در ایتالیا و اطریش دولت های فاشیستی از همان سندیکا های آزاد کارگری، پس از تصفیه آنها از عناصر با ایمان و فعال، استفاده کرده بودند و حال آنکه در آلمان دولت بکلی سندیکا های قدیم را از بین برد و جبهه کار را بوجود آورد. در همه جا کرپوراتیسم فاشیست، کارگران و کار فرمایان را مجبور کرده است که روی پایه مالکیت شخصی که از طرف دولت قانونی و مقدس شناخته شده است، همکاری نمایند و در همه جا اعتصاب را قدغن کرده است ولی کار فرمایان را در بستن کارخانه، بععل موانع اقتصادی، آزاد گذارده است و همین قضیه کافیست که کار فرمایان بتوانند شرایط کار و دستمزدر آن طوریکه میخواهند بکارگران تحمیل کنند.

رهبران تشکیلات کرپوراتیسم چه در ایتالیا و اطریش که اسم سندیکا وجود داشت و چه در آلمان که کارگر و کارمند و صنعتگر در تشکیلاتی موسوم به «جبهه کار» وارد شده بودند، از طرف اعضای آنها انتخاب نمیشدند، بلکه دولت آنها را تعیین مینمود و اغلب چون اشخاصی که باین سمت ها منصوب میشدند جزو طبقه کارگر نبودند و دلبستگی خاصی بر رژیم فاشیست داشتند.

در آلمان و اطریش، شورا های مخصوصی جانشین شورا های قدیمی کارخانه ها شده بودند و نقش آنها جلب اعتماد کارکنان کارخانه و افزایش بازده کار بود. این شورا ها تحت نظر رئیس کارخانه و از اشخاصی که خود او تعیین مینمود تشکیل میشد.

تمام تشکیلات کرپوراتیو، سعی دارند وضع طبقه کارگر را بهمان شکل موجود، که روی پایه عدم مساوات اقتصادی برقرار است، حفظ کنند و استثمار سرمایه دازان را نگاهداری نمایند.

کرپوراتیسم فاشیست که طبقه کارگر را «صغیر» تشخیص میدهد نمی گذارد این طبقه، تشکیلاتی را که خود مایل است داشته باشد و رهبران خود را انتخاب کند. همچنین سعی دارد حس همبستگی طبقاتی و بین المللی طبقه

کارگر را ازین ببرد. بعلاوه طبقه کارگر نمیتواند در این رژیم از فروش نیروی کار باشرايطی که «قیم»؛ باو تحمیل میکند خودداری نماید.

در همه جا نتایج این همکاری برای طبقه کارگر خیلی گران تمام شده و در همه جا آمار نشان داده است که ازین رفتن سندیکارهای آزاد و برقراری رژیم زور، سطح دستمزد حقیقی را تنزل داده است.

فاشيسم سعی مینماید درمقابل این محرومیتهاىیکه بطبقه کارگر وارد میشود، برای گول زدن آنها تأسیساتی که ظاهراً احساسات آنها را تحریک کند بوجود بیاورد. بهمین دلیل در آلمان «تربونال افتخار» و در ایتالیا دوپالاورو Dopalavoro و در برتقال «تشکیلات ملی برای خوشحالی کار» و غیره را ایجاد نموده است. این نکته را یادآوری مینمائیم که بورژوازی برای تثبیت آقائی خود و استثمار طبقه کارگر، از فاشيسم، (که مرحله نهائی رژیم سرمایه داریست) و برای سرکوبی طبقه کارگر، از کورپوراتيسم استفاده می کند.

گورپوراتيسم دموکراتیک! - علاوه بر کورپوراتيسم فاشيست که در پیش گفته شد نوع دیگری در بعضی از کشورهای دموکراسی از قبیل بلژیک، فرانسه و غیره وجود دارد که معروف به کورپوراتيسم دموکراتیک گردیده و ظاهراً اینها با کورپوراتيسم فاشيست مخالفند. وعقیده دارند که بایستی طبقات مختلف در مسائل اقتصادی با یکدیگر همکاری نمایند و این نوع کورپوراتيسم را وسیله ای برای دموکراتیک کردن زندگی اقتصادی خارج از نفوذ دولت میدانند.

پيروان این مکتب بیشتر دموکرات های مسیحی هستند و نفوذ آنها رفته رفته، مخصوصاً پس از جنگ دوم جهانی کم میگردد.

Colens لیدر این نهضت در بلژیک قبل از جنگ میگفت: «ما می-خواهیم نقشه مثبتی در ساختمان اجتماع بوسیله دموکراسی اقتصادی بازی کنیم، زیرا در غیر اینصورت دموکراسی سیاسی بوسیله دیکتاتوری ایکه سرمایه داران بزرگ آنها بوجود میآورند و با بوسیله کمونيسم که بدبختی آنها بوجود می آورد، از بین میرود.»

این نوع کورپوراتيسم هرچند که در ظاهر با کورپوراتيسم فاشيست فرق دارد ولی در حقیقت عملاً بیک جا منتهی میشود. و دیده شده است که در مواقع حساس هر دو نوع کورپوراتيسم دارای اعمالی شبیه بهم بوده اند.

احسان طبری

یکی بود یکی نبود. در روزگار خیلی قدیم، آنوقتی که مرحوم مغفور بابا آدم و مرحوم مغفور ننه حوا تخم‌وتر که ای پس نیانداخته بودند و در بهشت عنبر سرشت به هواخوری اشتغال داشتند، سرتاسر دنیا میدان عرض اندام انواع و اقسام حیوانات زمینی و هوایی و دریائی بود. آنها برای خودشان توی جنگل‌ها و کوهستانها و اقیانوسها، مملکت‌هایی داشتند که در هر کدام شاهی با قدرت تمام و در نهایت کامروائی سلطنت میکرد و از آن ممالک یکی هم کشور ما کیان بود که سلطانی داشت بنام شغالشاه.

این شغالشاه مانند تمام هم‌قطارها، حسب و نسب خودش را به موجودات عالی رتبه آسمانی، و قوای مرموز ماوراء عقل و شعور میرساند و در عین سطوت و جبروت بر یک‌دمه مرغ و خروس زبان بسته سلطنت میکرد. در آن مملکت رسم چنین بود که مرغها با کمال انضباط و جدیت تخم می گذاشتند و با دقت و توجه تمام روی تخم‌ها می نشستند؛ و پس از آنکه جوجه‌ها بانوک ظریفشان دیوار آهکی را سوراخ کرده، به جهان پهناور خداوند وارد میشدند؛ از طرف ابوین محترم خود با نهایت توقیر قدیم آشپزخانه شغالشاهی میشدند؛ تا شرف تناول حاصل کنند. البته برای مراعات موازین قانونی، این حق برای ما کیان محفوظ بود که از عده جوجگان یک خروس و یک مرغ نگاهدارند تا مبادا نسل منقطع بشود. شغالشاه که از فراوانی جوجه‌ها اعتنای چندانی باین طعمه لذیذ نداشت فقط دندانی در ناحیه لطیف سینه فرو میبرد و احياناً پاره جگری را در زیر دندان میجوید و روز بروز گردن کلفت تر و سردماغتر میشد. و بقیه گوشتها را به تخم‌وتر که خودش که در بار را مملو ساخته بودند و دو رأس روباه دم بریده کار کشته، که بعنوان مستشار سیاسی شغالشاه در دربار زندگی میکردند، تحویل میداد. کار روباه‌های مستشار، این بود که با حسن تدبیر راههای تازه‌ای برای زیاد کردن تخم مرغ و پرورش جوجه‌ها و طرز مصرف آنها کشف کنند و بحضور قبله عالم عرضه بدارند و مواجب خودشانرا که رانها و دل قلوها های خوشمزه بود، در مقابل این خدمات صدیقانه و ایت دولتخواهی صمیمانه مرتباً دریافت کنند.

فرشان شغالشاه، برای مراعات مدلول «حق حاکمیت ملتها» و «آزادی آنها در تعیین سر نوشت خویش» و همچنین بمنظور اجرای نص منشورهای حقوق

طبیعی حیوان و امثال این مدارک و اسناد از میان خود خروسها و مرغاهای دست چین شده بودند. بدین ترتیب که عده ای از مرغاهو خروسهای لاری که چینه روزانه آنها مجانی بود (و این چینه توسط مرغها و خروسهای رعیت تهیه میشد) اوامر دربار شغال-شاه را اجرا میکردند. در پیرامون سلطان عده ای از مرغاهو خروسهای خوش آواز و پرچانه بعنوان شاعر و فیلسوف زندگی میکردند و چینه این طایفه نیز مفت و مجانی میرسید و خودشان مورد توجه و مهر شغالشاه و تخم و تر که اش بودند. عقیده رعایای مملکت شغالشاه این بود که شغالشاه از طرف آسمان مأموریت دارد که نسل ما کیان را در آن جنگل خطرناک و مخوف از حمله حیوانات موذی و شر دشمنان محفوظ نگاه بدارد. و در واقع خیلی ممنون شغالشاه بودند که در مقابل یک خدمت حقیر و ناقابل زحمت بزرگی را بعهده گرفته بود و نمی گذاشت که جانوران خطرناک دیگر در این خطه محرومه قدم بگذارند. و امنیت و آسایش اهالی را برهم زده به تمامیت و استقلال آنها تجاوز کنند.

آن دور آس روباه دم بریده کار کشته دائماً برای ما کیان زبان بسته توضیح میدادند و نصایح پدران میگردند که یکمده جانورهای بسیار وحشی در گوشه و کنار جنگل کشیک می کشند و منتظرند که سایه شغالشاه از سر شما کم بشود تا بدون معطلی با چنگالهای تیز و دندانهای بران خود برای قلبه و قرمه کردن شما هجوم کنند. تاج مرغاهو خروسها از شنیدن این حرفهای وحشت انگیز می لرزید و اتصالاً دعا بذات شغالشاه میکردند که آنها را از چنین خطراتی در امان نگاه داشته است.

خروسها و مرغاهای لاری که سمت فراشی داشتند مرتباً با منقارهای محکم خود توی سر مرغها و خروسها میکوبیدند و آنها را بجفت گیری مقدس یعنی جفت گیری بقصد اهداء تخم به مطبخ شغالشاه و پرورش جو جگان و ادار میگردند. در اثر کوشش آنها هر روز، طبق گوشتهای ترد جوچه ها در مطبخ شغالشاهی نفله میشد و با آنکه تخم و تر که سلطان و روباهان مستشار تاخذ پر شدن خلقوم می بلعیدند جوچه های بسیار میماندند و متعفن میشدند و گرم می گذاشتند لذا فضای مطبخ شغالشاهی از عفونت گوشتهای مانده و گرم زده پر بود.

خروسهای شاعر و مرغهای مبلغ هم با آواز و قدقدهای جالب توجه خود از صبح تا غروب هموطنان را باوصاف گوناگون شغالشاه واقف میکردند. مثلاً خروسهای شاعر می گفتند که اگر تیزی دندان شغالشاه نبود جوچه های شما چقدر موقع خورده شدن صدمه میدیدند و وقتی که سلطان قصد میفرماید که از جوچه های شما زنده زنده میل کند چقدر ماهرانه بایک ضربت دندان جوچه را بدنیای دیگر

میفرستند و بایک ضربت چنگکال شکمش را جلوی چشم شما پاره می کنند. خروسها و مرغها با اینکه می فهمیدند که حکومت شغالشاه فواید عذیبده دارد و خودش هم نایبهاست جگرشان از غصه جگر گوشه هایشان که هر روز طعمه سلطان و مشاوران فنی اش میشدند کباب بود. و شبها که به لانه هایشان میغزیدند یا خروسهای خود در داغ فرزندانشان ندبه وزاری میکردند. اگر چه خیلی احتیاط داشتند که بعضی از همسایه های فضول، حتی از آن جوجه هایی که فردا باید طعمه بشوند، به خروس لاریها خبر نبرند و گشتابوی مملکت شغالشاه اسباب دردسرنشود.

یکروز خروسها و مرغها در توی آفتاب مهربان و ملایم صبح یکی از ماههای پاییز توی علف جنگل لم داده بودند که ناگهان یک چیزی از شاخه درخت پائین افتاد. خروسها و مرغها اول ترسیدند ورم کردند که مبادا یکی از آن حیوانات مودی باشد که شغالشاه آنقدر زحمت می کشد تا از ورودشان به مملکت جلو گیری کند؛ ولی بعد دیدند نه، حیوانیست مثل خودشان با بالها و پرهای سیاه؛ و خیلی خسته و وامانده بنظر میرسد. کم کم ترسشان بر طرف شد جلو رفتند یکی از خروسها که بردل تر بود پرسید ای غریبه تو کی هستی؟ آن یکی جواب داد من کلاغم و حیوان بی آزاری از جنس شما هستم، داشتم می آمدم در توی یکی از شاخه ها مورد حمله یک سمور قرار گرفتم بالم زخمی شد خودم را بزحمت تا اینجا رساندم بالاخره اینجا پائین افتادم، محض رضای خدا مرا بردارید بپرید توی یکی از لانه ها، مرهم بزخمه بگذارید چاقم کنید شاید عوض ببینید. خروس بردل گفت چه عیب دارد دستگیری از بی نوایان و راهماندگان باعث رستگاری است و بعد رویش را کرد به بقیه هموطنان خودش و نطقی کرد باین مضمون که این پسرانده سیاه غریب است و بمانده آورده اگر قرار باشد خروس لاریها از وجود او در این مملکت باخبر بشوند هم روزگار ما را سیاه می کنند هم اسباب زحمت این زبان بسته را فراهم می آورند شرط عقل و مروت نیست که ما اینرا لوبندیم. همگی قول دادند که در این باره لام تا کام حرفی نزنند و راز را پوشیده نگاهدارند.

باری، خروس بردل، کلاغ را بلانۀ خود برد و کمی ضامد روی زخمش گذاشت و در آنجا خوابانند. دوسه روزی که گذشت کلاغ جانی گرفت و چشمهای ریز و تیزش را باز کرده دید عجب میزبان مهربان تعجب و سربزبری دارد ناو گفت ای میزبان محترم اسمت چیست؟ گفت من اسمم خروس است. گفت اینجا کجاست گفت اینجا مملکت شغالشاه است کلاغ تعجب کرد گفت ببخشید جسارت است شغالشاه اسم یک خروس از جنس شماست یا حیوان دیگری است. خروس گفت نخیر حیوان خیلی با مهابت و خوش قیافه ایست که آقامی و برانندگی از دگو

پوزش می بارد. خروس و مرغ چه قابلیت دارند که پادشاهی کنند؟ کلاغ گفت خیلی جسارت است این شغالشاه خوراکش چیست خروس گفت معلوم است، از گوشت مرغ و خروس. کلاغ گفت درست است منم همین را حدس میزدم زیرا از پدران خود شنیده بودم که حیوانی است بنام شغال که گوشت پرندگان بخصوص ما کیان را خیلی دوست دارد وقتی شما فرمودید پادشاه ما شغالشاه است حیرت کردم که چگونه کسی که با گوشت امثال شما زندگی میکند سلطان شماست؟ اینست که جسارت کردم و پرسیدم.

دستگیر کلاغ شد که این قبیله مرغ و خروس بسیار ابله و از مرحله پرت هستند بطوریکه اگر او بخواهد در حقانیت پادشاهی شغالشاه ادنی تردیدی نکند بعید نیست که تحویل فراشان غلاظ و شدداد بشود. لذا دم نزد و گذاشت تا خوب جانی گرفت و پروبالش قرص و محکم شد. دوسه مرتبه پرید بالای شاخه های درخت و پائین آمد و وقتی دید که دیگر وسیله فرارش مهیاست یکروزی به میزبان خود، خروس گفت دوست عزیزم من از برکت پذیرائی و مهمان نوازی شما چاق و سالم شدم بطوریکه از اول هم بهترم. حالا میخواستم دیگر از مملکت شما بروم. ولی پیش از حرکت خواستم در مقابل زحمت شما خدمتی کرده باشم و برای اینکار خواهشی از شما دارم آیا قبول میکنی؟ خروس گفت بدیده منت دارم. کلاغ گفت قبل از خدا حافظی میخواهم با اهل قبیله شما از زن و مرد صحبت کنم و تجربیات خودم را بایشان بگویم لذا آنها را زیر درخت گردو که جای عریض و درعین حال دنجی است جمع کن. خروس گفت این که مطلبی نیست. وفی الفور از لانه بیرون رفت و تمام اهل قبیله را خبر کرد. خروسهای لاری و مرغ و خروسهای شاعر و اعضاء پرورش افکار شغالشاهی خبردار شدند که امروز متینگی است. لذا بهجمله مأمورین سری و علنی خودشان را برای شرکت در انجمن زیر درخت گردو، فرستادند تا ببینند در آنجا چه میگردد. جمعیت کثیری جمع شد. کلاغ از لانه میزبانانش پرید و روی پائین ترین شاخه های درخت گردو نشست و شروع به نطق کرد و گفت: «ای همجنسان محترم و محترمه پس از پذیرائی گرمی که در مدت مرض از اینجانب کردید خیلی خیلی متشکرم و حالا که بهبودی پیدا کردم و میخواهم مملکت زیبای شما را ترک کنم خواستم بدون رودرباسی چند کلمه حرف حسابی باشما بزنم. اولین روزی که از وضع زندگی شما باخبر شدم پهلوی خودم فکر کردم که اینها عجب موجودات بی شموری هستند که يك چنین زندگی پراز فلاکتی را تحمل میکنند ولی بعد که باخلاق مهربان شما برخوردیم خجالت کشیدم و فهمیدم که شما بی شعور نیستید

بلکه خیلی نجیب هستید. اما نجات تا این اندازه هم سخت مایه درد سراسر است. «مطلب اینجاست که رسید توجه تمام حضار بطرف ناطق جلب شد و ختی مأمورین شالوشاه که خواستند حرفی بزنند در اثر توجه جمعیت تحت تأثیر رفتند و آنها هم بادقت بدنباله نطق کلاغ گوش دادند.

کلاغ ادامه داد: «گویا همجنسان محترم من خبر نداشته باشند که در يك جنگل وسیعی زندگی می کنند که در آن چینه، علف، رطوبت، سایه، آفتاب و قشنگی در هر وجب بيك طرز تازه ای وجود دارد. بالاتر از همه، در این فضای جنگل آزادی هست. بخصوص برای حیوانی که بال دارد و میپرد و بطرف آسمان آبی رنگ و بی انتها اوج میگیرد. برای این حیوان مفهوم آزادی عمیق تر است تا برای کرمها و سوسکها و سنگ پشته ها و خرچنگها، برای حیوانات. بالدار این قدرت وجود دارد که بر همه درختها و حیوانات مسلط بشوند و در اقیانوس وسیعی از هوای معطر و ملایم و نسیمهای فرح بخش غلت بزنند و گردش کنند. هیچ چیز نمی تواند يك حیوان بالدار را به بدبختی تسلیم بکند تا چه رسد به بزرگترین بدبختی ها یعنی اطاعت از يك دشمن مفتخور و گندیده. شما ای خروسها از تاجهای خونین و چشمهای قشنگ و پرهای رنگین خودتان خجالت نمی کشید؟ شما ای مرغها از شکوه سرو گردن و هیكل موزون خودتان خجالت نمی کشید که به پوزه بدبوی يك شکم پرست تسلیم میشوید؟»
 زمومه اعتراض از جمعیت بلند شد خروس که میزبان کلاغ بود گفت: ما حاضر نیستیم توهینی بولی نعمت خود بشنویم.

یکی از متعلق زادگان داد زد: همان اطاعت که شما آنرا منقور میدانید برای ما از سرگردانی در موجهای آبی رنگ آسمان بهتر است. در اینجا ما زندگی خود را تسلیم عقل و اراده کرده ایم ولی در آنجا ما دچار هوس بازی توی پست فقرت خواهیم شد.

یکی از خروسهای لاری گفت: ای جوان سیاه وزشت! گویا آنقدر شعورداری که بفهمی حق ناشناسی کار بدیست. در این قبیله توان و نمک خوردی و پرورش یافتی. آیا نهایت خیانت نیست که پس از اینهمه خوبی که از ما دیدی به پیشوای نابغه و رهبر محبوب ما توهین می کنی؟

کلاغ که شرایط را نامساعد یافت يك شاخه بالاتر نشست و گفت: «من من با اطمینان بیالهای خود از تهدیدهای شما نمی ترسم. من از شما خواهش دارم که بهمه حرفهای من گوش بدهید. میدانم که برای شما دروغ پنداشتن تمام آنچیزهایی که معتقدات شماست در يك آن و يك لحظه دشوار است ولی در

شما روحهای جسوری ضمناً وجود دارد. بعلاوه جیبارت لازم نیست حقیقت یقینری روشن است که هر کس را بطرف خود جیب میکند. من از آزادی که گویا مفهوم آن عالیترا از روح بردگی کشیده شماست حرف نمیزنم ولی از جگر گوشه های شما صحبت می کنم. آیا شما برای این وجود های ظریف که تازه قفس های سفید خودرا شکسته اند و میخواهند چند صباحی در این علفهای خوشبو دنبال دانه های خوشمزه بگردند متأثر نمیشوید؟ پیشوای شما وهمکارانش بچه حق گلوی نازک آنها را گاز میگیرند ردل قلوه شان را میچوند؟ شما پاچه غیرتی بچه های خود را به پوزه های آنها تسلیم می کنید؟

یکی از مرغهای فلسفه باف که در دربار شغالشاه دیر بود گفت: «چیز های شوم وزشتی هست که بکار ایجاد بزرگی و عظمت میخورد. رنج می بریم ولی از آن طرف راحت خود را تأمین می کنیم. شما جواب بدهید که آیا بدون این پیشوای نابغه برای ما زندگی هست؟» کلاغ پرسید چرا نیست؟

مرغ فلسفه باف گفت: «آه مگر تو نمیدانی که دشمنان مودی جنگل را بر کرده اند، تنها کسی که ما را در مقابل هجوم آنها حفظ میکند اوست. لیاقت و کاردانی او مانع از آنشده که نسل ما کیان از روی زمین برداشته شود.» کلاغ به قهقهه خندید و گفت: «هم جنسها! شمارا فریب داده اند شما غیر از همین حامیان دشمنانی ندارید. اگر میخواهید از دشمن خود در امان باشید فی الفور حامیان دروغی خود را بکشید و در شاخه های بلند درختان جنگل امثال من زندگی می کنند که بالها و نوکهای بی آزار دارند. دندان و چنگال تیز مال همان کسان نیست که میخواهند شما را از دوستان بی آزارتان بترسانند. آیا ملتفت این حقائق ساده نیستید؟ آخر برای من فریفتن شما چه سودی دارد؟»

کسی حرفی نزد.

کلاغ تشویق شده و بشاخه پائین درخت پرید و گفت: «من میگویم درباره بچه های خود فکر کنید، شما مجبورید تملق بگوئید، لرزش خوف هرگز بدن شما را ترک نمی کند، شما در تهدید دائمی قرار دارید. دشمن در میان شماست در خارج از شما نیست. راجع با آزادی فکر کنید. راجع باین فکر کنید که آسمان بی پایان دشت بی پایان و جهان وسیع است و هیچ لذتی بالاتر از جولان در این فضای بی انتها وجود ندارد. روح نامحدود انسان میدان محدودی برای جولان میخواهد. زندگی مقید برادر مرگ است.» کسی اعتراضی نکرد. کلاغ ادامه داد: «شما می توانید جوچه های خود را در دامن محبت

بزرگ کنید و آنها را در این جنگل با سعادت تمام پرورش بدهید . شما میگوئید شغالشاه شمارا از شرح حیوانات موزی حفظ خواهد کرد . اجازه بدهید از این موضوع بخرم . مسئله در اینجاست که شغالشاه تنها حیوانی را که میتواند از ازین ببرد همان شما هستید ، والا اود در مقابل حیوانات دیگر فرار میکند و اما آن آن حیوانات . . . آنها بهمیچوجه با شما دشمن نیستند . الان اگر یارس سگی بلند شود شغالشاه و تخم ترکه و مشاوران قنی اش با دست باچگی بیک جهنم دره پناه میبرند ولی وقتی سگ قشنگ با آن گردن سترودم گره خورده و چشمان میشی خود وارد قبیله شما بشود کوچکترین صدمه بشما وارد نمی آورد . مسئله این است که اصل فلسفه حکومت شغالشاه دروغ است ولی شما بدون آنکه بفهمید ، دستخوش شدید ترین نکبت شده اید . من در مقابل نیکی هائی که از شما دیده ام خود را موظف میدانم که حقایق را بگویم و اطمینان دارم که در میان شما افراد با شعوری هستند که این نکته را درک کنند . من بخصوص خطابیم بر غبائی است که نوابوگان خود را با چشمهای اشگبار تسلیم جلاد ها می کنند ؛ خطاب من به جوجه های جوانیست که سر نوشت آنها گریه آور است ؛ البته خروس لاری ها و خروس ها و مرغهای فیلسوف و شاعر که چینه مجانی میخورند نباید از آنها غیر از مداحی چیز دیگری توقع داشت !

آنوقت کلاغ باز هم يك شاخه بالاتر نشست و گفت : « در نزدیکی قبیله شما دريك درخت نارون قبیله ما زندگی میکنند . در موقع احتیاج می توانید بمن رجوع کنید تا بشما کمک های لازم را بکنم . شما تا از من کمکی نطلبید من بخودم زحمت کمک کردن بشمارا نخواهم داد زیرا من چه غصه ای دارم برای کسانی بخورم که خودشان در فکر خودشان نیستند . »

کلاغ با گفتن این الفاظ در میان بر گهای خسته و خون آلود پائیز با پرش چند بال ناپدید شد در حالی که ناچند دقیقه مستمین اود در بهت و حیرت بودند . بالاخره یکی از خروسهای لاری سکوت را برهم زد و گفت : « این حیوان جهنمی همش مؤخر ف گفت . از پرهای سیاه و چشمان شیطانی اش معلوم بود که از طایفه مانیت و جاسوس دشمنان ماست و میخواهد نعمت امنیت را از دست ما بگیرد . » آنوقت بالحنی عصبانی تر گفت : « من اصلا تعجب میکنم که چرا شما اوقات خود را صرف شنیدن لاطائلات این غریبه مظنون کرده اید ؟ کی شما را با اینجا آورده ، گویا سهم شغالشاه در دلها کم شده . من مجبورم تمام آن کسی نا

را که مسئول تشکیل این متینک هستند تسلیم مجازات کنم. آنها باید بجای جوجه ها فردا خوراک شغالشاه و مشاوران سیاسی و اقوام شغالشاه قرار بگیرند.»

خروس میزبان کلاغ که وضع خود را در خطر دید و از طرفی تحت تأثیر بیانات کلاغ قرار گرفته بود فریاد زد: «آقا اشتباه کرده اید. حماقت تا امروز بهترین افسار و پوزه بند ما بود. حالا که ما تصمیم گرفتیم بفهمیم با هیچ قدرتی متوقف نمیشویم. تمام بیانات این پرندۀ محبوب درست بود. ماغیر از شغالشاه و غیر از شما خائنین قبیله ما کیان دشمنی نداریم. عدۀ ما بآن اندازه کافی هست که به نکتیت خود خاتمه بدهیم.»

در دنبال بیانات خروس سر و صدای زیادی از جمعیت بلند شد. عده ای از خروس لاری، و عده ای از خروس میزبان حمایت میکردند. حامیان خروس میزبان بیشتر از مرغها و جوجه های جوان بودند خروس لاری با سرعت بطرف بارگاه شغالشاه پرید تا موضوع را فاش کند. تمام خروسها و مرغهایی که عصیان کرده بودند از وحشت بر خود میلرزیدند. خروس میزبان هرچه آنها را تشویق میکرد نمی توانست از وحشت آنها جلو گیری کند. در این هنگام چند خروس از اطراف باو حمله بردند و گفتند اگر ما تو را نکشیم بهیچوجه نمی توانیم خود را در نزد پیشوای نابغه تبرئه کنیم. تاج خروس میزبان را از خون رنگین کردند. خروس میزبان از خود بسختی دفاع کرد، فقط دوسه مرغ و چند جوجه بکمک او شتافتند ولی خروسهای لاری بشغالشاه رسیدند و تمام عصیان کنندگان را بیارگاه بردند. شغالشاه با موهای راست ایستاده و خشمناک راه میرفت. خندۀ محیلی در پوزه های رو باهان موج میزد. مرغهای متملق در مدح شغالشاه قدقده میکردند. زاد و ولد شغالشاه همه نگاههای شرربار خود را بدسته شورشیان که وارد بارگاه شدند، دوختند.

خروس میزبان با تاج خونین و تن خسته در مقابل شغالشاه ایستاد. جوجه ها و مرغهایی که او را یاری کرده بودند پشت سر او ایستادند. شغالشاه پس از چند دقیقه قدم زدن ناگهان گفت: «ای خروس احق، ای مرغها و جوجه های بیشعور، آیا اینست نتیجه زحمات و خدمات من بملکت؟ اینطور شما میخواهید استقلال کشور را بفرشوید و وطن را در خطر بیندازید! تف بر شما، روح بیگانه پرستی آ تقدیر در شما حلول کرده! کار شما بجائی رسیده که بمقام منیع من خسارت عظمی میکنید؟ اگر عقل شما دهنه بر جنون شگفت آور شما نزده لا اقل خوب بود - مهابت من در دل شما اثری داشته باشد؟ باچه قدرتی میخواهید اصول عادلانه و نظام قانونی مرا برهم زده، بجای آن هرچ و مرج ایجاد کنید؟ کیست که در

شما این جسارت را ایجاد کرده است. آیا آن کلاغ جهنمی را که شمارا بکلمات دروغین فریب داد می شناسید؟ او جاسوس قبیله ای از حیوانات وحشی است که اگر بر شما مسلط بشوند دمار از روزگار تان بر خواهند آورد. و شما میخواهید مرزهای مقدس وطن را بقمه های منحوس این جانوران خطرناک آلوده کنید. بی خبری و حماقت شما، شمارا عجب گمراه کرده. چرا بی خبری و حماقت می گویم؟ شاید چینه ای بشما وعده کرده اند، هادرست است فقط بطمع يك مشت چینه لذت و وطن خود را میخواهید بفروشید! میدانم - همین است يك جاسوس شمارا با چینه بطرف خود جلب کرد. ما اطلاع داریم، توای خروس بی شعور این جاسوس را که بیهانه زخمی شدن بال در کشور ما پائین آمده بود در لانه خود پندیرامی کردی. ضمناً در همین مدت سندا جبر بودن خود را نیز امضا نمودی، و دستگاه آشوب طلبی و چاقو کشی خود را بوجود آوردی. «خروس باغورر گفت: اینها همه تهمت است. ما فقط آزادی میخواهیم.

تمام حضار از این جسارت خروس متعجب شدند و زیر لب فرقر کردند. شغال شاه خندید و گفت: «آزادی؟ می دانم مقصودت از این کلمه چیست! آزادی برای وطن فروشی! آزادی برای هرج و مرج طلبی. آزادی شما یعنی آزادی آنچه که مخالف آزادی است. من از شنیدن این کلمه نفرت دارم، شما مرتد شده اید از دین بدر رفته اید، بر علیه مذهب قیام کرده اید. آه میخواستم آنقدر سنگدل باشم که این کشور را ترك کنم و شمارا دستخوش حیوانات موزی دیگر قرار بدهم، تا آنوقت معنای آزادی را می فهمیدید.»

خروسها و مرغ های متملق همه یکصد گفتند: خداوند چنین روزی را نیاورد شغال شاه نباید برای خرفتی و ابلهگی يك چند دیوانه تا این حد ما را مورد بی مهری قرار دهد. در تمام اطراف جنگل جائی نیست که در آن باندازه مملکت خوشبخت ما نظم و قانون حکم فرما باشد

یکی از آن دوروباه گفت: ای شغال شاه اگر این عقل باخته ها باسگها روبرو میشدند، آنوقت میفهمیدند آزادی چیست!

شغال شاه گفت ای خروس احق آیا با همه این توضیحات باز راجع آزادی

مضحك خود فکر میکنی؟

خروس گفت: من برای بچه های خودمان رنج میبرم. من حس میکنم که در قید و زحمت ژندگی میکنیم، برای فهمیدن اینکار فلسفه لازم نیست.

دوروباه دوم گفت: اگر تصور کرده ای که زندگی موجود جاندار بخودی خود از هر گونه قید و زحمتی مبرا است تصور احمقانه ای کرده ای، فقط باید

دید آیا اندازه این قید و زحمت نسبت به قید و زحمت دیگران چقدر است. هر کس که اندک منطقی داشته باشد می فهمد که در اینجا کمترین حد قید و زحمت وجود دارد. فقط تا آن اندازه که برای ایجاد نظم لازم باشد، مهابت شغالشاه امنیت شمارا حفظ می کند. برای اینکه این مهابت باقی باشد شغالشاه باید چیزی برای تناول داشته باشد، حتما شما چند تاجوچه ناقابل را در مقابل یک خدمت شایان تقدیم میکنید. آیا اینست آن قید و زحمتی که قلب حساس شمارا جریحه دار می کند؟

خروس گفت: از کجا پیدا است که این کمترین حد قید و زحمت باشد. من از لای درختان آسمان را می بینم که در آن پرندگان قشنگ شناسی کنند، و تصور نمی کنم که آنها جگر گوشه های خود را بدندان و چنگال کسی تسلیم کنند. ناگهان رعشه خشم و نفرت بر همه مسلط شد. شغالشاه گفت ماد چاربی خردی عجیبی شدیم که بیک بی شعور ناقابل در محضر خود اجازه صحبت میدهیم این خائنان را از اینجا ببرید.

خروسهای لاری بامتقارها بالهای خروس و مرغان و جوجگان شورشی را گرفتند و آنها را در لانه های تنک و تاریک زیر زمینی انداختند. در آنجا آنچه که دلپسند یک پرنده زیباست وجود نداشت. چینه، علف، روشنائی و هوای آزاد نبود. مرغها و جوجهها از وحشت دچار ضعف و اضطراب شده بودند و با قدق ناتوانی مینالیدند. در چشمان بیفروغ آنها یأس خوانده میشد ولی خروس آنها را دلداری میداد:

«کلاغ بایاران خود باینجا خواهد آمد و ما رانجات خواهد داد.» و گاه نیز سعی میکرد بطریق دیگری جوجهها و مرغهای شورشی را دلداری بدهد: «دوستان من همه ما بالاخره دچار آن سرنوشتی که اکنون از آن میترسیم خواهیم شد، مگر این ترس از مرگ نیست که آقدر شما را ناتوان میکند. فکر کنید آیا میتوان از آمدن مرگ جلوگیری کرد؟ چه فرق میکند خواه در لانه خود، خواه در زندان شغالشاه و خواه بدست جلادان او همه جا، یکسان میمیریم. ولی مرگهائی هست که پس از متوقف کردن قلب، روح را بی نهایت علو میدهد و من از این مرگهائیه فقط نیتروسم بلکه آنها را پیشواز میکنم.» در همان ایام که خروس در زندان بود بطور مخفیانه او را آگاه کردند که عده زیادی از مرغها و جوجهها در صدد هستند که راه او را دنبال کنند خروس با شنیدن این خبر شاد شد و همزنجیران را از موضوع باخبر کرد و گفت: «حالا دیگر آن مرگ پرافتخار را با آسودگی خاطر قبول می کنم.»

خروس و مرغها و جوجه‌ها را مرتباً بیای استنطاق می‌بردند، و بخصوص خروس را بسیار زجر دادند تا او را در اعتراف به جاسوسی و خیانت و ادرا کنند. متقار او را سوزانند، یک چشم او را کور کردند، پرهایش را کنند و بدنش را خون آلود کردند ولی خروس فریاد میزد: «آزادی و آسودگی بچه‌های ما! اینست فقط آنچه‌ی که من میخواهم». «یکی دو تا از مرغها و جوجه‌ها ضعیف شدند و گفتند ما را خروس فریب داد، ولی آنها هم، چون چیزی در «جاسوسی و چینه گرفتن» خروس نمی‌داستند نگفتند.

روز محاکمه رسید. محاکمه بوسیله مرغها و خروسهای پیر اداره میشد منشی‌ها از جوجه‌ها بودند. جمعیت آنروز بسیار زیاد بود. وقتی خروس و مرغها و جوجه‌های شورشی را آوردند جمعیت اظهار نفرت کرد، یک چند مرغ لچاره فحش دادند و گفتند این خروس خائن میخواست بچه‌های ما را بدبخت کند. خروس با بدن سوراخ و پرکنده و متقار سوخته و یک چشم کور به محکمه آمد. دادستان او را احق، جیره خوار اجانب، طماع، خائن، وطن‌فروش، دشمن نوع ما کیان، هرج و مرج طلب، بیدین، چاقو کش و لچاره خواند. مرغها و جوجه‌های دیگر را نیز بهمین ترتیب مورد دشنام قرار داد و گفت که آنها آلت شدند. تأکید کرد که جامعه ما کیان چنین عناصر تنگینی را از میان خودشان طرد میکنند. در آخر تقاضای اعدام برای همگی کرد. جمعیت تماشاچی برای تقاضای اعدام دادستان دست زد. و کیل مدافع اعتراف کرد که جرم بقدری بزرگ است که دفاع دشوار است، تقاضا کرد که به ابله‌ی و دیوانگی آنها رحم کنند. روی کلمات ابله‌ی و دیوانگی و حماقت بقدری تکیه کرد که خروس چندین بار حرف او را با فریادهای اعتراض برید.

دادستان بار دیگر تأکید کرد که جرم بزرگ این خائن بی‌دینی است، او بتظام مقدسات پشت یازده، به نشر افکار فساد پرداخته است. او با دشمنان تاریخی وطن ما ساخته و بر علیه ما توطئه چیده است. جمعیت دم بدم اظهار نفرت و انزجار میکرد.

بخروس اجازه دفاع داده شد، وقتی او برخاست یک نفر از میان تماشاچیان دادزد: حیوان یک چشم خفه شو بنشین. خروس جواب داد: «من در راه آزادی شما یک چشم شدم، ولی با همین چشم که باقی مانده بیش از دو چشم شما حقیقت را می‌بینم. آنچه که مرا در این محکمه زجر میدهد این نیست که متهم قرار گرفته‌ام، و حکم اعدام من تقاضا شده بلکه اینست که پرندگان از جنس من بنام قاضی و دادستان و وکیل مدافع سعی در نابودی من دارند. به نفع کی؟ به نفع دشمن خونخوار خودشان! برای چه؟ برای ادامه اسارت و ادبار خودشان! چرا؟ زیرا حریص،

ترسو و کوتاه بین هستند.»

«اگر مرا رو باهوا و شغالها محکوم می‌کردند این بسیار عادی بود. اگر در همان موقع مرغها و خروسها برای من اشک می‌ریختند، بسیار سعادتمند می‌بودم ولی حالا چطور می‌توانم در دهولناک خود را نادیده بگیرم. همزنجیرهای من مرا می‌کشند. بدبخت‌هایی مثل خود من می‌خواهند روی نش من برقصند و شادی بکنند.»

دادستان حرفهای خروس را برید و گفت: از آن کلاغ شوم ادای جملات عوام فریبانه را در راه مقاصد آشوبگرانه یاد گرفته ای. آقای رئیس محکمه من از شما تقاضا دارم که بیک خائن علنی اجازه ندهید که از حق مقدس دفاع، سوءاستفاده کند. جمعیت ما کیان بال‌زدند و هورا کشیدند و محکمه بخروس امر سکوت داد. سپس محکمه پس از چند دقیقه شور حکم اعدام خروس و حبس ابد مرغها و جوجه‌ها را صادر کرد. روز اعدام خروس، تمام ما کیان در زیر درخت گردو که قرار بود در آنجا خروس را بدار بکشند حاضر شدند. وقتی خروس را از زندان می‌آوردند یکمده‌ای در سر راه او داد کشیدند مرده باد خروس یک چشم خائن، ولی در میان جمعیت چند خروس و مرغ باو گفتند مطمئن باش که انتقام تو را خواهیم گرفت، و حقیقت غلبه خواهد کرد. از همان شاخه‌ای که کلاغ روی آن نشست و نطق کرد رو باهی خروس را بدار آویخت و آت مرغ در بالای دار پنجه‌های خود را بهم فشرد و چشمهای خود را بست، بالهایش بوضع محقر و رقت‌آوری آویزان شد. وزبانش از منقار سوخته‌اش بیرون آمد، بادمختصری پیکر بی‌جان را نوسان میداد. هیجان هوچی‌ها خوابید و اندوه و تأسف آنهائی که راجع بخود و راجع بآینده خود فکر می‌کردند شروع شد.

ولی دنیا بیک پاشنه نگشت. کشور ما کیان نیز دچار تحولات دیگری شد، پستی‌ها و بلندی‌ها بخود دید. خروسهای دیگری از همان شاخه گردو بدار آویخته شدند کلاغها و پس از آن نیز طاوسهای دیگری از دنیای طاوس‌ها بدار ما کیان مخفیانه سفر کردند. طغیان‌ها شد و حتی یکبار برای نجات دادن خود، شغالشاه از کشور شغالان و رو باهان، هم‌جنسان خود را بکمک طلبید و بیش از نیمی از جمعیت کشور ما کیان باین طریق از میان رفتند ولی...

بالاخره دنیا بهمان پاشنه نگشت. انقلاب بزرگتری شد. ما کیان هر چه «پر» داشتند «منقار» ساختند و شغالشاهیان را از میان برداشتند. و از آن میان یکی از زاده‌های همان کلاغ قدیمی که بایکمده از اهالی کشور کلاغ‌ها بکمک کشور ما کیان آمده بود بکمک هم‌جنسان خود بخانه شغالشاه ریختند و چند نفری، منقارها را به تخم چشم شغالشاه فرو بردند. از زمین باسمانش بردند و هر چه

می توانستند بالا رفتند و از آن بالا ، از ماوراء ابرهالا شاه اش را بزمین افکندند .
نه بزمین پاك و منزه جنگل ، بلکه در مرداب گندیده ای که دو آن دورها براز
لاشه شغالشاهیان شده بود ، سرنگونش ساختند .

واز آن پس ماکیان از خوشحالی بهر طرف پریدند و فضای دیار خود
را از قدقد و بانگ های مکرر خود پر کردند . همه برای خوردن چینه بگردش
در آمدند سپس در آفتاب لم دادند و شپشک بدن خود را جستند . آنوقت بشاخه
های درخت ها پریدند . و فردا صبح يك خروس که بالهای سرخ ، برنگ خون و
چشمهای براق داشت و منقار قشنگ او را برهای طلائی احاطه کرده بود به
بلند ترین شاخه درخت گردو پرید و از آنجا فریاد سرور آمیز خود را با آسمان
برداشت . در آسمان آفتاب بزرگ مانند شعله ای مقدس از رنگهای ارغوانی افق
بیرون میآمد و پرندگان آزاد و بال گشوده در آسمان لاژوردی درائیری آنها
سیر می کردند .

ساری - ۴۰ تیر ماه ۱۳۴۴

امثال مللی

آلبانی

ترشی تند ، ظرف خودش را میخورد .
کسی استخوان خشک را نمی لیسد .
بی رفیق شجاع ، شجاعت ممکن نیست .

فروژی

کسی که بدیوانگی خود بی میبرد ، بقل شروع کرده است .
عقل زیاد بچنون نزدیک است .
کسی که کم میداند ، کم فراموش میکند .
آدم از هر چیز می تواند دور بشود ، جز از خودش .
کسی که درم می افشاند فقر درو میکند .
بی سواد از کم سواد بهتر است .
هر جا که گوش گرگ باشد خود گرگ خواهد بود .
حرف زده شده درخت نمو کننده است .

محاسن و معایب حزب ما

ارشد شیر اوانسیان
عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران

در اینجا میکوشیم تا علل موفقیت های حزب توده ایران را درین پنج سال، بادلائل روشن و ساده بیان کنیم و در عین حال نواقص کار را گوشزد سازیم تا همه رفقای حزبی متوجه اطراف و جوانب کار باشند، بر محاسن بیفزایند و معایب را اصلاح کنند.

در يك نهضت آزادی طلبی در عین حال که باید در برابر شکست همچون فولاد مقاومت کرد، خونسردی داشت و در فکر ادامه مبارزه بود، از طرفی هم بایستی بنواقص کار خود پی برد و در رفع آن کوشید.

در تاریخ ثابت شده است که فقط حزبی میتواند دوام داشته باشد که از انتقاد نهراسد و نواقص را باشهامت اعتراف کند و عملاً برای رفع آن بکوشد. در نهضت های آزادی خواهانه نباید گذاشت که باتلاقی و یا منجلابی ایجاد شود. چون این باتلاقیها و منجلابها ریشه نهضتها را خواهد پوشاند.

علل پیشرفت حزب توده ایران

پس از شهریور تا کنون، صدها دسته، بنام حزب تشکیل شده اند و هر يك پس از چند صباحی از بین رفته اند ولی حزب توده ایران که در بدو تشکیل خود بیش از بیست نفر عضو نداشت، امروز صدها هزار نفر را در زیر لوای خود متشکل کرده است. علل این موفقیتها چیست؟

۱ - اشخاصیکه پایه حزب توده ایران را تشکیل میدهند اشخاصی هستند که سالهای متمادی برای آزادی جانفشانی نموده و در ترمیم گاهها و محبسها فداکاری کرده اند و درجه ایمان و پشت کار خود را بشبوت رسانیده اند. اینان سرد و گرم، طوفان و آرامش، و انواع سختیها را باسانی گذرانده و در واقع مثل فولاد آبدیده شده اند، این نوع اشخاص هستند که در مقابل ارتجاع تا آخر مبارزه خواهند کرد و فاتح خواهند گردید.

۲ - حزب توده ایران ترادسیون تمام انقلابیون و آزادیخواهان ایران



دکتر فریدون کشاورز

را سرمشق قرار داده . خود را وارث انقلاب مشروطه، نهضت خیابانی و سایر نهضت های آزادخواهانه میدانند و از تجربیات تاریخی نهضت های آزادی ایران کاملاً استفاده کرده است و آنها را بمرور عمل گذاشته و حتی از تجربیات نهضت های مترقی دنیا نیز بنفع توده ایرانی استفاده کرده است .

۳- حزب توده ایران بتوده های عظیم تکیه کرده است، و بخاطر آنان مبارزه نموده تا امروز يك عامل بین المللی شده است . در تاریخ ایران سابقه ندارد که بیش از یکمیلیون ایرانی زحمتکش متشکل شوند و دستگاه حاکمه پوسیده ایران را چنین بلرزه در آورند و استعمارچیان را دیوانه سازند، و از طرفی نیز تکانی بنهضت های شرق، شرق نزدیک و خاورمیانه بدهند .

۱- کمون صدها هزار مردم ساده متشکل شده اند . مبارزه کرده و ترقی نموده اند . روح مبارزه و شهامت در آنان ایجاد شده است . صدها نفر کارگر ساده بهتر از رجال کهنه کشور نطق می کنند و قضایای سیاسی جهان را درست تجزیه و تحلیل میکنند. در سابق حتی نهضت های آزادی خواهانه در ایران، تکیه بتوده های عظیم نمیکرد . البته این بزرگ ترین عیب این نهضت ها بود، علت این کار هم عدم رشد اقتصادی کشور بوده . همین علل بود که مشروطه را ناقص گذاشت .

۲- افراد فعال حزب ما مجهز بسلاحی هستند که قدرت نهضت را چندین برابر تقویت میکند . مکتب حزب توده روی پسایه های علمی و فلسفی قرار گرفته است .

ما وضع ایران و دنیا را از لحاظ تاریخی ، علمی ، فلسفی ، اقتصادی آن قضاوت مینمائیم. وقتی که موقعیت دنیا و با ملتی را خوب تجزیه و تحلیل کردیم وضع اقتصادی طبقات آنرا تشخیص دادیم و علت بیدایش هر فنومترا در آن فهمیدیم، البته بهتر میتوانیم نقائص آنرا علاج کنیم .

علت همین تجزیه و تحلیل منطقی قضایای اجتماعی بود که پیش بینی ما در باره شکست فاشیسم بالا خره واقعیت بخود گرفت و نظر ما را تأیید کرد .

وقتی حزبی ، موقعیت را درست تشخیص داد ، میتواند شعارهای درست و مناسب باموقعیت بدهد و وقتی شعارهای درست داد، میتواند مردم را دور خود جمع کند . با شعار غلط هرگز نمیتوان توده را جلب کرد .

چنانچه افراد تشکیلاتی با تئوری علمی نیز مجهز باشند نیروی آنان بیشتر میشود . فرد متشکل ، خود قدرتی است . اما اگر باسواد و با معلومات و با اطلاع باشد نتیجه عمل او چندین برابر خواهد بود . وقتی که علم در مغز ملیونها مردم رسوخ یافت آینده را بهتر درک می کنند . و وقتی که آتیه را روشن

دیدند با قدمهای محکم بسوی آن به پیش خواهند رفت و در این صورت یأس وجود نخواهد داشت .

۵ - حزب توده ایران اولین حزبی است که شعار مبارزه بر علیه استعمار را رواج داده است . امروز هر ایرانی این شعار را دنبال میکند و بآن علاقه مند است . ملت ایران تا کنون نتوانسته است اندکی پایه استعمار را در ایران لرزان کند ولی هنوز نتوانسته است آنرا بطور قطعی ریشه کن سازد . ولی چگونه میتوان این ریشه هارا قطع کرد ؟
هنگامی که همه عوامل سیاسی و اقتصادی را که مانع پیشرفت ما هستند از پیش برداریم ، ریشه امپریالیسم کنده خواهد شد .

قبل از همه چیز باید طبقه حاکمه مزدور استعمار را ضعیف سازیم و از صحنه سیاست بیرون کنیم آنوقت دیگر استعمار مزدوری نخواهد داشت . سپس باید بتقویت اقتصاد ایران پرداخت و برای اقتصاد مملکت شالوده ای چنان محکم ریخت ، که دیگر امپریالیزم نتواند در آن نفوذ کند .

در آن موقع تریاک ، الکل ، رشوه ، دزدی و خیانت و بیسوادی و ترس ازین خواهد رفت و آزادی ، نان ، بهداشت ، فرهنگ برای همه خواهد بود . و از این راه استقلال کشور تحکیم خواهد شد .

۶ - نباید منکر شد که حزب توده ایران بصددها هزار نفر درس مبارزه ، شهامت ، از خود گذشتگی و مردانگی آموخته است . مردم امروز ایران با مردم دوره ۲۰ ساله رضاخان فرق فاحشی دارند . در دوره گذشته برای حفظ جان خود دیگران را بخطر می انداختند ولی در دوره ۵ ساله اخیر وضع خیلی فرق کرده است . صددها هزار مردم ساده و عامی جان خود را در راه آزادی بخطر انداخته اند . کشته شده اند تا ملت را نجات دهند . در عرض این مدت شاید چندین هزار دهاتی و کارگر با سلاح طبقات حاکمه بهلاکت رسیده اند . بعضی میگویند چه لزومی داشت که متحد شوند ، مباره کنند و بهلاکت برسند ؟ جواب آن زیاد دشوار نیست .

زندگی توده ها اساساً رضایت بخش نیست . مردمی که بدی وضع زندگی خود را دریافتند و بآن شعور پیدا کردند ناچار برای اصلاح آن اقدام خواهند کرد .

اصولاً کار بزرگی که حزب ما درین چند سال کرده است ، ایجاد همین شعور (کنسیانس) است .
وقتی مردم متشکل شدند و مبارزه کردند ناچار تلفات خواهند داد .

این خود علامت رشد سیاسی ملت است. اینها کشته میشوند تا در آینده هزاران نفر در چنگال قهر و گرسنگی نگیرند. در نتیجه دیگران در مبارزه شجاع میشوند. از گلوله و خون نمی‌هراسند و همین روح شجاعت، ملت را احیاء می‌کند و بشاھراه ترقی می‌رساند.

اما راجع بنواقص کار میتوان بنکات زیرین اشاره کرد :

۱ - ابزار کار

برای هر کاری ابزاری لازم است. اگر ماشین و ابزار کارخانه‌ای شکسته و ناقص باشد بدون شك محصول کارخانه کم خواهد شد. ما هم که میخواهیم اجتماع ایران را اصلاح کنیم ابزاری لازم داریم. مهمترین همه این ابزارها فرد حزبی با اخلاق و رفتار حزبی است.

با وجود اینکه ما بطبقه فاسد حاکمه اعلان جنگ داده ایم، و از لحاظ سیاسی روش جدیدی را اختیار کرده ایم ولی هنوز آثار اخلاق و آدابی که همان طبقه موجود آن هستند، در ما وجود دارد.

قرنهایست که طبقه حاکمه، مردم را بآدابی معتاد کرده است. این اخلاق و آداب، در خانواده، در مدرسه و در اجتماع بما تزریق شده است. بیایستی کوشید که اجتماع را ازین نظر هم اصلاح کرد. حزب توده ایران در این باره کوشش کرده است ولی این کوشش کافی نبوده است. با اخلاق فاسد نمیتوان باتوده های مردم معاشرت کرد. اگر وظیفه شناس و کوشا باشیم و عیبهای خود را رفع کنیم آزادی ایران کمک بزرگی کرده ایم. پس باید ابتدادانست که اخلاق حزبی و اجتماعی چیست، و سپس آنرا بر مردم تلقین کرد.

کارهای بزرگ سیاسی روی عوامل کوچکی بنامیشود. اگر این پایه‌ها صحیح باشد نتیجه کار بزرگ و مثبت والا منفی است. دیسیپلین، و وظیفه شناسی، فداکاری، پرکاری و کم حرفی و نظایر این هاست که بما امکان انجام کارهای بزرگ را میدهند. وقتی که همه افراد حزب با انضباط و عالم باشند محصول کار بمراتب زیادتر خواهد شد.

۲ - نهضت قوی و دامنه دار میشود.

امروز دیگر دستگاه حزبی کفاف انجام دادن وظایفش را نمی‌دهد. ما محتاج

بیک دستگاہ قوی تری برای رهبری حزب میباشیم. نه فقط باید این دستگاہ تقویت شود بلکه باید سبک کار، طرز رهبری و ارتباط نیز فرق کند. در اینجا دو علت بزرگ و اساسی در کار دیده میشود:

الف - ابتکار شخصی: هر وقت در ولایات صحبت از کمک میشد فوراً کمک مالی از مرکز میخواهند. در صورتیکه رهبران حزبی هر محل باید با ابتکارات خود رفع احتیاج کنند. اساساً این هم از باقی مانده های اخلاق طبقه حاکمه است که همه چشم بیالا دوخته اند و از مرکز کمک میخواهند. بعضی ولایات این حس ابتکار و هنرمندی خود را ثابت کرده اند و بر مرکز هم کمک میکنند.

بجای اینکه ابتکار درین گونه موارد مالی بکار رود، در برخی جاها اتفاق افتاده است، ابتکاراتی از لحاظ روش سیاسی بکار میبرند که بر ضرر نهضت و حزب است. ایران کنونی دارای موقعیت مخصوصی است. سیاست در آن بسیار مبهم و پیچ در پیچ است. رهبری سیاسی حزب در چنین موقعیتی کاری دشوار است. و حزب ما با تجربیات زیاد خود توانسته است از این گیر و دار فاتح بیرون بیاید. ولی در بعضی سازمانهای حزبی ولایات، در بعضی مواقع بدون در نظر گرفتن شرایط و تاکنیک روز، بدون اینکه به عوامل سیاسی و تحریکات دشمنان متوجه باشند، با اقداماتی دست میزنند که سیاست کلی حزب لطمه میزند. در این مواقع نباید بدون دستور مرکز هیچگونه عملی انجام داده شود.

بیشتر این عیب، بعلمت احساسات شدید رفقای ماست. ملت ما سالها در زیر فشار بوده است و حالا که يك نیمه آزادی بدست آمده این احساسات را میخواهد ظاهر کند. ولی باید تند کرداد که موقعیت بسیار دشوار است و هر کسی بدشواری میتواند سیاست را تشخیص بدهد. چاره منحصر بفرود، این است که ارتباط مرکز و شهرستانها همیشه برقرار باشد تا بوسیله آن، افراد حزبی را بجزئیانات روز آشنا کنند و کمیته های شهرستانها نیز بدون دستور مرکز عملی انجام ندهند.

ب - کادر حزب: نهضت قوی میشود و کادر سابق تکافوی رهبری آن را نمی دهد. باید کادر جدید را از راه زیر پیدا کرد: در حین مبارزه افرادی پیدا میشوند که از خود شجاعت، از خود گذشتگی و شایستگی نشان میدهند. این افراد را باید فوراً بکلاسهای سیاسی جلب کرد و در آنجا بدیناها تعلیمات سیاسی داد. عمل بدون علم کم نتیجه و علم بدون عمل بی فایده است. کادر قدیمی حزب ما پخته و فهمیده است ولی اولاً عده آنها ناکافی است و ثانیاً عمر آنها جاویدان نیست. پس باید بجای آنها کادر تهیه کرد. همانطور که گفتیم باید از میان دهقانان و

کارگران مبارز این دسته رهبری را انتخاب کرد و با آنها تعلیمات داد و از میان آن هانویسنده، ناطق و تشکیلات دهنده بوجود آورد.

ایجاد اینکار درحزب ما تا اندازه ای عملی شده است ولی باید کوشید که این عمل منظم و بادقت انجام شود.

۳- مرکزیت و دموکراسی

مسئله دیگری که باید بآن اهمیت داد موضوع مرکزیت و دموکراسی درحزب است. هر قدر شرایط مبارزه دشوارتر باشد باید مرکزیت را تقویت کرد و بالعکس هر اندازه وضع مبارزه آسان و ساده باشد دموکراسی را باید شدت داد. این راهی است که ما باید بوسیله آن به هدف خود برسیم. بی شک شرایط کنونی ایجاب میکند که مرکزیت درحزب ماقوی تر شود.

اما بعضی رفقا غلط قضاوت میکنند. چون سالها در زیر رژیم استبداد بوده اند، خیال میکنند که وقتی آزاد شدند باید درحزب هم، درباره تمام مسائل بزرگ و کوچک رأی بدهند و نظر آنها رعایت بشود. این طرز تفکر را «آنارشیزم-لیبرالیزم» میگویند. این طرز تفکر جز تخریب خود نهضت نتیجه ای ندارد. در ارتش هائیکه در دست طبقات حاکمه است سرباز باید بفرمان مافوق کور کورانه و بدون تعمق رفتار کند. و برای خاطر همان طبقه حاکمه و ظاهراً بنام ملت و میهن کشته شود. اما در ارتش ملی و یا یک نهضت، اینطور نیست. وقتی مافوق سرباز از توده باشد، دیگر اطاعت این سرباز کور کورانه نیست. چون میدانند که هدف افسر بفتح اوست و دبسیلین و انضباط برای پیشرفت کار هست نه برای تحکم و زور گوئی.

بهمین علت است که در یک قشون ملی انضباط قوی تر از قشون غیرملی است. باین جهت که در ارتش اول، سرباز از روی ایمان و اعتماد و در ارتش دومی از روی جبر و زور اطاعت میکند.

درحزب هم همینطور است. بایستی همگی بدون چون و چرا مطیع تصمیم هائی باشند که خود گرفته اند. عقاید افراد محترم هست. درس هر مسئله و تصمیم همه بحث و صحبت میکنند، نظر میدهند ولی پس از اتخاذ تصمیم و صدور رأی اکثریت، باید مطیع صرف بود و بی چون و چرا فرمانبرداری کرد.

۴- شخصیت، هم آهنگی

در این جا موضوع دیگری پیش می آید و آن داشتن شخصیت است

از مسئول حوزه، مسئول کمیسیون و عضو کمیته محلی گرفته تا عضو کمیته مرکزی، همه باید دارای شخصیت و احترام باشند. باید حرف آنها در محیط مسئولیت خودشان مثل قانون باشد و هر فردی آنرا لازم الاجراء بداند.

در غیر این صورت محکوم بقنا خواهیم بود. اداره کردن ۵ نفر کار بسیار دشواری است تا چه رسد بداره کردن يك شهر، يك استان و يك کشور. و مخصوصاً اگر اینگونه اجتماعات در يك مملکت، بدون سابقه هم باشد. و مردم هر کدام نوعی فکر کنند و افکار گوناگون و نادرست باشد. پیدا است که در بین مردم کشوری که قرنهای بحزب و اجتماع عادت کرده اند، بامردمی که تازه باین کلمات آشنا میشوند تفاوت زیادی است.

از همین جا موضوع هماهنگی در حزب پیش می آید.

اگر به شهرهای ایران و مردم آن نظر کنید تفاوت زیادی می بینید. فکر آذربایجانی با بلوچ، خراسانی بالر، طرز تفکر گیلانی با سیستانی فرق دارد این فرق زائیده چگونگی ارتباط با دنیا، شرایط اقتصادی محیط و تربیت سیاسی است. ما می خواهیم که همه ایران را نجات دهیم پس باید بکوشیم که همفکری بین همه اعضاء حزب بوجود بیاوریم. مثلاً آذربایجان و آبادان خیلی از هم دورند، اما وجود کارگر صنعتی و فشار، آبادان را زودتر با آذربایجان نزدیک ساخته است. در باره ایجاد همفکری حزب توده زیاد کوشیده است ولی هنوز راه زیادی در پیش دارد.

۵ - تصفیه در حزب

بعضی اشخاص تصفیه را با اخراج از حزب اشتباه میکنند. حزب همه وقت میتواند افراد خائن و جاسوس را که وارد آن میشوند اخراج کند ولی تصفیه امر دیگری است.

برای تصفیه دقت و انرژی زیادی لازم است. مثلاً ممکن است این عمل هفت روز متوالی در يك حوزه طول بکشد تا افراد از هم دیگر انتقاد کنند و انتقاد شدگان از خود دفاع کنند و فعالیت های خود را یاد آوری کنند و بالاخره حوزه و مسئولین، با اخراج یا توبیخ آن شخص تصمیم بگیرند. تصفیه علاوه بر اخراج افراد ناصالح، جنبه مثبت دیگری دارد که آن افزایش شناسائی افراد نسبت یکدیگر و پیدا شدن رشد سیاسی در افراد است. خیلی اشخاص از طرف دسته های ارتجاعی یا طبقه حاکمه، بحزب می آیند. اینها را باید حزب تربیت و با اخراج کند. تصفیه حزب وظیفه ایست که باید در اولین فرصت انجام گیرد. تشخیص

موقعیت بعهده کمیته مرکزی یا کنگره است. اگر این عمل تا کنگره انجام نگردد، کنگره بادر نظر گرفتن افکار عامه افراد حزب، برای آن تصمیمی اتخاذ خواهند کرد.

۶ - محدود کردن ورود به حزب

یکی از نواقص کار ما اینستکه همه را باسانی به حزب می پذیریم و شاید در اوایل امر این کار لازم بود ولی حالا این عمل خطرناک است.

باید هر چه زودتر متوجه این خطر شد و حتی المقدور تنها افراد شایسته را پذیرفت. تا وقتی که حزب افرادی را نشناخته و صلاحیت آنان را تشخیص نداده، نباید آنان را بداخل حزب راه داد.

کنگره برای دوره آزمایشی ۳ ماه حداقل تعیین کرده است ولی ممکن است کسی یکسال هم در دوره آزمایشی حزب باقی بماند.

بعضی ها خیال میکنند که وارد کردن افراد به حزب خدمتی است به نهضت. اما اینطور نیست. يك فرد حزبی باید بکوشد توده های وسیعی را دور حزب جمع کند ولی لازم نیست همه اینها عضو حزب باشند. توده ها باید در تشکیلات اتحادیه های کارگری، دهقانی، جوانان، زنان، و غیره جمع شوند. چنین سازمان-هائی مکتبی مقدماتی برای حزب خواهند بود. آنوقت باید اشخاص نخبه را از این سازمانها وارد حزب کرد.

اعضای حزب نه از لحاظ کمیت، بلکه از جهت کیفیت باید دارای ارزش باشند. افراد آن باید پخته، ورزیده، شجاع و دارای اخلاق اجتماعی حزبی باشند. ارزش کارت حزبی باید بقدری بالا برود که اگر کسی آنرا بگیرد خیال کند فتحی کرده است.

دنیا زیاد دیده است که این کارتهای حزبی در راه وظیفه خونین شده است. نه فقط در جنگ بلکه در مبارزات سیاسی. حتی در ایران نیز در نهضت گیلان کارتهای حزبی زیادی با خون صاحبان آن رنگین شده اند.

وقتی که منظور بالا عملی شد، حزب بیک دستگاه مقتدری تبدیل خواهد شد که بایک فرمان صد ها هزار نفر از توده ها را بحرکت درخواهد آورد و خواهد توانست این نیروی عظیم را در راه نجات مردم ستمکشیده کشور بکار اندازد.

يك موضوع قابل توجه دیگر اینست که :
وقتی برای دادن تشکیلات شهری میروید، فوراً کمیته را انتخاب نکنید

تجربه تلخ گذشته، غلط بودن این طرز را نشان داده است. بلکه با تبلیغات صحیح و با مطالعه وضع و شرایط محیط و آشنائی با مردم، زمینه را آماده نمائید بعد کم کم حوزه بندی کنید و تشکیلات بدهید و مسئول را از میان اشخاص با ایمان انتخاب کنید و در انتخاب نیز عجله نداشته باشید.

اگر مسئول، شخصی ناشایسته و نالایق باشد دوبردی دارد: اول اینکه به نهضت صدمه میزند. دوم اینکه توده در ابتدا بمسئول های حزب توجه می کند و در باره يك حزب از روی اداره کنندگان آن قضاوت می نماید. باز هم توصیه میکنیم که در انتخاب مسئولین دقت کنید. اگر مسئول از لحاظ اخلاقی و سیاسی نقصانی داشته باشد از چشم حزب می بینند نه از شخص او.

۷ - تبلیغات

باید دستگاه تبلیغاتی حزب را قوی ساخت. بتوده مردم نزدیک شد و احتیاجات آنها را درک کرد. بعلت عدم تماس کافی با توده ها، ما گاهی خشک فکر می کنیم.

برای توسعه کار تبلیغاتی باید هر روز فکر بکر و تازه ای کرد. يك کار بکاتور جالب که مظهر زندگی و مبارزه توده است، يك شعار بجا و بموقع، يك نطق جالب توجه و برفع توده، مردم را جلب میکند.

باید از نوشتن مقالات و ایراد نطق های طولانی و خشک و پراز لغاتی از قبیل ارتجاع بین المللی و غیره... پرهیز کرد. باید موضوعات را بطور ساده به مردم حالی کرد. وقتی مردم فهمیدند، عملاً شما آنها را بر علیه ارتجاع آماده کرده اید، باید از سیستم کمیسیون و سو کمیسیون بازی احتراز کرد. باید بجای آن با توده تماس گرفت. اگر افراد متخصص حزبی را خوب تشخیص بدهیم و آنها را در کار های مربوط به تخصص آنها مسئولیت بدهیم نصف کار انجام شده است. بعد از این بیشتر باید سیستم مسئولیت فردی بکار برده شود. البته در مقابل يك بازرسی و کنترل دقیق و مداوم.

۸ - در پیرامون تاکتیک ما

مطلب مهم دیگری که در کنگره باید درست بآن رسیدگی کرد، تاکتیک مبارزه حزب مادر داخل ایران است. آنچه در اینجا خواهد آمد کمیته مرکزی مدتی است عمل میکند و کنگره آینده با تأیید صحت این تاکتیک با دقت بیشتری باین موضوع توجه خواهد کرد. در دوره جنگ که فشار امپریالیسم، در مقابل فشاری که خود او از جنگ و فاشیسم میدید، بعلت ها کمتر بود نهضت های آزاد بخواه تاکتیک دیگری داشتند

ولای امروز که جنگ پایان یافته و فشار امپریالیسم بر ملت‌ها زیادتر شده است، ما وظیفه دیگری داریم. بدین طریق شکل مبارزهٔ ماعوض شده و گرچه اساس و هدف همانست که بود اما شدت عمل زیادتر گردیده، چون خطر امپریالیزم شدیدتر است. و از این پس چون در مقابل امپریالیسم موضوع استقلال ایران قرار گرفته است باید شمار ما وسعت بیابد و منافع طبقات بیشتری از مردم ایران در داخل خود بگیرد. و از طبقات مختلف و متوسط که دارای روح دمکراسی هستند استمداد کند و جبههٔ وحدت ملی را در مقابل استعمار بیش از پیش تقویت نماید.

امروز ما مجبوریم که منافع توده‌های وسیع دهقان و کارگر را با مصالح ملی و میهنی خود وفق بدهیم.

حزب تودهٔ ایران در عرض این پنج سال بموقیبت‌های بزرگی رسیده است. دستهٔ چندده نفری، به یک میلیونی تبدیل شده است. شرکت مادر انتخابات دورهٔ چهاردهم و خدمات فراکسیون توده در پارلمان. و بالاخره با شرکت در کابینه، دنیا بقدرت و نیروی حزب توده ای مایی برده است.

اما هنوز خیلی کارهای اساسی در پیش است. اگر ما تاکنون فقط حرف میزدیم و توده‌ها را متشکل میکردیم و بر علیه طبقهٔ حاکمه ظالم برمی‌انگیختیم، امروز وظیفه داریم که با شرکت در مجلس ۱۵ که بایستی مترقی و دموکرات باشد از مرحلهٔ انتقاد وارد مرحلهٔ عمل شویم و عملاً مردم، آزادی، نان، فرهنگ و بهداشت بدهیم. برای رسیدن باین مقصود، باید حزب ما قوی تر شود و آگاه‌تر باشد. اخلاق حزبی بوجود آید، تشکلات ما آهنگین بشود و ارکان حزب ما آنطور پایدار شود که با فرمان دستگاه رهبری، همگی برای هر نوع فداکاری حاضر و آماده باشیم.

برای پیشرفت‌های جدید، همیشه بفکر اصلاح خود و حزب خود باشیم، خود را محکم‌تر کنیم، بهتر از پیش بسازیم و به پیش برانیم.

توضیح

گذشته از اشتباهات چاپی معدودی که ممکن است در این شماره اتفاق افتاده باشد یکی دو اشتباه مهم‌تر نیز هست که باید آن اشاره کرد: در صفحهٔ ۳۶ سطر ۷، کلمهٔ «با وجود»، «بی وجود» چاپ شده و معنی جمله را تغییر داده است و در همان صفحه در سطر ماقبل آخر کلمهٔ Transmutation اشتباهاً از متن دیگری با نجا افزوده شده است. خواهشمندیم اصلاح بفرمایید.

ذخائر زیر زمینی ایران

معادن فلزی ایران، بقیه از آهن که در شماره (۱) مردم شرح مفصل آن داده شد در سرتاسر ایران کشف شده. درین میان سرزمین آذربایجان از حیث ثروت معدنی دل مخصوصی را در ذخیره های معدنی ایران بازی مینماید. زیرا سنگهای آتش نشانی قره داغ و تغییراتی که در نوع سنگ های آن ناحیه دیده میشود، اجازه میدهد که مواد معدنی زیادی همانطور که هست در این ناحیه موجود باشد. خود نگارنده که در سال ۱۳۲۰ در قره داغ اکتشاف مینمودم در یک ناحیه نسبتاً کوچکی موفق به اکتشاف مس، سرب، طلا، مولیبدن و نقره گردیدم و این معلوم میکنند که تا چه اندازه شرایط پیدایش معدن در این ناحیه موجود است.

امید است اطلاعاتی که در این مقاله از معادن آذربایجان داده میشود مورد استفاده و توجه انجمن ابالتی آذربایجان قرار گیرد و همانطور که در کلیه شئون فرهنگی و اجتماعی آذربایجان قدمهای برجسته ای برداشته اند، استفاده از ذخایر زیر زمینی آن ناحیه را هم از نظر دور ندارند.

در قدیم، یعنی قبل از جنگ بین الملل، یک شرکت روسی امتیاز استخراج معادن قره داغ را از دولت دریافت داشته بود. شرکت نامبرده در شمال آذربایجان، یعنی قره داغ اکتشافاتی بعمل آورده است ولی این اکتشاف کامل نیست یعنی چون زودتر از آنکه نتیجه قطعی از کارهای خود دریافت دارد بمناسبت انقلاب شوروی مجبور به بازگشت شده است.

عملیات معدنی این شرکت، عملیات سطح الارضی بوده و در بعضی نقاط هم ندرتاً تونل های ۲۰-۱ متری حفر کرده اند. و برای جستجوی مواد معدنی در عمق، کاوش هایی بعمل نیآورده اند. در ضمن همانطور که گفته شد حوزه عملیات این شرکت فقط در قره داغ بوده و در هیچ یک از سایر نقاط آذربایجان اکتشاف ننموده است، و بقیه معادن آذربایجان بوسیله مهندسین ایرانی کشف گردیده است و اکنون انجمن ابالتی آذربایجان باید کلیه اکتشاف و استخراج معادن این ناحیه را برای بالا بردن ثروت ملی تکمیل نماید.

I = معادن آرسنیک ایران

بطور کلی میتوان گفت معادن آرسنیک که در ایران به دو صورت (ارپیه ان) و (رآنگا) وجود دارد، منحصر است به مسادنی که در آذربایجان قرار گرفته و فقط یک معدن زربخ در افشار به اسم معدن زره شوران وجود دارد که اکنون از طرف بانک صنعتی استخراج میشود. و در سایر نقاط ایران از قبیل انارک و اطراف معدن چشمه گل، در خراسان، زربخ

وجود دارد ولی مقدار آن بقدری ناچیز است که نمیتوان آنها را قابل ذکر دانست.

الف - معادن آرسنیک آذربایجان بشرح زیر می باشد:

- ۱ - معدن جهنم دره در نزدیکی خوی .
- ۲ - معدن زرنیخ کمر دستگرد که در قره داغ واقع شده .
- ۳ - معدن دستایر - در این معدن که بمفاصله ۲۰ کیلومتر از سیاهرود در بخش قره داغ واقع شده است آثار کارهای قدیمی مشاهده میشود. زرنیخ این معدن ۲۵ - ۷ دارای آرسنیک است، و در ضمن دارای فلزات قیمتی نیز میباشد .
- ۴ - معدن زرنیخ و لیلو - این معدن در سر جاده تبریز به اهر واقع شده. در آن کارهای قدیمی انجام گرفته و مقداری از آن نیز استخراج شده است که در اینبار معدن مطبوع است (ومی گویند در ۳ سال قبل کلیه آن زرنیخ را که بالغ بر ۴۰۰ تن میشد بفروش رسانده اند)

ب - معادن زرنیخ افشار

معدن زرنیخ زره شوران - در ۴ کیلومتری شمال تکاب واقع شده . در اواخر قرن نوزدهم یک هیئت انگلیسی به امید یافتن طلا، امتیاز استخراج این معدن را از دولت گرفت . ولی چون برخلاف انتظار در آن طلا نیافتند در ۱۶ سال قبل به دولت واگذارش کردند . و قبلاً مدتی وزارت دارائی و سپس بوسیله اداره کل معادن در آن کارهای معدنی شروع شد، و اکنون احتیاجات زرنیخ و آرسنیک لازم برای سم پاشی کشور را مرتفع میسازد و سایرانه در حدود ۵۰۰ تن زرنیخ از این معدن استخراج میشود .

II - معادن مس ایران

اصولاً تنها معدنی که در تمام نقاط ایران بمیزان زیاد و پراکنده دیده میشود معدن مس است و در کلیه نقاط ایران بخصوص در اطراف کویر مرکزی و آذربایجان اثرات سنگهای مس دار دیده میشود .

صنعت ذوب مس از قدیم الایام در ایران رواج داشته و اغلب در اطراف یزد و انارک و سبزوار کارهای قدیمی در معادن مس شده و اثرات ذوب مس دیده میشود . اکنون هم هنوز اهالی سبزوار در بعض نقاط بهمان طریق بدوی مس را ذوب می کنند ولی البته از لحاظ اقتصادی زیاد مقرون بصرفه نمیباشد. در نزدیکی کهباز که در سر جاده نطنز به انارک واقع شده معدنی هست به اسم معدن تک تکه و بخوبی دیده میشود که در قدیم، از آن چندین هزار تن مس استخراج نموده اند. معادن مس ایران بشرح زیر میباشد :

الف - معادن مس قره داغ - قره داغ شامل کلیه منطقه کوهستانی واقع بین دره ارس و جلگه تبریز میباشد. این منطقه دارای وسعت زیاد، بازمینهای کوهستانی است. و جز بعضی جاده های مالرو، راه دیگری در آن یافت نمیشود .

قسمتی که نزدیک و کنار رود ارس میباشد، فوق العاده گرم است ولی قسمتهای کوهستانی آن خیلی مرطوب و نسبتاً سرد میباشد. سطح قسمت اعظم کوهستان قره داغ پوشیده از جنگل است و در این ناحیه، معادن مختلف و بخصوص مس زیاد دیده میشود. اغلب این معادن بوسیله شرکت روسی که قبل از جنگ بین الملل اول امتیاز استخراج معادن این ناحیه را گرفته بود کشف گردیده است. بشرح زیر :

۹ - معدن سنگون - در شمال شرقي قریه سنگون بفاصله ۶۰ کیلو متر از اهر قرار گرفته است. معدن در دره ای که از جنوب بشمال کشیده شده و دو طرف آن پوشیده از جنگل است، واقع شده. در يك طرف این دره يك معدن بزرگ پیریت آهن قرار گرفته است که متأسفانه دارای طلا نمیباشد، و در صورتیکه پیریت آهن معدن، دارای طلا بود، یکی از ذخائر گرانبهای کشور را تشکیل میداد. (زیرا معمولاً معادن پیریت دارای مقدار کمی طلا میباشد) و در صورتیکه این معدن هم دارای طلا بود، مجاورت بارودخانه سنگون اجازه میداد که طلای آن به قیمت نسبتاً ارزانی استخراج شود. ولی متأسفانه همانطور که گفته شد دارای طلا نمیباشد. در طرف دیگر رودخانه معدن مس قرار گرفته است و در مجاورت معدن مس که در طول ۸۰۰ متر کشیده شده يك معدن سرب نیز وجود دارد.

سابق برای این وسیله شرکت روسی در معدن مس چند تونل زده شده بود. ولی به عقیده این جانب محل تونلهای سابق شرکت روسی بدمین شده و قسمت اصلی معدن را بدون اکتشاف گذارده اند.

در سال ۱۳۱۹ از طرف اداره کل معادن، کارهای معدنی در این کان شروع شد و حتی جاده ای هم برای این معدن کشیده شد و با هزاران زحمت موفق به حمل يك کیمبر-سور به معدن شدیم ولی متأسفانه قضایای سوم شهریور کلیه نقشه های سابق را عقیم گذارد و بخصوص، نبودن بودجه برای بکار انداختن معدن هم به ترک معدن کمک نمود و امروز بدین طریق یکی از معادن خوب کشور بدون بهره باقی مانده است.

ذخیره مرمتی این معدن در حدود ۵۰۰۰ تن مس و در حدود ۳۰/۰۰۰ تن ذخیره احتمالی است. رو بمرفته وضع طبیعی و عبار سنک این کان بقدری خوب است که میتوان گفت یکی از بهترین معادن مس ایران بشمار میرود.

نتیجه ای که اداره معادن از این معدن در دست دارد متأسفانه به علت نمونه برداری غلطی که از این معدن شده است، بخوبی خود معدن نیست و اصولاً این یکی از معدنی است که آنچه از آذربایجان برای ایجاد کار در آن ناحیه مناسب است در آن شروع بکار نماید که مقروفت بصرقه نیز میباشد.

۳ - معدن فولان - این معدن در قره داغ غربی واقع شده و بفاصله ۷ کیلومتر از رودارس قرار گرفته است.

معدن در داخل يك دره تنگ و فوق العاده گود قرار گرفته است که دو طرف دره سنگهای گرانیت، باشیب فوق العاده زیاد قرار گرفته اند. این معدن در قدیم بوسیله شرکت روسی اکتشاف و شناخته شده بود ولی بصورت معدن مس و طلا. در صورتیکه چیز قابل توجه در این معدن مقدار مولیبدنی است که دارا میباشد (مولیبدن ماده است که در صنعت فولاد سازی زیاد مصرف میشود و قیمتی است)

این معدن از لحاظ مس آن چندان قیمتی نیست ولی طلا و مولیبدن و بخصوص ماده اخیر در آن فوق العاده زیاد است. زیرا در سطح رشته های کوارتز مقدار مولیبدن در حدود ۸٪ میباشد و چون مولیبدن در این معدن بصورت ترکیبی است که بوسیله آب باران و برف قابل حل است و از بین میرود در این صورت برواضح است

که اگر در قسمت فوقانی رشته مقدار مولیبدن ۸۰٪ / باشد در عمق آن عیار بسیار قابل توجهی خواهد داشت .

نتایج کاری که در این معدن شده این نظریه را تأیید نمود و در عمق ۷ متری مقدار مولیبدن به ۱/۷٪ رسید .

اصولاً وضع زمین شناسی و رگه های کوارتزی که در این معدن وجود دارد یک آتیه فوق العاده روشن را برای این معدن پیش بینی مینماید و ممکن است با تفحص بیشتری مواد قیمتی یعنی طلا و طلائی سفید و شاید ولفرام (توانگستن) هم در فیلون های این معدن پیدا نمود .

مقدار مس این معدن نسبتاً کم است و قابل ملاحظه نیست و اگر در این معدن کار شود باید بخاطر مولیبدن آن در درجه اول، و فلزات قیمتی آن در درجه دوم، کارها را تعقیب نمود .

۴ - معادن انکرت و زئندآباد - در دهکده های انکرت و زئندآباد (۶ کیلومتری شمال اهر) رشته های مختلف مس دیده میشود که سابق بر این روسها در آن کار کرده اند و در اطراف این درقریه نیز بقاصله های ۴ - ۳ کیلومتر رشته های مس دیده میشود. ماده معدنی کان اول در بکت تن دارای ۱۸ گرم نقره است و دومی دارای ۳ گرم در تن نقره میباشد . در سیل دره و قزل دره و قیانق نیز معادن مس یافت میشود که احتیاج به اکتشاف بیشتری دارد .

۴ - معدن عباس آباد - در ایران دو معدن عباس آباد موجود است : یکی سرراه مشهد و دیگری در قره داغ شرقی، و هر دو هم اتفاقاً معدن مس میباشد . موضوع صحبت ما فعلاً همان عباس آباد دومی است . این معدن در ۵ کیلومتری مشرق قریه این او واقع شده و بطور متوسط سنگهای معدنی این ناحیه بین ۸۰٪ - ۱/۴٪ مس و ۳۹ - ۳ گرم در تن نقره دارند .

۵ - معدن برك زار - این معدن در ۷ کیلومتری مغرب این او واقع شده (در قره داغ شرقی) و دارای مس میباشد . وسعت ماده معدنی در این معدن نسبتاً زیاد میباشد .

۶ - معدن مس یورمولک - در قره داغ وسطی ، در جنوب سنکون ، در مرتفعات مشکک هتیر قرار گرفته است . مقدار مس این معدن بین ۱۳٪ - ۵ دره است . و نیز دارای مقداری سرب میباشد .

۷ - معدن مس گرموشولان - ترجمه اسم این معدن بفارسی معدن نقره میباشد و لابد تمجب خواهد نمود که در این معدن اصولاً نقره وجود ندارد . سنگ مس این معدن دارای مقداری طلا و مقداری گالن یعنی ماده معدنی سرب میباشد و ممکن است بعلت شباهت مختصر گالن به نقره این معدن را به این اسم نامیده اند (ویا چون معمولاً گالن دارای مقداری نقره است ممکن است که سابق بر این از گالن این معدن نقره استخراج می کرده اند و اکنون آن قسمت تمام شده) .

۸ - معدن مس آستاهال - این معدن در قره داغ وسطی قرار گرفته است و در اطراف آن معادن مس و پیریت قرار گرفته (به سولفور آهن پیریت میکوبند) همچنانکه ذکر شد در پیریت مقداری طلا یافت میشود . بد بختانه مقدار طلای این معدن بقدری کم است که قابل استخراج نمیشود و در صورتیکه پیریت این ناحیه که طول و عرض آن

از چندین کیلومتر تجاوز میکنند دارای طلا بود ذخیره هنگفتی از طلا را تشکیل میداد.
 ۹ - معدن مس مردان قال - این معدن در قره داغ وسطی قرار گرفته - مقدار مس در آن خیلی غنی ولی کم میباشد، بطور کلی سنک معدنی این معدن دارای ۸۰٪ در ۱۰۰ مس ۰/۴ گرم در تن طلا و ۸۳ گرم در تن نقره میباشد و این معدن از لحاظ استخراج مس و نقره قابل اهمیت است .

۱۰ - معدن مس چمتال - این معدن در شمال غرب قره داغ واقع شده ، بین سیاه رود و دزال. از حیث عیار مس فقیر است ولی در بعضی نقاط دارای مقدار زیادی آهن است.
 ب - معادن مس اطراف میانه - در اطراف میانه نیز معادن مس موجود است و اکنون بشرح هر یک از آنها می پردازیم :

۱ - معدن مس بایچه باغ - در جنوب شرقی میانه، درست در سرحد کوه های خومه و افشار ، در ارتفاعات تحت سلیمان قرار گرفته است . این معدن اولین معدنی است که در ایران با اصول صحیح اکتشاف و مطالعه شده است، دارای چند کنگر مختلف است که این کنگر ها معنوی مس و طلا میباشد . تاریخ شروع کار در این معدن در ۱۳۱۷ بوده است و او این مرتبه بوسیله یک نفر مهندس ایرانی بنام مهندس طلعت پور کشف گردیده. این شخص اکتشافات زیادی در ایران بعمل آورد ولی متأسفانه در ۱۳۱۹ بمبارضه مالاریا که در حین انجام وظیفه در کرگان گرفته بود در گذشت و دولت کوچکترین اقدامی را برای تربیت فرزندانش ننمود .

در این معدن یک کوره ذوب مس کار گذارده شده بود که روزانه در حدود یک تن مات مس میداد و قرار بود دستگاه فلوتاسیون هم کار گذارده شود که در ۲ ساعت صد تن سنک را از عیار ۲۰٪ به ۳۰٪ مبدل کند (دستگاه فلوتاسیون دستگاهی است که بوسیله فشار آب و روغن های مخصوص که اطراف مواد معدنی را فرا میگیرند سنگهایی را که دارای مواد معدنی هستند از خاک جداسازی کنند) و در این صورت عیار طلای ماده معدنی هم اضافه شده ، در حدود ۵۰ گرم در تن میگردد. که از هر حیث قابل استخراج بود. ذخیره فعلی این معدن که قابل استخراج میباشد بالغ بر ۴ هزار تن مس میشود و ذخیره احتمالی این معدن بیش از ده هزار تن است .

۳ - معدن سختر آباد - در ۱۰ کیلومتری جنوب میانه قرار گرفته و اکتشاف کامل از آن بعمل نیامده است .

۴ - معدن زرشلو - در ۵۰ کیلومتری مغرب میانه واقع شده است . سنک معدن آن کالکوزین و مس چکش خوار میباشد . در سنک آن مقدار قابل ملاحظه ای نقره یافت میشود و نمونه های خوب آن دارای عیار ۵۰٪ - ۴۰٪ مس و ۸۵۰ گرم در تن نقره میباشد .

۴ - معدن قلعه جوی - در سر راه میانه به مراغه قرار گرفته است و هم چنین معدن سیاه راه که در کوه های قافلانکوه واقع شده دارای مس میباشد .

ج - معدن مس طارم - طارم به ناحیه ای اطلاق میشود که میان کوه های گیلان و کوه های شمالی قزوین و زنجان قرار گرفته. خاک آن بواسطه رسوبات قزل اوزن فوق العاده حاصلخیز و بواسطه پستی زیاد این ناحیه دارای آب و هوای گرم و مرطوبی میباشد . نگارنده، کلیه نقاط طارم را با اسب پیوده و در سالهای ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰

در آنجا با کشف مشغول بوده‌ام. دارای معادن مس مختلف میباشد ولی کلیه آنها چندان قابل ملاحظه نیستند و چون این جانب مأمور بودم پس از مطالعه این ناحیه به قره داغ بروم، اکتشافات بعدی بیشتر بوسیله مهندسین دیگر در آن بعمل آمد و در نقاط زیر کارهای اکتشافی انجام گرفت:

۱- در اطراف حصار - که در ۴ کیلومتری مشرق زنجان واقع شده آثار مس در چندین نقطه آن دیده میشود.

۲- در اطراف دیزچین - آثار مس در چند نقطه دیده میشود و در بعضی نقاط مس‌های این ناحیه دارای مقدار کمی نقره میباشد.

۳- پارچین - در ساحل چپ قانقادره يك رشته اکتشاف شد که دارای ۰/۴ مس و تقریباً يك گرم در تن طلا بود ولی دارای ذخیره قابل ملاحظه‌ای نمیباشد.

۴- در امیرآباد جنوب پارچین - نیز آثار مس مشاهده میشود و در لادن رشته مسی اکتشاف شد که دارای ۰/۱۴-۴ مس و چهار گرم در تن طلا و ۵۰۰ گرم در تن نقره میباشد.

۵- در نقاط پاشکال - بیور زین - زرده کوردات نیز آثار مس دیده میشود ولی هنوز اکتشاف دقیقی در این نقاط بعمل نیامده است.

۶- معادن مس اطراف ساوه - تهران - در چندین نقطه از این ناحیه آثار مس دیده میشود که فقط به ذکر محل آنها می‌پردازیم و آن نقاط عبارتند از:

زالوبلاغ (بین ساوه و حسین‌آباد) سیرچند (در اطراف ساوه) پس قلعه (شمال تهران) که سنگ معدنی معدن اخیر دارای عیار ۰/۴۰-۳ مس، ۰/۱۵-۶ سرب ۰/۲۰-۱۰ روی و ۶-۲ گرم در تن طلا میباشد.

۷- ناحیه عباس‌آباد - سبزوار - در ناحیه ای به طول و عرض ۱۵۰ کیلومتر که در کنار کویر واقع شده آثار مس در همه جا دیده میشود و در دو نقطه آن به اسم عباس‌آباد و سبزوار از طرف اداره کل معادن از ۱۳۱۶ به بعد اکتشاف و کارهای معدنی بعمل آمد.

همچنانکه ذکر شد مردم این ناحیه از قدیم سنگ‌های مس را شناخته و ذوب مینموده‌اند. اکنون بذکر هر يك از نقاط معدنی آن می‌پردازیم.

قسمت عباس‌آباد - سنگ مس در يك وسعت زیادی بصورت توده در نقاط مختلف موجود است و این توده‌های پراکنده به شرح زیر میباشد:

۱- معدن دامنجالا - این معدن در فاصله ۳۵ کیلومتر از عباس‌آباد، سر راه مشهد قرار گرفته است ماده معدنی این معدن دارای ۶۰-۴۰ متر عرض ۲۵۰ متر طول میباشد. مقدار ذخیره این معدن در حدود ۳۵۰ هزار تن سنگ معدنی به عیار ۲۰٪ است و اگر سنگهای ضعیف تر را هم بحساب آوریم دارای يك میلیون تن سنگ مس به عیار ۱۰٪ میباشد و روی هم رفته ذخیره مس در آن حدود ده هزار تن مس خالص میباشد.

۲- معدن بزرگ - این معدن درشش کیلومتری مشرق معدن دامنجالا قرار گرفته است. در فاصله ای بطول يك کیلومتر ماده معدنی کشف شده است و در بعضی نقاط آن استخراج بعمل می‌آید. در این معدن يك کوره ذوب مس کار گذاشته شده که روزانه میتواند يك تن مس بدهد. ذخیره این معدن در حدود ده هزار تن میباشد و در این جا نیز برای

زیاد کردن عیار سنک مس، احتیاج به یک دستگاه فلوتاسیون میباشد. (برای معادنی که عیار آنها کم است استعمال فلوتاسیون ضروری است.)

۳ - معدن مس لایکال و فیروز آباد - که به ترتیب از ۲۵ تا ۱۰ کیلومتری مشرق معدن بزرگ واقع شده اند دارای مس هستند و همچنین در نقاط دیگر مانند حمامی و چغندر سر، که سابق بر این در آن زیاد کار شده و نقاط دیگری که از شرح آنها خودداری می کنیم، مس وجود دارد. در معدن اخیرالذکر در قدیم استخراج عملیاً مدهوا کتون حفره های بزرگی بوجود آمده است ولی بعلمت آنکه عمق معدن زیاد شده کار راها کرده اند. معادن اطراف سبزوار - این معادن را میتوان بدو دسته تقسیم نمود. یکدسته

معادنی که در جنوب سبزوار و دسته دیگر در شمال آن شهر واقع شده اند. بشرح زیر :
 ۱ - معدن دهنه سیاه - در ۱۱۰ کیلومتری جنوب سبزوار قرار گرفته است. سابق بر این در این معدن بوسیله ساکنین اطراف کار شده بود و مس آن را ذوب کرده اند. برای استخراج سنک معدن فوق، چاههایی به عمق ۲۰-۱۵ متر حفر کرده اند که بعداً بعلمت بر خورد به آب بیش تر نرفته اند.

بطور کلی عیار سنک مس این معدن چندان زیاد نیست و ذخیره آنرا میتوان در حدود صد هزار تن سنک / ۵۰ تخمین زد.

۴ - معدن مس زنگلو - در ۱۴ کیلومتری شمال شرق معدن دهنه سیاه واقع شده. این معدن سطح الارضی است و قدیم در آن کار کرده اند. بطور متوسط عیار سنک مس آن به ۴۰٪ میرسد.

۳ - چشمه کار - در ۱۷ کیلومتری جنوب غربی معدن دهنه سیاه واقع شده. ماده معدنی آن در داخل شکافهای سنکهای آتش فشانی قرار گرفته و چندین کیلومتر کشیده میشود. بطور متوسط عیار سنک آن ۱۵٪ - ۱۰٪ میباشد.

۴ - باتو - در ۳۰ کیلومتری جنوب غربی دهنه سیاه واقع شده. در این معدن مثل اغلب این نواحی سابقاً کار شده و عیار سنک مس این معدن بین ۳۰٪ - ۲۰٪ میباشد.
 ۵ - علاوه بر این معادن که ذکر شد معادن دیگری یافت میشود مانند «سرخ پی» که بین دهنه سیاه و سبزوار قرار گرفته و عیار سنک مس آن بین ۲۰٪ - ۳۰٪ میباشد و همچنین معدن «مس چوت» که در ۷۵ کیلومتری سبزوار واقع شده و در آن بیش از ۳۰ چاه در یک امتداد مشخص حفر شده است. عمق این چاه ها به ۳۵ - ۲۵ متر میرسد و بطور کلی سنک مس این معدن به عیار ۲۰٪ - ۱۰٪ میباشد و در بعضی نقاط عیار سنک مس آن استثنائاً به ۸۰٪ - ۵۰٪ ترقی میکند. در قدیم این معادن بوسیله اهالی استخراج شده اند و نیز معادن «برجک» و «سرخ دره» در اطراف دهنه سیاه واقع شده اند که دیگر از شرح مفصل آنها خودداری می کنیم.

۶ - در شمال سبزوار معادن «میر حسن» و «دیوانه دژ» قرار گرفته اند که عیار سنک معدن اخیر در حدود ۴۰٪ - ۳۰٪ - ۱۶٪ میباشد.

در کلیه معادن اطراف سبزوار، سابق بر این کار میشده و عملیات اکتشافی در آنها بعمل آمده است ولی پس از شهریور ۱۳۲۰ بعلمت تقلیل بودجه و ناامنی محل و فقدان ذخیره های قابل ملاحظه این معادن تعطیل شده اند.
 معادن عباس آباد فعلاً هم کار می کنند و عملیات معدنی در ۳ نقطه «دامنجالا»

و معدن بزرگ و «چفندر سر» انجام میگردد.

از این سه معدن ۴ سالیانه در حدود ۱۵۰ تن مس ۶۵٪ تهیه میشود که برای تصفیه به کارخانه ذوب مس غنی آباد فرستاده میشود و رو بهمرفته در این سه معدن ۲۵۰ نفر کارگر میباشند.

و - معدن مس نواحی گوه پایه - انارک یزد - در تمام این نقاط به وسعتی معادل ۲۵۰ کیلو متر \times ۳۵۰ کیلو متر آثار معدنی مس دیده میشود ولی از لحاظ اقتصادی فقط در ۴ نقطه آن معدنی قرار گرفته است که قابل استخراج هستند و اینک به شرح آنها میپردازیم:

۱ - معدن انارک - این معدن در وسعتی بمساحت ۵۰۰۰ کیلومتر مربع در حاشیه کویر قرار گرفته اند و از ۱۳۱۴ همانطور که در مقدمه مقاله «کانهای ایران» ذکر شد ابتدا کمپانی فرد اشتال و بعداً اداره معدن در آن شروع به اکتشاف و استخراج نموده اند. معدن این ناحیه به دو حوزه تقسیم میشود (۱) - حوزه طالمسی و مسکنی (۲) - حوزه باقرق و سبرز.

معدن حوزه طالمسی و مسکنی - اولین معدنی که برای اکتشاف و استخراج در ناحیه انارک در نظر گرفته شد معدن طالمسی بوده است. در این معدن، مس بصورت خالص (مس چکش خوار) نیز دیده میشود و علاوه بر مس، در این دو معدن مقداری نیکل و کبالت هم یافت میشود.

سنگ معدنی مسکنی بطور متوسط دارای ۲۲۷٪ مس و ۶٪ نیکل و ۹٪ کبالت و ۳٪ گرم در تن طلا و ۴ گرم در تن نقره میباشد. و البته برای بالا بردن عیار سنگ این معدن احتیاج به دستگاه فلوتاسیون میباشد. در ۱۳۱۹ موفق شدند که بایک عمل فنی عیار سنگ این معدن را بالا برده به ۳۵٪ مس و ۱۲۰ گرم نقره در تن ترقی دهند.

سنگ این دو معدن را بوسیله سنگ جوئی به عیار ۵۰٪ رسانده و پس از ذوب تبدیل به مات نموده و برای خالص کردن آن به غنی آباد حمل مینمایند. البته این مطلب را باید متذکر شد که در طالمسی مقدار نیکل بیش از معدن مسکنی میباشد.

در دو معدن طالمسی و مسکنی اکنون هم کار میشود. معدن طالمسی ماهیانه ۷۰ تن سنگ مس ۱۰٪ تهیه مینماید و سالیانه در حدود ۲۰۰ تن مس ۵۰٪ برای تصفیه به کارخانه ذوب مس غنی آباد میفرستند. در این معدن ۳۵۰ نفر کارگر مشغول کارند. (قبل از وضع فعلی که گویا تعداد کارگران مقداری کم شده است)

از معدن مسکنی در ماه ۷۵ تن سنگ مس ۱۲٪ - ۱۰ استخراج میشود و صد نفر کارگر در آن مشغول کارند (اخیراً مقداری کم شده است)

۳ - معدن باقرق - در ۴ کیلومتری انارک در حاشیه کویر واقع شده است. به قسمیکه تپه های شنی کویر اطراف معدن را احاطه کرده اند. این معدن دارای یک کوره ذوب مس میباشد که مات مس تهیه مینماید. سنگ مس این معدن موقهیکه از معدن خارج میشود داری عیار ۳٪ است ولی بایک سنگ جوئی که بسادست انجام شود عیار آن به ۱۲٪ - ۵ بالغ میگردد.

محصول سالیانه این معدن، ذوب هزار تن سنگ معدنی سنگ جوئی شده است

که در کوره با فرق ذوب میشود و مبدل به مات ۵۰٪ مس میگردد. در این معدن ۳۰۰ نفر کارگر کار می کنند (اخیراً در کلیه ارقام فوق نقصان حاصل شده است)

۳- معدن سبرز - این معدن بقاصله ۱ کیلومتر از انارک واقع شده. سنک این معدن بسببوات سنک جوئی شده و بساز سنک جوئی عیار آن به ۱۴۵٪ مس و ۶۵٪ سرب بالغ میگردد. ذخیره آن در حدود ۳۰۰ تن مس میباشد.

۴- معدن قلنجه - در ۲۲ کیلومتری مغرب انارک واقع شده سنک معدن آن دارای ۲۵۰٪ مس است و ۴۰ گرم در تن نقره دارد. ذخیره آن در حدود ۴۰۰ تن مس میباشد.

۵- علاوه بر این نقاط در «کات مس»، «راسو» و «چاه بلنک» و «جعفری» و «دوچاه» و کوه های بیابانک نیز مس یافت میشود که دارای اهمیت زیادی نمیباشند.

۶- در ناحیه کوه های معادن کم و بیش مهم مس یافت میشود که فقط در اینجا بد کر نام آنها قناعت می کنیم.

قبرمدو - کوه سنک مس - معدن تک تکه - هندوستان و غیره

۷- در سرراهی که از کویر می گذرد و از طبس به مشهد میرود چند معدن مس واقع شده است از قبیل: «خرائق» که عیار سنک مس آن به ۱۲۰٪ میرسد و «مزروه حاجی حسن» که عیار سنک آن ۲۰٪ است و نیز «مزروه میرها» که عیار سنک مس آن بین ۲۰٪-۱۵٪ میباشد.

۸- معادن مس کرمان - در جنوب شرقی ایران باستانیهای بعضی نقاط آثار زیادی از مس دیده نمیشود و مهم ترین نقاط مس در این ناحیه عبارتند از:

۹- معدن بحر آسمان - در ۱۵۰ کیلومتری جنوب کرمان واقع شده است و از طرف شرکت هلندی در سال های ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ اکتشافاتی در آن بعمل آمده است و یکی از معادن مس خوب ایران بشمار میرود. عیار سنک آن بین ۵۰٪-۳۰٪ است و آثار کارهای قدیمی در این معدن زیاد است.

۴- تامفوراد - در ۱۷ کیلومتری جنوب دوهوک واقع شده و در این معدن در وسعتی معادل ۵/۰ کیلومتر مربع ماده معدنی مس یافت می شود.

علاوه بر این دو نقطه، در نقاط دیگر از قبیل «کوه سرمنگی» و «درمیان» و «کله زاری» و غیره آثار مس دیده میشود که بشرح مفصل آنها نمی پردازیم.

مثالهای صریحی

دعوا و پشیمانی برادر و خواهرند. (از کرواتها)
 باران تند باقطره هائی چند شروع میشود. (از کرواتها)
 در هوای خوب همه ناخدا هستند. (از کرواتها)
 کسی که خدمت نکرده، فرمان دادن را نمی داند.
 برای کشتی شکسته هر بادی، باد مخالف است.

منظره ای از استنتاجات ایدئولیستی در علم جدید

همانطور که اجتماع کنونی ، حد فاصل دو مرحله متفاوت تکامل جامعه بشری، و از این جهت غرق تضاد و بحران است ، علم امروز نیز به تبعیت از وضع اجتماع بخصوص دوره ما ، لبریز از نتایج متناقض و آشتی ناپذیر میباشد. اما بهمانگونه که در مبارزات سیاسی و اجتماعی فتح يك جهت معین، باتمام مشخصات خود جلوه گراست ، ایدئولوژی مترقی متعلق به طرف پیروزم ، در جبهه علم، باصلابت و جبروت بسوی نصرت میرود .

تاریخ بشریت نشان داده که مبارزات سیاسی بموازات خود تضاد های علمی و فلسفی معینی را همراه داشته. و روی این اصل تعجیبی ندارد اگر مشاهده کنیم از اوائل قرن بیستم که تضاد های اجتماعی بحد اعلی میرسد ، گذشته از علوم اجتماعی ، علوم طبیعی نیز بشدت تحت تأثیر این تضاد قرار میگردد. از بین علوم طبیعی فیزیک از این نظر که برای رشته های دیگر حکم مبدأ داشته است بیشتر میدان مبارزه در جبهه ایدئولوژی محسوب میشود . پروفیسور او بلف رئیس آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی در مقاله جالب خود تحت عنوان «لین و فیزیک جدید» درباره این صفت بر از نده فیزیک چنین مینویسد :

« فیزیک در بین علوم طبیعی فرعه فوق الماده ای بنامش افتاده . و وظیفه آن بررسی ساده ترین و کلی ترین صفات و مشخصات ماده میباشد . ماده بادر نظر گرفتن وسیع ترین معنی آن ، معنی واقعیت خارجی. از این کلیت معلوم میشود که هیچ فنوم طبیعی وجود ندارد و نمیتواند وجود داشته باشد که خواص فیزیکی یا جهات فیزیکی را در بر نداشته باشد . بنابراین فیزیک در اساس تمام زمینه های علوم طبیعی خود را وارد میکند.»

این علم که در قرن ۱۹ با اصول محکم و بی ریزی شده خود چون بنایی پولادین پابرجا بود، از اوایل قرن و اوائل قرن ۲۰ در نتیجه اکتشافات جدید تکنایی شدید خورد و اصولی که از هنگام نیوتون تا آ نروز باصلابت تمام حکمروائی مینمود در هم فرو ریخت . بحران حقیقی در این علم بظهور رسید . هائری پوانکاره فیزیک دان معروف فرانسه درباره این بحران چنین مینویسد :

« نمونه هایی از يك بحران جدی دیده میشود - رادپوم ، اینس انقلابی

برك اصل بقاھ انرژی را از میان میبرد - اصل لاوآزبه یا اصل بقاھ جرم نیز از طرف تئوری الکترونی ماده تهدید میشود ، سایر یرنسیپها بهمین ترتیب درخطر است . تمام جرم الکترون منفی ، کلبه^۱ و منحصراً الکترون - دینامیک تشخیص داده شده و بدین ترتیب جرم نابود میگردد . حتی اساس و پایه های مکانیک درخطر است ، اصل نیوتنی تساوی عمل و عکس العمل نیز درحال انهدام است و ما اکنون درمقابل خرابه های اصول کهنه فیزیک ، در برابر شکست و از گونی یرنسیپها قرار داریم .»

این بحران بزرگ ، فرصتی به دانشمندان بورژوازی داد که از آب ماهی بگیرند و زیر سایه تجربیات و نتایج علمی جدید ، درخت بی حاصل و مضر فلسفه های شکست خورده ارتجاعی را بارنگ و روغن جدید بیوروند . جنبش آیدآلیستی در فیزیک ، که در قرن پیش بنظر میآمد درقبال استحکام اصول مکانیکی فیزیک عقب رفته بود ، دوباره پیش آمد . این جنبش که در تمام کشورهای متمدن باشکال مختلف ولی همگی با شعار سوء استفاده از نتایج تجربیات علمی جدید ، برای پیش بردن فلسفه آیدآلیستی ارتجاعی خود نمائی میکردند هنوز نیز باتکیه و تحریف تئوریهای جدید ترفیزیکی خود نمائی میکنند ، یک جریان تصادفی نبود بلکه کاملاً خود را با تضاد های بین المللی سرمایه و کار مقارن و موازی نشان میداد . لنین درباره وجهه مشخصه این جریان جدید که به آیدآلیسم فیزیک معروف است چنین مینویسد :

« نمیتوان تردید کرد که ما امروز بایک تمایل آیدتولوژیک بین المللی دو بروهستیم . این تمایل به دستگاه فلسفی معینی ارتباط ندارد بلکه بایک سلسله علل کلی که خارج از حیطه فلسفه است مشخص میگردد .»

وظیفه مقاله ما این نیست که این جریان بزرگ را تحلیل کند . تحلیل این جریان و حتی ذکر مشخصات آن در هر کشور ، کاری مشکل و طولانی است . همچنین در اینجا فرصت آن نیست که از کوشش های دانشمندان جنبه آیدتولوژی مترقی علم ، برای درهم شکستن این جریان سخنی بیان آید . فقط این را می-توانیم بگوئیم که با وجود ضربه های محکمی که بر این جریان وارد آمده باز خورده ریز آن در زیر پای پیشرفت آیدتولوژی مترقی ، مانعی بزرگ میتراشد و باندازه کافی اسباب زحمت میشود .

در میان شماره زیاد دانشمندان که تعبیر آیدآلیستی فیزیک را در سایه تجربیات و تئوریهای جدید این علم ، پایه قرار داده اند مادر این مقاله انگشت خود را روی جیمز جینس (۱) فیزیک دان و منجم معروف انگلیسی میگنجداریم . و شاید در این

1) Sir James Jeans

انتخاب بی‌حق هم نباشیم زیرا این دانشمند در عین حال که نظریات او اشاعه زیاد یافته، در اواسط سپتامبر همین سال هم زندگی را بدرود گفته است و از این جهت نگاهی به بعضی از عقاید و نظریات فلسفی او (بدون اینکه نقش مهم او در پیش روی علوم فیزیک و نجوم نادیده گرفته شود) بی‌مناسبت بنظر نمی‌رسد. هنگامی که از اینگونه دانشمندان بنام که در عین حال ذوجنبین (عالم و فیلسوف) می‌باشند انتقاد میشود، نباید تصور رود که کسی خواسته است مقام علمی آنها را پائین بیاورد. خیر، چنین مقصودی در میان نیست. ما چیزی را بعنوان یک عالم بزرگ قبول داریم و نقش او را در پیشرفت علوم تجربی فیزیک و نجوم ستایش میکنیم و بوی مانند یکی از هادیان کاروان دانش بشری احترام می‌گذاریم. ولی از این نکته نمیتوان چشم پوشید که کسی مجاز نیست فصل پنجم کتاب معروف او جهان اسرار آمیز (۱) تحت عنوان «در اعماق آنها» و یا قسمت آخر کتاب دیگرش «جهان اطراف ما» (۲) زیر عنوان «آغاز و پایان» را جزء کشفیات علمی جینز بداند. در این فصول، دانشمندان مارنگ فیلسوف بخود گرفته و کوشش کرده است که نتایج علمی کشفیات جدید را از نقطه نظر عقاید فلسفی خودش تعبیر و تفسیر نماید. بنا بر این، چنین فصولی دیگر علم نیست بلکه فلسفه است و بطور مشروع ممکن است بوسیله روش های مترقی تحلیل فلسفی مورد انتقاد قرار گیرد.

چیز از کسانی است که با درهم شکستن اصول مکانیکی در علم، بهانه کافی برای خیال بافی های ماوراء الطبیعه می‌یابد و خود را بی‌مجاها تسلیم ایده آلیسم میکند. نظریات ایدئالیستی او در این مورد صریح و قطعی است: (۳)

« باتعقیق هیئت دقیق در باره اوضاع علمی کنونی، حقیقت برجسته ای بدست می‌آید که مکانیک دیگر بشمش ریخته و با یأس و تأسف بی‌ماندهم در زمینه علم و هم در زمینه فلسفه به ناکامی برخورد نموده است. امروز توافق آراء وسیعی که در جنبه فیزیکی علم تقریباً منجر به اتفاق آراء گردیده بین دانشمندان حکم فرماست که جریان علم بسوی یک واقعیت فیر مکانیکی متوجه است. جهان دیگر مانند یک ماشین بزرگ بنظر نمی‌رسد بلکه بیشتر شبیه به یک فکر بزرگ می‌باشد. ذهن و فکر دیگر مهمانان ناخوانده و تصادفاً وارد شده ای در حیطه ماده نمی‌باشند بلکه ما باید آنها را بمنزله خالق و حکمروای جهان مادی ستایش کنیم. »

1) Mysterious Universe

2) The Universe around us.

۳ - بیشتر نقل قولهایی که از جینز میشود از فصل آخر کتاب جهان اسرار آمیز که کاملاً نظریات فلسفی او را بیان نموده، گرفته شده است.

بدین ترتیب آقای جینز نسبت به ماده بی لطفی میکنند و بدون اینکه کوچکترین تمایلی نشان دهند که بعد از درهم شکستن اصول مکانیکی فیزیک بطرف روش کامل تر و مترقی تر تعبیر و تفسیر نتایج علمی برود، یکمربته ماده را انکار نموده و همه چیز را مخلوق ذهن میدانند. گذشته از ماده، آقای جینز با مفهوم حرکت هم میانه درستی ندارد و این بی لطفی، آنجا که جینز درباره زمان صحبت میکند بخوبی محسوس است :

« ممکن است اینطور باشد که زمان از آغاز تا ابد روی تصویری جلوی ما گسترده شده ولی همانطور که دوچرخه فقط با یک تست جاده تماس دارد مانیز فقط با یک لحظه از آن تصویر در تماسیم . پس همانطوریکه «ویل» عقیده دارد : وقایع اتفاق نمیافتند بلکه ما بسراغ آنها میرویم. و همانطور که افلاطون در ۲۳ قرن پیش بیان کرده است : گذشته و آینده انواع مخلوق زمان است که ما بدون اراده و از روی اشتباه آنرا به جوهر جاودانی منتقل مینماییم . ما از بود ، هست ، و خواهد شد، سخن میگوئیم درحالیکه تنها ، هست ، ممکن است بطور صحیح مورد استعمال واقع شود .»

بدین ترتیب زمان انکار میشود و از این انکار ممکن است نتایج مساعدی برای طبقه اجتماعی که جینز ناشر ایدئولوژی آنها محسوب میگردد گرفت . آقای جینز که تا این حد نسبت به واقعیت مادی نظر غیر مساعد دارد ، با اینکه خودش در زمره دانشمندانی است که بر اثر پیشرفت های تجربی در علم به معروفیت رسیده ، برای شناسائی فنومن های طبیعت روش غیر تجربی و ایدئالیستی را پایه قرار میدهد و عقیده دارد که جهان، روی پایه اصول ریاضی (که سعی دارد ثابت کند مستقل از تجربه خارجی و اصولاً ذهنی بشر است) متکی میباشد. وی چنین میگوید :

« حقیقت اساسی، بطور ساده این است که تمام تصاویر علمی طبیعت، تصاویر ریاضی هستند. طبیعت حقیقتاً بیک قالب ریاضی ، جور در آمده است.»

اوبه این عقیده است که ریاضیات تجربی نیست و از مشاهده دنیای خارجی مشتق نشده است و بدین ترتیب در این زمینه، عقاید را سیونالیست هائی مانند دکارت و لایب نیتس را قبول دارد که میگفتند دانش ریاضی از اول، ذهنی بشر است (۱) و در نتیجه یک رشته مکاشفات، بر اساس بعضی مقدمات بدیهی فطری حاصل شده و این امر بواسطه «فکر مجرد که عملاً زیر نفوذ تماس بادنیای خارجی قرار نگرفته و هیچ چیز از تجربه اخذ نموده» صورت گرفته است .

1) A priori

برای آنکه نشان داده شود، تصوری که ریاضیات، علوم تجربی را در حیطه خود در آورده، تاچه اندازه خطرناک و مورد استفاده دانشمندان بورژوازی، برای تکذیب واقعیت عینی ماده و قوانین مربوطه بدان است، چند جمله از کتاب «تئوری فیزیک نزد فیزیک دان‌های معاصر» نوشته آبل ری (۱) فیلسوف فرانسوی را نقل میکنیم:

«علم فیزیک مفاهیم بسیار مجردی دارد و هر روز به ریاضیات نزدیک میشود. مفاهیم کلی ریاضی جای مفاهیم کلی فیزیک را میگیرد. روح ریاضیات بسوی فهم و قضاوت فیزیک حمله کرده است. فرضیات مجرد ریاضیات، برده‌ای بین واقعیت فیزیکی و طریقی که ریاضی دانها برای فهم علم دارند کشیده است... تردید و عدم اطمینان فکری دربارهٔ عینیت فیزیک ایجاد شده است. ترقی فیزیک از یکطرف و پیشرفت ریاضیات از سوی دیگر این دو علم را درهم مزوج کرده. فیزیک تئوریک، فیزیک ریاضی شده است. فیزیک ریاضی دیگر در حیطه فیزیک نیست بلکه رشته‌ای از ریاضیات است که ریاضی دانها در آن کار میکنند.

«عناصر فیزیکی دیگر از صورت عناصر واقعی و عینی سقوط میکنند و هیچ چیزی بجز روابط فرمولی بصورت دیفرانسیل دیده نمیشود. مفاهیم مجرد همه جا، جای گزین عناصر واقعی شده. شکل ریاضی که فیزیک را فرا گرفته است، علم اخیر را به بحران و بهم خوردگی میکشاند و آنرا بطور وضوح از عناصر عینی دور میسازد.»

این است طرز نتیجه گیری کسانی که میخواهند ماده را ازین برده و بجای آن معادله بگذارند.

دو اینجا چند نکته اساسی را باید در نظر گرفت. اگر علم بشری در سایه تجربیات بآن مرحله از ترقی رسیده باشد که در بعضی موارد بکار بردن فرمولهای ریاضی را برای توجیه مسائل مناسب تر بداند، دلیل بر این نیست که ما معتقد باشیم، واقعیت تماماً قصد دارد که خود را تابع فرمول ریاضی نماید. این ما هستیم که ریاضیات را در خدمت علوم طبیعی گماشته ایم. و لسی فقط تا جایی از آن استفاده مینمائیم که با واقعیت تضادی نداشته باشد و میزان ما برای درک تضاد یا عدم تضاد فلان فرمول ریاضی، با واقعیت، فقط تجربه است. نباید تصور کرد که طبق نظر کانت یا جینز ریاضیات یا «عقل کل» قوانین خود را بر طبیعت دیکته میکنند.

صاحبان این نظر جزء فلاسفه ایدئالیستی هستند که میخواهند قوانین ذهنی خود را بر طبیعت تطبیق کنند و به حقیقت برسند. انگلس بدینها چنین جواب میدهد:

«اشکال وجود را هیچوقت فکر از خود ایجاد نمیکند، بلکه آنها را از طبیعت خارج اخذ کرده بهم مربوط میسازد. اصول و قوانین کلی مبدأ شروع تحقیقات علمی نبوده، بلکه نتیجه تحقیقات علمی میباشند. چنین نیست که ما قوانین کلی (موجود در فکر) را به طبیعت و تاریخ بشر تطبیق میدهیم بلکه ما اصول را از اینها نتیجه میگیریم. چنین نیست که طبیعت و عالم انسانی این قوانین را تعقیب میکنند، بلکه قوانین، خود تاحدی صحیح میباشند که با طبیعت موافقت دارند.»

تازه این ادعا که ریاضیات بکلی ذهنی، حضوری و مقدم بر علم کسی است و فقط با نیروی خلاقه و تخیل ذهن سروکار دارد، صحیح نمی باشد. به قول انگلس:

«مفهوم های عدد و شکل از هیچ منبعی جز دنیای واقعی گرفته نشده است. شمردن نه فقط اشیاء مورد شمارش لازم دارد بلکه مستلزم انتزاع کلیه خواص آن اشیاء جز خاصیت شمارش پذیری نیز میباشد که خود محصول یک تکامل تاریخی طولانی بر پایه تجربه است. تصور اشکال، منحصر آزدنیای خارج گرفته شده و محصول فکر خالص نمی باشد. حتی اشتقاق ظاهری کمیات ریاضی از یکدیگر منشأ «آریوری» آنها را ثابت نمیکند بلکه ارتباط منطقی شان را نشان میدهد.

«مانند تمام علوم دیگر، ریاضیات نیز از احتیاجات انسان برخاسته است. از اندازه گرفتن زمین، از محاسبه گنجایش ظروف، از حساب زمان و مکانیک. ولی در هر رشته تفکر، در مرحله مخصوصی از تکامل آن، قوانینی که خود ما بوسیله تجربه آزدنیای واقعی گرفته ایم آزدنیای واقعی فاصله میگیرد و مانند یک چیز مستقل، قوانینی از ماوراء، که دنیا باید خود را با آن مطابقت دهد درمیآید.»

در معرفی اصول بدیهی که جینز و دیگر ایدئالیست ها روی آن تکیه نموده و تصور میکنند صرفاً یکمک آنها ممکن است بکشفیات بزرگ رسیده، انگلس مینویسد:

«اصول بدیهی ریاضی تنها بیان جزئی ترین و ناقابل ترین محتوی فکری هستند که ریاضی دانان مجبورند آنها را از منطق وام بگیرند. همه آنها بالاخره منجر به دواصل زیر میشوند:

- ۱- کل بزرگتر است از جزء - این بیان صرفاً و فقط تکرار بیپوده و تحصیل حاصل است. زیرا مفهوم کمی «جزء»، خودش بنحو معین به مفهوم «کل» مربوط میباشد. لغت «جزء» بدون هیچ تشریفات خودش بما میگوید که از نظر کمی، «کل» از اجزاء مرکب شده است. بنا بر این در بیان این، باصطلاح «اصل»، ماحتی یک قدم هم رو بجلر بر نمیداریم ...
- ۲- اگر دو مقدار با مقدار ثالثی مساوی باشند خودشان بین خود مساوی هستند. این بیان همانطور که هگل گفته است نتیجه ای میباشد که صحت آن بوسیله منطق تضمین شده و بنا بر این خارج از حیطه ریاضیات مطلق قابل اثبات است ...

این اصول ضعیف نه در ریاضیات و نه در جاهای دیگر مشکلی از پیش پای ما برنمیدارد. و برای اینکه جلو برویم مجبوریم، روابط واقعی و اشکال فضایی را که از مواد واقعی گرفته شده است در میدان وارد کنیم.»
 با توضیحات بالا معلوم شد که صرف نظر کردن از واقعیت خارجی و تکیه بفلان یا فلان موضوع ذهنی، چقدر بی پایه است و گرچه مانند تکیه بر اصول ریاضی ظاهر فریب و دانش پسند باشد، چه نتایج خطرناکی برای علم خواهد داشت.

«جود» (۱) فیلسوف رئالیست معاصر انگلیسی در کتاب «جنبه‌های فلسفی علم جدید» موضوع تطابق فنومن‌های طبیعت را با اصول ریاضی، مورد بحث قرار داده و در تمام علوم، مخصوصاً حیات‌شناسی عدم لزوم این تطابق را نشان میدهد.



چنین برای آنکه ثابت کند جهان حادث و مخلوق است، سعی میکند برای عالم، انتهائی قائل شود و برای این موضوع، اصل دوم ترمودینامیک را بهانه خوبی قرار داده است.

اصل اول ترمودینامیک این مطلب را میروراند که: انرژی انهدام نمی پذیرد. ممکن است از حالتی بحالت دیگر درآید ولی مقدار کلی آن در طول تمام این تغییرات لا تغییر میماند.
 اصل دوم ترمودینامیک میخواهد بگوید که: گرچه انرژی در مقدار، تغییری نمی پذیرد ولی شکل خود را دائماً عوض میکنند. در حالیکه جهت های تغییر باهم اختلاف دارند و انرژی بیشتر از یک جهت عبور میکنند تا در جهت دیگر.
 مثلاً نور و حرارت اشکال انرژی هستند. یک میلیون ارگ انرژی نورانی را ممکن است بسهولت تبدیل یک میلیون ارگ انرژی حرارتی نمود ولی تحول عکس آن غیر ممکن است و شکل حرارتی جدید نمیتواند با یک میلیون انرژی نورانی بدهد.

این موضوع، حالت خصوصی این اصل کلی است که: انرژی تشعشعی همیشه مایل است بشکلی که دارای طول موج بیشتر باشد درآید نه طول موج کوتاه تر.
 اگر نور آبی بر یک جسم «فلوورسان» بتابد بشکل نورهای سبز، زرد یا قرمز که دارای طول موجی بیشترند از آن خارج میشود ولی عکس این عمل غیر ممکن است. یعنی فلوورسانس همیشه بر طول موج نور میافزاید. (قانون ستوک).

بدین ترتیب، همه انرژی های موجود در عالم، بسوی انرژی حرارتی میل میکنند (۲)

(1) Joad (2) Dégradation d' énergie

و به اصطلاح ترمودینامیکی، انتروبی عالم رو به ازدیاد می‌رود. اینجاست که جینز می‌گوید وقتی انتروبی عالم به ماکزیمم برسد و تمام انرژیهای موجود در عالم بصورت انرژی حرارتی درآید، فعالیت جهان پایان خواهد یافت و به دستگاه مرده و بی حرکتی مبدل خواهد گردید.

در این باره جینز در فصل آخر کتاب «دنیای اطراف ما» چنین مینویسد:

«دنیای ما تنها برای همیشه ادامه داشته باشد. زود یا دیر، موقعی خواهد رسید که آخرین ارگ انرژی به‌سخت‌ترین بله نردبان خود برسد و در این لحظه باید حیات فعال در جهان متوقف گردد. در این هنگام انرژی بازم موجود است ولی قابلیت تغییر خود را از دست داده. اینجا مادر مقابل دنیای مرده قرار خواهیم گرفت. يك «مرك حرارتی» بشر روی ماست.»

و در جای دیگر همین فصل:

«هنگامیکه هراتم قابل انهدام، منهدم شد و انرژی آن تبدیل به انرژی حرارتی در فضا گردید، وقتی تمام انواع وزن‌ها که ممکن باشد تبدیل به تشعشع بشود چنین تحولی را انجام داد، آن‌گاه مرحله نهایی عالم پدید خواهد آمد.»

خواننده مشاهده میکند که این استنتاجات نه تنها برای فیزیک باس آورا است، بلکه با کلیه اصول فلسفی که فکر مترقی بشر امروزی آنرا قبول کرده، مبیانت دارد. اگر ادعای آقای جینز صحیح باشد میبایستی بر اصول دیالکتیکی، که طبیعت و محتویات آنرا همواره در حال حرکت و غرق مبارزه تضاد هامیداند، پشت پا زد و امکان وجود دنیای بدون تغییر و ثابت را قبول کرد. البته اگر این نظر قبول شود برای طبقه اجتماعی مخصوصی که آقای جینز مدافع ایدئولوژی آن میباشد، فتح نمایانی محسوب خواهد شد.

اما فکرسلیم، نتیجه غلطی را که يك اصل فیزیکی - اصلی که خود در نتیجه تجربیات محدود بدست آمده - می‌خواهد از راه فرمول برای دنیا بگیرد، بسهولت بدور خواهد انداخت. هیچ اصل فیزیکی حق ندارد سرخود را زیر برف کند و بدون توجه به حقایق دیگر علمی که اکنون پیدا شده و در آینده هم پیدا خواهد شد، بر خلاف اصول مستحکم فلسفی جدید در باره مقدرات جهان تصمیم بگیرد مابرای آنکه نشان دهیم غیر از اصل دوم ترمودینامیک و علمی رغم آن، حقایق دیگری هم، که در تعیین مقدرات استنتاجات کلی علمی دخالت دارد، موجود میباشد، چند جمله از کتاب «مقدمه بر تعلیمات جدید در باره ماده و حرکت» تالیف آ. ماکسیموف را که در سال ۱۹۴۱ از طرف آکادمی علوم شوروی (قسمت فلسفه) منتشر گردیده است در اینجا نقل میکنیم:

«شیمی - فیزیک دان معروف، نرنست Nernst به این نتیجه رسیده است که یک سانتی متر مکعب اتر نزدیک صفر مطلق (منهای ۲۷۳ درجه سانتی گراد) دارای ذخایر انرژی عظیمی میباشد. محاسبات نرنست این ذخیره انرژی را مضرب بی از ۱۰^{۱۶} (گرم - کالری) دانسته. دانشمند دیگر بنام بوخرت این انرژی

راحتی از اینهم بیشتر تشخیص داده و به ۱۰^{۲۲} (گرم - کالری) رسانیده است. اگر این انرژی، بامقدار انرژی که در یک گرم زغال موجود است مقایسه شود، باین نتیجه میرسیم که انرژی موجود در یک سانتی متر مکعب اتر، قریب یک بیلیون مرتبه از انرژی موجود در یک گرم زغال بیشتر است. این ذخیره کافی است که منشأ ایجاد خود بخود اتم های سنگین اجسام را دیو آکتیو را توضیح دهد. نرنست بتوسط این فرضیه سعی میکند حلقه مفقود زنجیر ناگسستگی تغییر و تبدیل ماده را پیدا نماید. حلقه ای که تصورات درباره «مرک حرارتی» را درهم میریزد. فیزیک دان معاصر، میلیکان این فرضیه را بسط میدهد و بر اساس نظریات جدیدتر فیزیکی نشان میدهد که انتشار انرژی، آترا بشمع تبدیل نموده و در اتر متمرکز میسازد و این انرژی بقدری زیاد است که تصادم متقابل کوانت های نور در اتر، ممکن است منجر بشکلی اتم های سنگین را دیو آکتیو گردد. این جریان میتواند دوباره از سر گرفته شود و اتم ها بصورت اجرام عظیم دور هم جمع شوند و این اجتماع آنها منجر بشکلی خورشیدهای جدیدی از مواد سنگین را دیو آکتیو گردد. بدین ترتیب دوره جدیدی در تکامل مواد آغاز میگردد.»

البته تا موقعی که این نتایج بخوبی تحلیل نشده و بصورت قواعد مسلم علمی در نیامده باشد، نمیتوان روی صحت جزئیات آن اصرار داشت. ولی نظریه امروزی نرنست و میلیکان که مسلماً در آینده دارای هسته روشن تر و واضح تری خواهد بود، بخوبی نشان میدهد که چقدر تکیه کردن صرف بر روی نتیجه یک اصل فیزیکی وسیعی در تعمیم آن، تا حد مخالفت با اصول کلی و مترقی فلسفی، غلط و بی پایه است.

آقای جینز، از کوششی که دانشمندان مترقی، برای درهم شکستن سوء استفاده غلطی که از اصل دوم ترمودینامیک میشود، کرده اند، زیاد راضی نیست. وی در فصل «آغاز و انتهای کتاب (دنیای اطراف ما) مینویسد:

«معلوم نیست از تکرار ابدی یک چیز واحد و حتی از تغییرات بی انتهای آن، چه فایده ای حاصل است؟»

ولی ما میتوانیم به آقای جینز جواب دهیم که برای بشر مترقی امروزی پشت بازدن به اصول کهنه «سکون و رکود» وسیعی در نفوذ دادن مفهوم «حرکت و تغییر» در کلیه حیطه های علوم، نه تنها دارای فایده های زیادی است بلکه برای

آنهاست که بسوی دنیای نو و اجتماع تازه در حرکتند، دقت و برندگی اصول علمی و فلسفی لزوم حیاتی دارد. اما ماهم حق داریم از آقای جینز بپرسیم: معلوم نیست از «مرگ حرارتی» و مردن همه دنیا و از بین رفتن همه فعالیت های حیاتی و غیر حیاتی و بالاخره فرمانروایی سکوت و سکون بر جهان «اسرار آمیز»، چه فایده ای حاصل است؟

البته آقای جینز میتواند بجا جواب دهد - برای طبقات و امانده و بوسیده‌ای که در کنار گودال قبر هستند، سعی در تجدید اصول افلاطونی و یا کوشش برای پایان دادن به فعالیت های جهان، و حکم فرما ساختن روح سکون در آن، لزوم حیاتی دارد.

صیحیح است، ماهم این جواب را قبول داریم
جینز علاوه بر این، بنا خواهد گفت که «مرگ حرارتی» را برای چه لازم دارد. او میخواهد بگوید که چون جهان دارای انتهاست مسلماً آغازی نیز لازم دارد و بنا بر این بنظر او، لزوم مفهوم های «خلقت» و «خالق» مسلم میشود.

او میگوید چون فقط جهان شاهد انتشار و پراکنندگی انرژی است، بنا بر این قاعده باید عملی برای تمرکز انرژی ها و، بصورت جرم در آوردن آن، قبلاً صورت گرفته باشد. بنا بر این، وی یک عمل، یا یک سری عملیات ذخیره کردن انرژی و تمرکز آن بصورت جرم را، لازم میدانند که نام آنرا خلقت میگذارد. او میگوید:

«همه مشاهدات ما با نیروی عظیم و شکست نخوردنی به نشان میدهد که در زمان یا ازمنه‌ای، که چندان دور نمیشود، یک واقعه یا یک رشته وقایع، بعنوان خلقت، ظهور و بروز یافته است. دنیا نمیتواند تصادفاً از اجزاه کنونی خود منشأ گرفته باشد و نیز نمیتواند همیشه مثل وضع کنونی‌ش تصور گردد.»

بدین ترتیب جینز وجود «خالق» را به اثبات میرساند. وی حتی با تکیه به اصول قبلی خود، که ادعا داشت جهان در قالب ریاضیات ریخته شده است برای «خالق» خود، خاصیت «ریاضی فکر کردن» را قائل شده و تفکر ریاضی انسان را هم دارای قرابت با فکر ریاضی خالق میدانند. وی چنین میگوید:

«جهان شاهد یک نیروی طرح کننده و کنترل کننده است که با ذهن های انفرادی ما در چیزی وجه اشتراك دارد. ما با کشفیات خود دریافته ایم که این وجه اشتراك مربوط با احساسات، اخلاقیات و یسازیباهی شناسی نیست. بلکه یک تمایل فکری است که ما با بهترین کلمه، آنرا تمایل فکری ریاضی نام میگذاریم... بنظر میرسد که جهان از طرف یک ریاضی دان

خالص طراحی شده است.»

این است عصاره استنتاجاتی که جینز میخواهد از مقدمات غلط خود بگیرد! البته برای هر کس که بی پایه بودن فرضیات اولیه و مفلوط جینز را تشخیص داده باشد و ببیند که این فیلسوف، چه بنای نازیبایی را بر روی آب بنا کرده است، زنده کردن تئوری مرده خلقت، و قائل شدن چیزهایی شبیه به «صفات ثبوتیه» برای خالق، بسیار مسخره و خنده آور خواهد بود.

باز هم بیشتر مضحك است وقتی که آقای جینز، از این سلسله مقدمه چینی های خود، یکبار هم نوع واقعیتی را انکار میکند و همه جهان را بصورت فکری میدانند که در ذهن خالق قرار گرفته است. وی چنین میگوید:

« دنیا را ممکن است بهترین وجهی بصورت فکر خالص تصویر کرد - فکر کسی که ما او را متفکر ریاضی نام میگذاریم. »

و در جای دیگر:

« محدودیت زمان و مکان ما را وادار میکند که خلقت را بمنزله يك عمل فکری تصویر کنیم. »

بنظر جینز، زمان و مکان در نتیجه این عمل بوجود آمده اند. بنا بر این خدا خودش، در زمان و مکان کار نمیکند. او با آنها کار میکند و بنا بر این آنها محصول فکر او میباشند. باز هم جینز روی این موضوع اصرار میکند که چون دنیا مخلوق فکر است، پس خودش هم باید فکر باشد!

آقای جینز بهمین ترتیب پیش میرود و معتقد میشود که « علم امروزی از راهی متفاوت، بنتایجی شبیه به نتیجه گیری (بر کلی) فیلسوف ایدآلیست انگلیسی در قرن ۱۸ میرسد. »

آقای جینز باشوق و شهنم و موافقت تام این شاه جمله بر کلی را با آب و تاب در کتاب خود نقل مینماید:

« تمام طبقات آسمان و محتویات زمین و خلاصه، جمیع اجسامی که کارگاه جهان را تشکیل میدهند، دارای هیچ مادیتی بدون فکر و ذهن نمیباشند... تا موقعیکه من آنها را مشاهده نکنم، با آنکه در ذهن مخلوقات دیگری جای نداشته باشند، آنها یا اصلا وجود ندارند و یا در ذهن موجودی که آنها را روح جاودانی « مینامیم میباشد. »

این جمله را آقای جینز تایید میکند و بدین ترتیب کوچکترین شکلی باقی نمیگذارد که او نه تنها یک فیلسوف ایدآلیست است بلکه از افراطی ترین ایدآلیست ها میباشد.

مترجم کتاب « جهان اسرار آمیز » بزبان فارسی، که آن کتاب را، « راز آفرینش » نام گذاشته است، در وسط فصل آخر کتاب، یکبار هم خسته شده، ترجمه

را قطع میکند و در وصف آن قسمت از کتاب، که بدین ترجمه مانده است چنین مینویسد:

« در اینجا مصنف کتاب، آقای چنین، سخت در دربای تفکر؛ فرو میرود، با افکار مادی پشت پا میزند، تصور ماشینی عالم را بدور میاندازد، همه چیز و همه چار را غرق در معنی می‌بیند، از هر چه که رنگ مادی و طرح ماشینی می‌سازد آزاد میشود، فقط و فقط دنبال فکر و اندیشه را میگیرد و و سرانجام عالم را با اصطلاح حکماء؛ بصورت یک تئوری ریاضی می‌نگرد.»
 جملات بالا با وجود نارسائی معنی و تفوق عبارت بردازی در آن، به خواننده کمک میکند که سرانجام افکار یک فیلسوف بورژوازی را که به تبعیت از ایدئولوژی طبقاتی خود، به هولناک ترین ها و بیسهای ایدئالیسم و صفر فانی، پرتاب شده است مشاهده نماید.

پایان - ۴۴/۷/۴۵

امثال ملل

چینی پشیمان مرد قابل، مردان قابل هستند.
 آدم خشمناک نمی تواند حق بگوید.
 اشیاهای زندانی میکنند ولی اشتباهها رها نمی سازند.
 پرستنده راه، گم نمی شود.
 اول لاغر ها سرمای زمستان را حس میکنند.
 برای خواباندن جوش، کشیدن آتش از زیر دیگ، بهتر است تاریختن آب سرد توی آن.

آلمانی

بهرت راست دست، بزند، تازبان بگذرد.
 بطیب و بخدا، موقع حاجت رجوع میکنند.
 بیکاری، کار سختی است.
 گرسنگی، از عشق زورمند تر است.
 بی حیا، شاه بی تاج است.
 غم و شادی، همسایه دیوار بدیوارند.
 گرسنگی، طلبکاری است که گریزاز دستش امکان ندارد.
 هر برگ، تابانیز نمی ماند.
 خاموش کردن، از روشن کردن، آسان تر است.
 برای عاشق، فوسنگی، گامی است عشق، بدون لب حرف میزند.
 سوء ظن، مادر امنیت است.

در پیرامون روش و نقشه کار «مردم»

شماره اول «مردم» که منتشر شد بیش از آنچه که اداره کنندگان این نامه انتظار داشتند، از آن حسن استقبال گردید. نامه های پراز مهر و محبتی که از طرف دوستداران «مردم» رسید و تبریک هائی که فرستاده شد برای ما تشویق بجای مناسبی بود. حتی یکی از دوستان محترم ما آقای ضیاء هشترودی در ضمن نامه پراز صمیمیتی که فرستاده بودند برای هر يك از شاعرانی که در آن شماره آثار خود را منتشر کرده بودند، کتابی برسم «صله» ارسال داشتند.

ما در مقابل این همه علاقمندی و صمیمیت پاسخی نداریم جز اینکه بیشتر بکار خود دلگرم شویم و هر شماره «مردم» را بهتر از شماره پیشین تهیه کنیم و در دسترس خواستاران و دوستداران آن بگذاریم.

گذشته از همه اینها، عده ای از خوانندگان «مردم» در عین حال که خوشنودی و رضامندی خود را از انتشار «مردم» بصورت جدید خود ابراز میداشتند بقول خودشان از ما «انتظار بیشتری» داشتند و برخی دیگر با صراحت بیشتری می گفتند: «مردم بیش از این باید تئوریک باشد».

انتظاری که از ما دارند بجای خود وسیله ای است برای پیش ترانندن ما؛ و برای کوشش های بیشتر «مردم». ولی در اینکه «مردم» بیش از این تئوریک باشد کمی باید دقت کرد.

مقصود خوانندگان ما از يك مقاله و یا يك مجله تئوریک چیست؟ آیا میخواهند، تنها در صفحات «مردم» اصول منطقی و فلسفی را برشته تحریر بکشیم و یا مجله خود را فقط و فقط وقف بحث در تئوری های اجتماعی جدید کنیم؟ اگر مقصود این است، باید گفت «مردم» در شرایط فعلی نمیتواند کاملاً چنین باشد و تنها باین کار بپردازد.

«مردم» به مسائل «تئوریک» آنقدر که درخور احتیاج است، خواهد پرداخت. ولی، بیش از آن، سعی خواهد کرد که تئوریهای اجتماعی و علمی و اقتصادی را با مسائل روز منطبق سازد. نتیجه این انطباق ها است که در صفحات «مردم» انتشار خواهد یافت.

بحث درباره این «تئوری» ها البته یکی از کار های ماست ولی تنها کارمانیست. «مردم» کار های دیگری نیز دارد. و آن استفاده از این تئوریهای علمی و فلسفی در مسائل روز مره زندگی سیاسی و اجتماعی ایرانیان است. «مردم» درین دوره خود، در شرایط دیگری، بسیار متفاوت با شرایط دوران «مردم» برای روشنفکران «انتشار می یابد». درین بار «مردم» منعکس

کننده نظریات کمیته مرکزی حزب توده ایران، در عوم مسائل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است. پس تشریح سیاست داخلی و خارجی حزب توده ایران بزرگترین وظیفه ما است و باید برای منعکس کردن این سیاست صفحاتی از «مردم» را همیشه آماده نگهداشت.

«مقالات و بحث های تاریخی و ادبی و هنری و انتقادی جای خود را در این نامه خواهند داشت و در هر شماره، صفحات قابل توجهی باین کار اختصاص داده خواهد شد.» این در مقاله شماره اول «مردم» نوشته شد. این روش نامه مردم است. صفحاتی دیگر از «مردم» نیز باین بحث ها اختصاص داده شده است.

برای آگاهی خوانندگان گرامی باید تذکر دهیم که مجله «مردم» برای خود نقشه وسیعی دارد. که ما خواهیم توانست در عرض یکسال و نیم بخش مهمی ازین برنامه وسیع را عملی سازیم. عملی کردن این نقشه که بکمک عده بسیار زیادی از روشنفکران و دانشمندان حزب ما شروع شده است بی شک با توفیق کامل خاتمه خواهد یافت و ما خواهیم توانست باین وسیله، نمونه کوچکی از قدرت فکری گرانبهای را که در حزب ما هست و حزب ما را رهبری میکند معرفی کنیم.

این نقشه وسیع که در ضمن آن بحث ها و مطالب بسیار نو و تازه ای گنجانیده شده است بعهده نزدیک به پنجاه نفر از استادان، دانشمندان و روشنفکران حزبی و غیر حزبی نهاده شده است که بترتیب مقالات آنرا در شماره های «مردم» منتشر خواهیم ساخت.

مجله ما نقشه کار خود را خوب ریخته و مقدمات آنرا بسیار دقیق فراهم آورده است.

«مردم» در اجرای این نقشه وسیع، نه تنها احتیاج مبرمی به کمک های گرانبهای نویسندگان حزبی دارد؛ بلکه هرگز کمک ذیقیمتی را که خوانندگان ما می توانند بکنند از یاد نخواهد برد.

ضمناً موقع را مغتنم می شماریم و از رفقای عزیزمان خواهشمندیم تعهد های خود را در سر موعد، همانطور که از آنان انتظار میرود، انجام دهند. تا «مردم» نیز بتواند انتظار خوانندگان و علاقمندان خود را ببهترین وجه برآورده کند. اگر مادر کار خود کامیاب نباشیم، گوشه ای از بار مسئولیت آن، بر دوش رفقای ارجمند ما است که در این کار تعهداتی دارند. ولی ما به وظیفه شناسی آنان و کامیابی خود مطمئنیم.

«مردم»

نامه مردم ماهانه

تحت نظر هیئت تحریریه

صاحب امتیاز: دکتر رضا رادمندی

سر دبیر: احسان طبری

مدیر داخلی: جلال آل احمد

جای اداره: تهران - خیابان فردوسی کوچه پشت اپرا

تک شماره ۱۵ ریال

» ۱۵۰ آبونمان سالیانه

» ۸۰ شش ماهه

نامه ها و مقالات رسیده پس فرستاده نمیشود

و اداره در حثک و اصلاح آنها آزاد است

نقل با ذکر مأخذ و بدون تحریف آزاد است

انتشارات آبان



مقابل دبیرخانه دانشگاه تهران بازارچه کتاب

قیمت ۷۰ ریال